ازین علامات آن توضیح داده دجال جدال آغاز کرده گوید ابن الحسن خاز انکار از
پس ... برگشت و ... اقرار در جوپار ... بنشان حضرت صاحب الامر
علیه السلام بمقتضای جاهد الکفار اراده حرب دجال ملعون فرموده هشت
هزار جنگاوه مؤمنه که در کوفه باشند بمدینه طیبه ارسال فرماید حق تعالی آن
... روز دراز ... ازدرا برای اهل عصمت و عفاف چنان نزدیک
گرداند که در یک شب ... بمدینه رسند آنگاه حضرت صاحب الامر علیه السلام
... بدو هزار مرد فرزانه از کوفه بیرون آید با دجال جدال آغاز
... از صبح تا شب مقاتله نمایند فتح و نصرت روی نماید پس آن حضرت
... آورده گوید چاپید تا کوفه را گذاشته راه مدینه پیش گیریم
... چون شفق ... غروب نماید عالم تاریک شود از شهر بیرون آیند
مدینه پیش گیرند ... سلوک آن راه قدم سرعت برکت بتعجیل روند
... اعزاز ... من سنن ... دلیل راه و همرفقه انتباه
... ملک تعالی ... طریق ... ایران فریق سهل گرداند از
شب ... صبح بمدینه مبارکه نزول نمایند و چون از مرجع ... آن امام ...
تبعه ... دجال او ... با هرود در عقب ایشان ...
... تجاوز نموده در مدینه را ... آنگاه ساکنان مدینه در خدمت خاتم
... با دجال آغاز قتال نمایند در مطلع فلق تا مقطع شفق آن شیران
پیشه هدایت با آن سگان کوچه غوایت بشمشیر مقاومت مقاتله نمایند
از صباح تا رواح ... اشتغال نموده هیچ فریق بهیچ طریق غالب نگردد دجال

... الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة ... امیر المؤمنین و اولاده المعصومین علیهم السلام

روی العقوم خود آورده گوید بیایید تا عنان عزیمت بجانب مکه ارسال نمایم و چون
از مهمات آن جانب خاطر را فراغتی آید باز مراجعت کنیم پس دجال از ان موضع عزیمت
نموده روی بمکه آورد و چون بانجا رسد بزرگان آن بقعه گرد آیند و با مردان دجال
در میدان جدال نبرد آغاز کنند و یک شبانه روز تمام جدال نمایند فتح روی نماید دجال
راه طور سینا پیش گیرد و چون بآن خطهٔ میمون رسد آن کافر ملعون در آنجا
ساکن شود و هر که از اهل اسلام در ان خطهٔ خطیر مقام دارد جمع آیند و با لشکر
دجال حرب و جدال آغاز کنند هر دو طرف را از پردهٔ غیب سعادت نصرتی
روی نماید چون شام شود و تیغ آفتاب در حجاب غلاف غایب گردد مومنان
بطور سینا روند دجال خایب و خاسر باز گردد آنگاه عزیمت بیت المقدس
نماید چون بدان بقعهٔ شریف و خطهٔ منیف رسد مومنان آن حوالی اتفاق
نموده بدان ملعون با اتصاف در مقام مصاف درآیند چون بیکدیگر دست
نیابند دجال با لشکر خویش گرم کین بخشم کین از ان مصاف مراجعت
نماید بعد از ان در حوالی آفاق چون مرغ سیر در گردش گیرد و بمدت چهل
تمامی روی زمین را احاطه کند و درین مدت قحطی عظیم شایع گردد بمرتبه
از طعام و غذا چون سیمرغ و کیمیا اسم بی مسما ماند و دران زمان رزق
علی الاطلاق غذای مومنان و خوراک ایشان از تسبیح و تهلیل خویش تعبیه
نماید هرگاه تشنگی بر ایشان غالب گردد ذکر خدای عظیم بر زبان رانند
آتش عطش در کانون سینهٔ ایشان فرو نشیند و چون رنج گرسنگی
ایشان زیاده شود از سر نیاز تکبیر گویند و در اسم تحمید و تمجید بجا آورند دافع الیه

رجوع و گرسنگی را از ایشان زایل گرداند القصه چون دجال ملعون بیشتر
از اطراف و اکناف ربع مسکون را بگیرد تا حدی که ممالک جابلقا و جابلسا
گردد که دو مملکت عظیمند یکی در مشرق و دیگری در مغرب بحوزهٔ تصرف خود در
آورده روی بخواص خویش کرده گوید که ما را چون تمام ممالک عالم میسر شد
و خاطر از کفایت اکثر مهمات روی زمین جمع شد اکنون عنان عزیمت بر فتح
آن چهار موضع که عبارت از مکه و مدینه و طور سینا و بیت المقدس است معروف
داریم و آنها را نیز در حوزهٔ تصرف خویش در آوریم پس آن ملعون با لشکر گران روی
بدان موضع آورد و چون به بیت المقدس رسد و نزول نماید مومنان آن موضع
جمع گردیده روی بمحراب مناجات آرند و هلاک آن ملعون را از قهار بیچون
مسئلت نمایند سمیع الدعا جل و علا دعای ایشان را بسمع اجابت قبول فرماید و
قاضی الحاجات خواهش ایشان را بمقتضای اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ بقضا مقرون
گرداند و بجهت نصرت و اعانت عیسی بن مریم علیهما السلام را که بیان انفاس
او نفوس مرده و جسدهای پوسیده روح حیات یافتی و ببرکات ادعیهٔ صالحه
او ابدان مرده و اعضای پژمرده زنده گشتی از حجاب آسمانی در قبهٔ نورانی
نازل سازد و ظلمت آباد عالم را بوجود او منور و جان افسرده پژمرده را
به نسیم حیات بخش او معطر گرداند و ذکر نزول آنحضرت در باب علیحده مبین گردد

در ذکر بعضی از فتنه و اضلال دجال و ابتلای بندگان بآن شوم بد فعال

علیه اللعنة الملک المتعال بدانکه حق سبحانه و تعالی از برای ابتلای بندگان و امتحان
مومنان در روز زمان آدم تا بانقراض عالم چنین ابتلای عظیم بوقوع نپیوسته

وازین جهت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله امت خود را مبالغه بر ثبات قدم
میفرموده و از مغلطهای آن لعین مومنان را خبردار میکرده و میگفته که همه پیغمبران
قوم خود را از واقعهٔ دجال خبر کرده اند چنانچه نوح نجی قوم خود را خبردار کردانیده
اما من شما را سخنی میگویم که هیچ پیغمبر امت خود را نگفته بدانید که وی اعور است
یعنی یک چشمی است و حق تعالی اعور نیست و این نوع تنبیه بر تلبیس آن لعین
و کمال اضلال او دلالت قوی دارد و درین نسخه بعضی از فتنهای او مذکور
میشود تا کمال اضلال او و اظهار استغنای الهی مشاهده نمایی که جملهٔ کاینات
کافر کرده بر در عز کبریایش نشنید گرد از جملهٔ فتنهای دجال یکی آنست که
او را اطلاعی باشد بر آنچه از خیر بگذرانند و از امور غیبی خبر دهد و آنچه در ضمیر
خلایق گذشته باشد یک یک گوید و ازین جهت چندین هزار کس را گمراه نماید و دیگر
از جملهٔ فتنهای او سحر است گویند که ساحرترین همه خلایق اوست و از کمال
سحر او خواهد بود که سالی را روزی خواهد نمود و شارح طیبی میگوید که دجال
چندان شبهها و تلبیسات ظاهر کرداند که عقلهای ارباب عقل را مسلوب
کرداند و چشمهای اولی الابصار را چنان مستور سازد که آفتاب در نظر ایشان
در شب و روز منظور نماید پس آن روز در حقیقت سالی خواهد بود مشتمل بر سیصد و
شصت روز و سیصد و شصت شب که آن شبها در روزها در نظر خلایق همه روز
شب نماید و گویند که بیشتر از امور غریبه که از جملهٔ خوارق عادتش دانند همه مبنی
بر سحر خواهد بود فتنهٔ دیگر از جملهٔ فتنهای دجال سرعت سیر است مثل ابری که
باد او را براند سریعتر خواهد بود تا چهل روز ربع مسکون را سیر کند و جابلقا و جابلسا را

اقالیم

و در هوش سوار میشوند و در لشکر و نما بر شبه اند که تمامی روی زمین را لکن
کرا احاطه نمایند و خلایق را جلا و ننمایند و همواره از میان دو کوه بیرون آمده
متعرض خلایق شده ایشان را هلاک کردانند اکنون اگر خواهی خراجی ترتیب
نماییم و مصالح حساب سازیم تا سدی میان ما و ایشان استوار سازی
و شر ایشان را از ما برداری و شفقتی با این فقیران کرده باشی اسکندر
در جواب گفت آنچه حق تعالی بمن عطا نموده از قوت و شوکت بهتر از ان
خراج است که شما بمن دهید شما همین مقدار مدد کنید که آلات و ادوات و مردم
دانا که صاحب وقوف باشند جمع کنند آنگاه از آهن و مس و روی و سرب
آنچه توانند از معادن تحصیل نمایند پس بفرمود تا بین الجبلین را که بروایتی
صد فرسنگ بود در طول و پنجاه فرسنگ در عرض خاک و سنگ آنرا برداشته
تا به آب رسانیدند و از آنجا سنگهای بزرگ و آهن و مس گداخته اساس آنرا
بر روی زمین مقابل کردند آنگاه از آهن مقطع که زبر الحدید عبارت از انست
و از مقطعات مس و روی و سرب بر مثال خشت بر زبر یکدیگر چیدند و
کورها بر منافذ آن مرتب ساخته آتش در دمیدند تا مجموع آلات بسد
بر یکدیگر گداخته یکپاره گشت و برین دستور عمل نموده تا سر کوه مقابل گردانیدند
آنگاه نوبت دیگر گداخته یکپاره گشت و برین دستور عمل نموده تا سر کوه مقابل
گردانیدند آنگاه نوبت دیگر مس و روی باهم ضم کرده و گداخته بر روی آن در سوراخها
که هر جا مانده بود فرو ریختند و بجهت این استحکام یافت چنین گویند که طول آن

سیصد و پنجاه فرسنگ است و عرض دیوارش پنجاه میل و ارتفاعش هفتصد ذراع و
هشتصد
ارش و عمارت سد باتمام رسید ذوالقرنین حضرت ذوالجلال را بر
توفیق این کار خیر سجده شکر بجای آورد و اما کیفیت خروج ایشان برین
نهج است که ایشان چهار پادشاه هست یکی را نام طولان دوم را اسم
انجع سیوم را اسم طارون چهارم را ساقه و حساب لشکر ایشان را
علام الغیوب داند چنان گویند که ایشان دوازده گروهند هر گروهی چهار صد هزار
امت که هیچ امت دیگر مثل ایشان ندارد و در بعضی روایات
مذکور است که چهار صد فریقند و هر فرقه چهار صد برابر تمامی امت محمد صلی الله علیه و آله
علی الجمله سنی که مقرر شده که در روز روشن ظهور کنند چهار رفقه باشند
اول طولان که بکین و عدوان جولان نماید با لشکران و سپاه بیکران
هر برگ اشجار و اثمار که باشد و هر انهار که آب خوشگوار که بود همه را بخورند
آنگاه عقب او از عقبه سد انجع فرود آید با جمع انبوه و عسکر باشکوه
هرچه در باغ و بساتین نبات و ریاحین باشد و دریاها آب تلخ و شور بود
همه را معدوم گردانند آنگاه طارون بر اثر ایشان با بر نافه لشکر
کشته و مقدمه لشکر آراسته هرچه در دشت و کوه و صحرا خس و خاشاک
باشد و در منافذ مغاک آب گندیده و بدبوی باشد بالتمام در کشند چنانکه در
عرصه عالم و چهره زمین ذره گیاه و قطره میاه نماند آنگاه ساقه از پس ایشان
خروج نماید با جنود نامعدود و لشکر نامحدود و همه تشنه و چون گرگ گرسنه

آتش

آتش عطش و نایره جوع در کانون سینه ایشان اشتعال پذیرفته و هرچه
در کل دنیا مانده باشد پاشنند و هرچه از تر و خشک در آفاق گرد بر
یابند جمله در ربایند و به گلو فرو ریزند نقلست که حضرت عیسی علیه السلام و مهدی علیه السلام
با جمعی از عباد الله با مر حق تعالی بر کوه طور متحصن و در میان ایشان قحط و غلا
بمرتبه روی نماید که سر گاوی نزد ایشان بهتر باشد از صد مثقال طلا امروز نزد ما
چون بندگان خاص خدا از قحط و غلا و جوع و بلا به تنگ آیند حضرت عیسی علیهما السلام
دست بدعا بردارند از حضرت حق تعالی دفع این بلا مسئلت نمایند تیر دعا بهدف
اجابت رسیده حضرت عزت دران غم و محنت فرج و فرحت کرامت فرماید
و آن چنان باشد که چون تمامی روی زمین را فرو گیرند چنانچه در همه عالم مقدار
یک گز نماند مگر که یکی از ایشان در آنجا باشد با خود گویند که چون مارا ملک روی
زمین مسلم گشت یکبارگی مملکت آسمان نیز میسر گردد آنگاه از جبل حمر که کوه
بیت المقدس است تیرها بر کمان نهاده بر جانب حصن حصین آسمان و حصار متین
نورانی اندازند فلک اول که مدار جبرئیل و مکان میکائیل است و قبله اهل مناجات
و حوالتگاه حاجات است هدف ناوک طغیان سازند گویند که مرتبه دران فن
مهارت داشته باشند که از تندی شست و نیروی بازو تیر ایشان صد
فرسنگ راه بجانب آسمان ارتفاع پذیرد آنگاه ملک الملوک جل و علا فرماید
هر ملایکه را که تیرهای ایشان را بخون بیالایند و خدنگ تیز تک آن اصحاب شقاوت
تنگ را بخون طیور خضاب و رنگ داده بر ایشان فرو آرند بعد از آن

کہ چہای ایشان بمرتبہ عیار رسیدہ باشد قادر بر کمال وقاهر ذو الجلال کرمکی را کہ عرب
آنرا النغف گویند بر ایشان مسلط گرداند ہر یکی از ایشان کلاشه دارد کہ خورد تر در
گوش و بینی و دہان ایشان در روند ہر چہ در شکم ایشان بینند از امعا و احشا
ہمہ را بخورند و از جانب اسفل بیرون آیند چنانکہ فجعلہم کعصف مأکول صفت
ایشان گردد بیکشب ہمہ بمیرند و این خلاصی بحسب دعای حضرت مهدی و عیسی
علیہما السلام میسر گردد و شیخ در معتمد آوردہ کہ حق تعالی طاعون را بر ایشان فرستد
تا بگردن و زیر بغل ایشان در آمدہ در یک ساعت ہمہ یکبار فرو میرند و در روایت
دیگر آنست کہ چون ظلم ایشان بنهایت رسد صاحب الزمان علیہ السلام با اہل ایمان
بحظیرۂ سدۂ لیان آمدہ خاک پاک مرقد ہمایون آن حضرت ارحم الراحمین شفیع
آرند بندا از روضۂ مطہرہ آید کہ ای مرشد دل بر جہت پروردگار استوار دارید
کہ این اعدا را بر شما شماتتی نخواہد بود آنگاہ ملک قیوم جل ذکرہ آن قوم را بیمن
مرقد قدوۂ کاینات و برکات مشہد سید سادات علیہ افضل الصلوات و اکمل التحیات
بان جانوری ضعیف کہ در قلم آمد آن قوم عدوی را بشہرستان عدم فرستد و
بیکشب ہمہ ہلاک کردند علی الصباح کہ طلایۂ لشکر خورشید صحن ایوان
آسمان از انجم نورد وقت ظہور پرتو رایت حضرت مہدی و عیسی علیہما السلام از قلعۂ قلہ
جبال بفراغ بال بعون ملک متعال فرود آیند در تمامی روی زمین مقدار شبری از
بدن ناپاک ایشان خالی نباشد از بوی کریہ ایشان عالم متعفن شدہ و جہان
بر ساکنان مردار گشتہ باز حضرت مہدی و عیسی علیہما السلام بحق تعالی ابتہال نمایند حضرت
مجیب الدعوات مرغان فرستد برابر گردن شتر بختی تا ابدان ایشان را بر داشتہ

بجای

بجایی کہ ارادۂ الہی جل و علا تعلق پذیرفتہ و بروایتی آنکہ سیلی در آید بعد از آنکہ
چہل روز از آسمان پی در پی باران بیارد تا جسمہای مردار ایشان را بر
برد و بروایتی آنکہ فراشان را بفرستد تا عرصۂ عالم را از خس و خاشاک ابدان
ایشان فراشی نماید و در میان نہرہای دریاها اندازد و بعد از آن سقای ابر را
فرمان دہد تا چہرۂ زمین و عرصۂ ارضین را بواسطۂ رشاش امطار از دنس اجسام
ایشان پاک گرداند آنگاہ مومنان را میمنتی کہ بیمامن الطاف الوہیت
و میامن صنع ربوبیت ایشان را روی نماید حمد الہی بجای آورند و بزبان تضرع
این تحمید را بیان کنند کہ الحمد للہ الذی نجانا من القوم الظالمین
و در حدیث وارد است کہ تا مدت ہفت سال مسلمانان از تیر و کمان
و جعبہ ایشان آتش افروزند و مدت مکث ایشان در زمین چہل سال
باشد و بعضی گویند کہ مدت استیلای ایشان با نوبت استیلای دجال برابر
بود واللہ اعلم و در آخر حدیث نواس در مصابیح آوردہ کہ بعد از آن کہ زمین
از شامت آن گروہ با غرامت پاک گردد خطاب الہی جل و علا بزمین در
رسد کہ ای زمین ہر میوہ کہ در شجرۂ وجود و دوحۂ نہال تو بودیعہ
گذاشتہ اند دیگر امانت برکت کہ در خزانۂ معاملۂ تو سپردہ ایم با تمام رد
کن زمین یکبار بر کلی کہ زردی با امانت بودہ بہشت بیرون دہد و اثمار و
حبوب و زروع و ضروع بمرتبہ کثیر البرکہ گردد کہ از یک انار جماعتی تناول
نمودہ سیر گردند و بزرگی آن انار چنان باشد کہ جماعتی در سایۂ پوست
او توانند نشست و شیری کہ یک نوبت از گوسفند یا گاوی دوشند قبیلہ را

کفایت بود درین اثنا بود که حضرت عزت ایجاد رایحهٔ طیبه نماید و بسبب آن
ارواح طیبهٔ مؤمنان را قبض کند مگر قلیلی از اشرار خلق باقی مانند که بر مثال
خران برمیروند بران طایفهٔ طاغیه قیام قیامت تحقق پذیرد و **علامت**
هشتم برآمدن آفتابست از طرف مغرب و این آیتی است از آیات
عظیمه و علامتی است از علامات الیمه بر رسیدن قیامت و کیفیت
این واقعه چنان باشد که در حدیث معتبر از ابن عباس در کتاب عرایس
المجالس ابواسحق ذکر کرده بدینمنوال که هر شب سیمرغ زرین بال
خورشید در مغرب آسمان نیلگون جای کند و این جرم نیر آفتاب
چون دایرهٔ زر ناب در زیر دامن پیرهن نیلگون گردون پوشیده
و پنهان گردد ملایک ملکوت مهرهٔ مهر از تختهٔ افق میبرند و هر شب
آفتاب از حق تعالی جل جلاله طلب اذن نموده علی الصباح از مطلع شرق
طلوع میکند بدینمنوال مدت چندین هزار سال بتقدیم هر صباح از افق
شرق جمال نماید و برسم مستمر سر از گریبان مشرق برآورده ظلمت آباد
عالم را بوجود با جود خود منور گرداند تا باین وقت که خدای سبحانه و تعالی مقدر
ساخته و آن وقتی باشد که معاصی در میان خلایق شایع گردد و امر
معروف و نهی منکر مختل ماند و در میان خلایق رحم و شفقت نماند چون
آفتاب در مقام معلوم فرو رفتش دران شب معهود عرض سجود کرده استیذان
نماید بهیچ جواب حق طلب نگردد و در رجوع ماذون در مقام نیاز بسجود مبادرت
نموده استیذان نماید اذن مراجعت نیابند تا مقدار سه شبانه روز

درانجا

کافران دیگر بشرف قبول موصول نگرده و ظاهرا که این تعلق بآن قوم دارد
که مشاهدهٔ آن آیت کرده باشند بعد از ان ایمان آورند اما قومی که بعد از ان
حال موجود شوند یا دران وقت تمیز نبوده باشند از ین حکم خارج‌اند
و در کتاب معتمد میگوید که دو پیری که در پیری بکمال رسیده باشند بیکدیگر
رسند یکی از دیگری پرسد که عمر تو چند است و ولادت تو در کدام قرن
بوده است وی گوید که از ان من ندانم که در وقت طلوع آفتاب از
مغرب متولد شده و دلیل برین سخن آنکه در حدیث صحیح است که در نشانی اول
علامات قیامت طلوع آفتابست از مغرب و باین تقدیر قبل از خروج
دجال و نزول عیسی علیه السلم خواهد بود و ایمان در زمان پیش مقبول خواهد بود
بموجب آیه کریمه و بالجمله چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که جبرئیل
علیه السلم آفتاب و ماه را سیاه از باب توبه بیرون برد ابی بن کعب
گفت یا رسول الله بعد از ان حال آفتاب و ماه بر چه منوال قرار گیرد و
مردم در دنیا چه نوع زندگی نمایند فرمود که آفتاب و ماه را باز کسوت
ضیا و نور پوشانند و طلوع و غروب آفتاب و ماه بر وتیرهٔ متقدم قرار گیرد و بعد از ان
مردم باصلاح امور دنیوی مشغول گردند چنانکه نهرها جاری گردانند و در خانه‌ها نشینند
دنیاها بنیاد کنند اما اگر مردی را در اول طلوع آفتاب از مغرب بچه‌ای کره اسب
متولد شود هنوز بسر حد سواری رسیده باشد که ساعت قایم گردد و مراد از
ساعت وقت نفخ صور است بعد از ان حذیفه سوال کرد که یا رسول الله حال مردم

تحقیق بپذیرد که از جملهٔ مقدمات قیامت است بدانکه بعضی از علمای کرام فرموده اند
که امثال اشراط ساعت که برولایت پیدا شود مثال امارات فوتست که
یک یک بر بیمار ظاهر گردد تا وی توبه کرده استعداد رحلت حاصل کند و حق
وصیت بجای آرد همچنین اشراط ساعت یکی بعد دیگری ظاهر میشود تا بندگان
مستعد سرای باقی گردند و امید ازین جهان فانی منقطع گردانند و یقین اهل
ایمان بآخرت ازدیاد پذیرد و آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وعده فرموده است
منکران بعث و نشور عیان ببینند و حجتها ملزم گردند و اکنون بعد ازین در بیان
حقیقت و کیفیت نفخ صور و بیان کیفیت مقدمات بعث و نشور در
چند فصل مرقوم گردد مناسب حال خواهد بود **فصل اول** در صفت
صور بدانکه حضرت عزت بعد از خلق سموات و ارضین بقدرت کامله و حکمت
شامله صوری بغایت عظیم و وسیع آفریده مدور ساخته و یک دایره است
بزرگی هر دایره برابر سموات و ارضین و در روایت دیگر فرا آنرا چهار شعبه است
یک شعبهٔ آن در مشرق دیگری در مغرب و شعبه در زمین و شعبه فوق
سبع سموات و درین صور شکاف و سوراخها باشد بعدد ارواح خلایق
زمین و آسمان و در روایت دیگر آنکه مر صور را هفت دایره است هر دایره
بوسعت و فراخی همه دنیا در یکی ازین دوایر ارواح ملایکه است و در دیگری
ارواح جن و در دیگری ارواح انس و در دیگری ارواح شیاطین و در
دیگری ارواح سباع یعنی جانوران درنده و همچنین ارواح طیور و
ارواح وحوش و هوام تا ارواح موران و پشها هر یک علیحده در دایره

در حین نفخ صور بر جهد دستور باشد و فرمود ال حذیفه آن خدای که جان من در
قبضهٔ قدرت اوست وقتی که دم در صور خود دمند قیامت قایم خواهد شد البته
علامت نهم از علامات روز قیامت خروج دابة الارض است و آن چنانست
که موسی بن قطبا در آخر الزمان از برای امتیاز مومنان از کافران دابه از زمین
بیرون آرد چنانکه ناقهٔ صالح را از سنگ بیرون آورد و آن دابه را چند صفت باشد
اول قد وی در بعضی روایات ذکر یافته که طول وی شصت گز باشد و در بعضی
روایات دیگر وارد شده که سر وی با ابر برابر بود و پایها در زمین و در روایت
دیگر سر وی بآسمان رسد و پای وی در زمین بود ابو هریره گوید که هم الوان
مختلفه در وی باشد و مراد از وی شاخ باشد و میان دو شاخ یک فرسخ مسافت باشد
دوم کیفیت خلقت وی راوی گوید که هر عضو او مشابه بعضو جانوری باشد
سر وی بر مثال سر گاو باشد فاما روی وی چون روی آدمی بغایت باصفا و نورانی
چنانکه چهرهٔ وی چون برق تابان و جبین مبین چون ماه انور و آفتاب ازهر
درخشان و چشم وی چون چشم خنزیر و گوش چون گوش فیل و شاخ وی
چون شاخ گوزن و گردن وی چون گردن شتر مرغ و سینهٔ وی چون سینهٔ شیر
و رنگ او چون رنگ پلنگ و تهیگاه او چون تهیگاه بقر و قوایم او چون قوایم
بعیر و دم او چون دنبهٔ تذرج و هر فاصله از فصایل قوایم وی دوازده گز بلندی
او بذراع آدم علیه السلم و تن او مشابه بتن طیور اما عظمت چون کوه راسخ و ری وی
چون طور سینا ثابت سیم کیفیت خروج وی حضرت امیر المومنین علیه السلم

یقین یافته تا هنگام وحدت از صاحبان ارواح هر یک بدایره از این دوایر مخصوص
باشند که در وقت نفخ زنده کردند ارواح هر فرقه جدا جدا در دایره مخصوص
وی در آرند و بعد از آن صاحب الصور در دمد تا هر روحی از آن ثقبه که نامزد او است
بیرون برد روایت دیگر آنست که قادر علی الاطلاق باعظمت آنرا از نقره
خام مصنوع کرده شده و آنرا مشتمل بر چهار رکن ساخته و بر دیواره هفت شاخ
پدید آورده هر شاخی از آن هزار ساله راه باشد و درازی صور هزار ساله
راه سبحان الله العلی العظیم القادر العلیم و این صور را باسرافیل عطا نموده
و اسرافیل را فرموده که چون وقت آن رسد و زمان آن آید سمت نفاذ یابد
در این صور در دمد و اکنون اسرافیل در تحت عرش صور بر دهان نهاده
و چشم انتظار بر گشاده تا کی بود که از صدر بارگاه ربوبیت فرمان نفخ صور
صادر گردد **فصل دوم** در بیان نفخ صور و ذکر اعداد آن بدانکه علما را
در کمیت اعداد نفخ صور اختلافست بنا بر اختلاف روایات چه در
بعضی روایات سه نوبت ذکر یافته و در بعضی دو مرتبه اکتفا شده اما روایات
مشتمله بر سه نفخه چنان شده آن سه مرتبه در ان بدین عنوان مذکور است
که یکی از برای فزع بود یعنی ترسیدن دوم از برای صعق یعنی هلاک شدن
سیم از برای بعث یعنی برانگیختن و روایت مشتمله بر ذکر دو نفخه در ان
روایت نفخهٔ فزع مذکور نشده و اکتفا بنفخهٔ صعق و بعث شده بر روایت
مشهوره در نفخهٔ اول همه حیوانات از وحوش و طیور و انسان و ذکور
بیهوش و مدهوش گردند چنانکه هیچکس نداند که این چه واقعه است که حادث

کر

عیسی علیه السلم نزول نماید از جبین مبینش قطرات عرق متقاطر باشد
بر مثال لآلی با طراوت و صفا و از نفس مبارکش رایحهٔ منتشر باشد
بغایت دلپذیر و روح افزا و آن رایحهٔ فایحه بشام هر کس رسد از
اهل کفر و جحود فی الفور بمیرد و جان مؤمنان از آن بو نوشدارو حیات
ابدی گیرد **لغت** که چون فرود آید وقت نماز بامداد باشد و بروایتی
نماز دیگر باشد اول در بیت المقدس آید مردم بنماز مشغول باشند
حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه چون از رسیدن عیسی علیه السلم
وقوف یابد اشارت باو کند که پیشتر آی و امامت نمای حضرت عیسی علیه السلم
دست خاتم الاوصیا را بگیرد و گوید که تو اولایی که نایب و خلیفه پیغمبر آخر الزمانی
پس بصاحب الامر اقتدا نموده در عقب وی نماز گذارد و اخبار نبوت
محمدی صلی الله علیه و آله نماید و در صحیح مسلم از ابو هریره روایت کنند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که عیسی علیه السلم نزول کند از آسمان پس امیر شما
که صاحب الزمان است باو گوید که بیا و از برای ما در نماز امامت کن او از
قبول این امتناع کرده گوید که بعضی از شما بر بعضی امیرند یعنی منصب امارت
و امامت مخصوص شما ست و حق تعالی این را سبب تعظیم این امت مرحومه
گردانیده پس تو امامت کن و من اقتدا بتو کنم و عجب تر آنکه این
مسئلهٔ غریبه از کتب معتبرهٔ اهل سنت مستفاد گردیده است **لغت** که چون
از برای حرب دجال با حضرت عیسی علیه السلم باشد از یکدانهٔ مروارید
آفریده طول آن هفت گز و مقدار سنان آن یک گز پس در طلب دجال

روان شده در باب لُدّ که قریه ایست قریب به بیت المقدس او را
دریابد چون چشم مبارک روح الله بر چشم ناپاک دجال افتد بانگ
بر وی زند و آن حربه بدست گرفته روی بحرب دجال و هلاک او نهد دجال
چون صورت حال باین منوال مشاهده کند از فرط حیرت و غایت
ضجرت خود را از پشت مرکب بیندازد و خواهد که بگریزد ایزد متعال زمین را
فرماید تا دجال را بگیرد و هر دو پای او بزمین استوار کرده چنانچه بهیچ وجه
او را مجال حرکت نماند آنگاه عیسی علیه السلم او را بدان حربه یک ضرب
بزند که بدان جویهای خون از تن آن ملعون روان گردد و در روایت
دیگر آنست که عصای آهنین در دست عیسی علیه السلم باشد که بآن دجال را بقتل
آورد و بروایت دیگر دو تازیانه با آن حضرت باشد یکی از آتش و دیگری از
ارزیز که بآن دجال را مقتول سازد و در روایت دیگر آمده که چون نظر عیسی علیه السلم
بر منظر کریه دجال افتد ترکیب وجود او فرو ریزد و از نهیب او چون موم
از اثر آتش فرو گدازد و در روایات مذکوره از کتب اهل سنت نقل شده
و در کتب واثقه طبقه ناجیه ذکر یافته که قاتل دجال لعین مهدی آخر الزمان
باشد چنانچه شیخ الطایفه ابن بابویه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه که موضوعست
در بیان احوال خاتم الائمه صلوات الله و التحیه و بروایت معتبره و وردی از
مفضل نقل کرده و در سعد السعاده آورده که چون دجال از روی زمین رخت
و تخت باسفل السافلین کشد حضرت مهدی و عیسی روح الله علیهما السلم
با سیصد هزار مرد مردانه بصمصام انتقام از لئام برگشته و متوجه لشکر دجال

برقفال

۹

برقفال گردیده حمله را بیک حمله علف شمشیر گردانند و هر که از ایشان گریخته باشد
و در هر جا که قرار گرفته باشند و بهر وادی که پنهان گشته باشند قادر مختار
آن موضع را بسخن آرد و مومنان را از حال ایشان خبر دهد تا همه در مقر سقر
قرار گیرند تمامی لشکر آن لعین را بگیرند و به تیغ قهر دمار از وجود آن ارباب کفر
و جحود برآرند چنانچه از آن طایفه در عالم نشان نماند و مومنان با منیتی که
ایشان را بیامن رحمت الهی روی نماید سجده شکر الهی بجای آورند اما
ذکر وفات عیسی علیه السلم نقلست که چون ببرکات فیض العدل و الجود خاتم
الاوصیاء و حضرت عیسی علیهما السلم کار جهان قوام و نظام گیرد و نرخ ارزان
و نعمت فراوان و اهل ایمان در ظل امن و امان خرامان هر که بر روی زمین کافر
بود و از دین قویم حضرت عزت اسلام قبول کند یا در زیر تیغ مقتول
گردد و ترس و بیم از دل مومنان برخیزد و قحط از کل ممالک برخیزد و گرگ
با بز بازی آغاز کند و گرگ با میش چرا کند بعد از آن که عالم بعدل و داد آراسته
گردد عیسی علیه السلم راه حجاز پیش گیرد و مراسم حج اسلام بجای آورد و مخدره
از اهل بیت در حباله نکاح خود در آورد که آن طیبه جلیله دختر حضرت مهدی
علیه السلم باشد چهل سال در میان امت مرحومه بعدل و داد و صلاح
بگذراند و در اثنای اوقات واقعه هایله ظهور یاجوج و ماجوج پیش آید
و ذکر این قضیه مفصل مبین گردد القصه حضرت عیسی علیه السلم در مدینه
بر پشت صخره سر بسجود آورده باشد و روی بر خاک نهاده که روح او از قالب
او قبض کنند پس مومنان روح الله را بر آن صخره دریابند فوت شده

از سر حسرت و باد و نوحه واویلاه بطارم افلاک رسانند و بعد از تقدیم شرائط
تجهیز و تکفین در جنب قبر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله قبری ترتیب
کنند جسم پاک ورا مدفون گردانند بدانکه علما در سبب نزول عیسی علیه السلام
وجوه کثیره ذکر کرده اند و در کتب معتبره که از جمله وجوه حکمت در نزول
عیسی علیه السلام آنست که چون مدت انقراض این جهان نزدیک رسید
عیسی علیه السلام که از بنی آدم است و بر آسمان مرفوع شده بالضروره بجا
مراجعت لازم است که هیچ آفریده خاکی در آسمان نمیرد بلکه در زمین شربت
فوات و ممات بپذیرد پس چون اجل معهودی وی باخر رسد حضرت
عزت ویرا بزمین فرستد تا هم در زمین نقد حیات را بمقتضای اجل
بسپارد حکمت دیگر آنکه جهودان عیسی علیه السلام را تکذیب کرده
بسو نسبت نمودند و دعوای قتل وی کردند و حق تعالی رقم مذلت بر ناصیه
معاملت ایشان برکشیده و از زمان ظهور الی الغایت در هیچ بقعه
از بقاع زمین کسی را از ایشان سلطنت و ریاست میسر نشد
و همیشه منتظر آنکه ایشان را فرصتی باشد چون دجال ظاهر شود این ملاعین
جمله متابعت او کنند و پندارند که آن سبب دولت و عزت ایشان
خواهد بود و بشومی تکذیب مسیح دین دجال را قبول کنند پس حق تعالی
همان مسیح را که تکذیب او نموده باشند بفرستد تا دمار از ایشان برآرد
و بر دست همان بنده که دعوی هلاک وی کردند و حال ضعف وی
بر ایشان که رسول الله صلی الله علیه و آله از آن خبر داده عیانا باهل ایمان

نمایند

کشته چه این واقعه هایله ناگاه صادر گردد و مردم هر کسی بکاری مشغول باشند
که یکبار این صدای پر غوغا در عرصه عالم استعلا یابد و از ملک تعالی
فرمان چنان در رسد که طول دهد اسرافیل این دمیدن صور را و آنرا
بزودی قطع نکنند و در روایت دیگر آنکه این واقعه هایله در نفخه ثانیه بحصول
پیوندد و الله اعلم بعد از آن بعضی ها کشته و برخی بیهوش باشند و
بعد از آنکه بهوش آیند و برین واقعه چون مدت چهل سال بگذرد ما شاء الله
فرمان باسرافیل رسد که نفخه ثانیه در دم پس اسرافیل نوبت دوم
دم در صور در دمد و این نفخه صعق باشد و در اثنای این صعقه باین خطاب
تکلم نماید که ای روحهای که قرار گرفته اید در جسد فانیه بیرون آیید باذن
حق جل و علا بانگ اسرافیل در آفاق هفت آسمان معلق و در اطباق
هفت زمین مطبق بپیچد چنانکه هفت آسمان و هفت زمین مطبق بپیچد
چنانکه هفت آسمان و هفت زمین از صدای آن ندا اهتزاز پذیرد
و کوههای بلند از جای بر خاسته بر مثال گیاههای خشک در هوا پران
شود این زمین از زلزله آن صدای هایل چون کشتی در دریا در روز باد تند
بزلزله در آید گویند که بر مثال گهواره اطفال که بجبر تمام بجنبید بر منوال زمین
باضطراب در آید و در هنگام با دهشت ظهور این نفخه عزرائیل علیه السلام بفرمان
الهی جل و علا در حجر الاسود نشیند و دستی بر فوق هفت آسمانها نهد و دستی در تحت
زمین هفتمین در آرد تا چون اسرافیل علیه السلام دم در صور در دمد ملک الموت
بان نفخه همان جان بهر ذی روح جان قبض کند چنانکه از اول که بلندی عرش مجید است

تا آنجا که سافل زمین هفتم است هر چه در بین مابین مقر دارد از چرنده و پرنده
و آزاد و بنده یکی زنده نماند بعد از آن ملک الموت را خطاب حضرت
احدیت در رسیده مخاطب کرده که یا ملک الموت که باقی مانده است
عزرائیل گوید خداوندا عالمتری که در علم تو چهار مقرب یگانه و هشت فرشته
فرزانه که حامل عرش عظیمند و شیطان لعین در زمین کسی دیگر نمانده پس
خطاب الهی در رسد که روح جبرئیل را قبض کن و جبرئیل علیه السلام هفت
چهار هزار جنحه خود را گسترانده جان پاک تسلیم کند باز از جناب الهی خطاب
بملک الموت آید که باقی مانده است عزرائیل گوید که در آسمان میکائیل و اسرافیل
و حملهٔ عرش و بندهٔ ضعیف تو و در زمین ابلیس لعین فرمان در رسد
که روح میکائیل را قبض کن میکائیل پرهای با در و یاقوت و مرجان خود را
گسترده بمیرد و بعد از آن جان اسرافیل را قبض نماید او نیز بالهای خود را
گسترده جان در بازد آنگاه جبرئیل بجمع حملهٔ عرش در رسد همه را در ساعت
بعدم فرستد آنگاه ملک الموت را بقبض جان ابلیس فرمان رسد و در
کیفیت جان پلید آن ملعون روایات بنظر رسیده و در روایتی ذکر
رفته که روح آن لعین را پیش از قبض جان روح الامین و ملائکه مقربین
قبض کند و روایتی آنکه چون همه ارواح اهل آسمان و زمین قبض کرده شود
خطاب بملک الموت رسد که ای ملک الموت ترا بر تمامی اهل آسمان
و زمین قوت داده ام و امروز ترا لباس غضب خود می پوشانم
و ترا معزون بغضب و سطوت خود بر روی آن ملعون میفرستم

تا تن

تا تلخی مرگ را کما ینبغی بآن ملعون بچشانی و شدت سکرات اولین
و آخرین از جن و انس اضعافاً مضاعفه بآن سگ لعین برسانی
اکنون بجانب دوزخ رو و هفتاد هزار زبانیه با هر زبانیه سلسله از
سلاسل جهنم همراه ببر و جان آن لعین را قبض کن ملک الموت علیه السلام
با ملک دوزخ امر الهی رساند هفتاد هزار زبانیه مالک بوی همراه
کرده بدنیا فرستد ملک الموت بصورت مهیبی و بشکل غریبی نزول
نماید که اگر اهل سموات و ارضین زنده بودندی و او را بدان هیئت میدیدندی
همه از هیبت و مهابت او بمردندی و ملک الموت بدان شوکت
و قوت بجانب زمین آید شیطان لعین راه فرار پیش گرفته بجانب
مشرق گریزد ملک الموت را آنجا حاضر بیند بمغرب گریزد او را در پیش
خود حاضر کند و در دریا متواری گردد فایده نرساند هر جا که برود
ملک الموت را آنجا یابد ملک الموت بوی خطاب کند که بایست
ای خبیث که هر آینه بچشانم ترا تلخی مرگ ابلیس بر دست و در وسط
دنیا نزد قبر آدم علیه السلام آمده گوید که ای آدم از جهت تو بود که باین محنت
ملعون و مبتلا گشتم بعد از آن خطاب بملک الموت کند که یا ملک الموت البته
قبض روح من خواهی کرد ملک الموت گوید که ای ملعون بسختترین و بزشتترین
و بشدت تمام روح ناپاک ترا قبض خواهم کرد ابلیس در حال غلطیدن
آغاز کند گاهی به اشد فریاد و زاری آورد و گاهی بعناد ستیزد تا
بجایی رسد که در هنگام هبوط آنجا نزول کرده بود زبانیهٔ دوزخ بیکبار بروی

هجوم نموده و بگرزهای آتشین و برا ازو گرفته بکوبند و جان او را بشدت تمام از
بدن پلید او قبض کنند و روایت مذکوره در کتاب روضة العلما و زهر الریاض
و ریاض الابرار بسمت ذکر یافته فاما در کتاب سعد السعاده میگوید که ملک الموت
با کمال قدرت و عظمت جماعت چندانکه در ابلیس آویزد و جد و جهد و کوشش نماید
جان آن لعین را قبض نتواند کرد و ملک الموت بمالک ملکوت بنالد که خداوندا
بقبض روح این ملعون قوت وفا نمیکند حضرت ملک تعالی قوت وی دو
چندان گرداند بهفتاد مرتبه هرچند کوشش نماید هنوز قبض نتواند کردن مرتبه
دیگر بنالد و بحضرت باری جل جلاله زاری کند ملک تعالی زبانیه از دوزخ چهل هزار
سگ عقره چون شیر شرزه بمدد او آیند ملک الموت علیه السلام با قوت چنین
با این چهل هزار سگ درنده و کلاب غرنده هرچند کوشش و جد و جهد نماید جان
ابلیس پرتلبیس را قبض نتواند کرد بار سیم بنالد بحضرت عزت و زاری نماید از
درکات دوزخ چهل هزار سگ دیوانه بمدد او آیند و هر سگی را چندان قوت
و شوکت بود که اگر پنجه در کوهی زنند آنرا همچو کاهی برکنند آنگاه قابض ارواح
با قوت خاص خویش و هفتاد چندان مضاعف که او از آن داشته باشند با
هشتاد هزار سگ جهنده و کلاب درنده که از درکات جهنم بمدد او آیند و در قبض
جان ابلیس در آویزند و غایت وسع و نهایت امکان در آن باب مصروف
دارد تا جان پلید آن ملعون را بشدت تمام جدا کند در روایتست که چهل هزار
سال زمان مشغول باشد به نزع روح آن ملعون و شدت نزع او مثل
شدت نزع و سکرات موت هفت آسمان و زمین باشد و بعد ازان

ازان

زمود که سه روز متصل از زمین بیرون آید و مردم ببینند و هنوز ثلث وی بیش
بیرون نیامده و در روایتی آمده که سر وی سه روز بیرون آید و باقی اعضای وی
بچهار روز تا بهفته تمام وی از زمین بیرون آید چهارم موضع خروج وی در تفسیر
کبیر مذکور است که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیده شد که دابة الارض از کدام
مکان بیرون آید فرمود که از مسجد الحرام و در کتاب علامات الساعة مذکور است
که از رکن کعبه بیرون آید و بروایتی آنکه از کوه صفا بیرون آید و بقولی از اجیاد
و اجیاد کوهیست قریب بمکه و در حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشهور است
بر آنکه این دابه سه نوبت خروج باشد یکبار از اقصای یمن بیرون آید و خبر او در
بادیه فاش شود اما بمکه نرسیده غایب گردد و بعد از آن قریب بمکه بیرون آید
و درین مرتبه غیبت او دراز گردد بار سیم مردم در مسجد الحرام بطواف مشغول
باشند او از جانب مسجد بیرون آید که میان رکن حجر الاسود و باب بنی مخزوم باشد
و کافران از وی بترسند و بگریزند جمعی که بجز از خدای نترسند دلیرانه نزد او آیند
وصف صنع آلتی غایب پنجم از ادوات عجیبه که از آن اعجوبه چند در خواهد یافت یکی
آنکه با مردم بزبان عربی سوال و سخن خواهد گفت چنان که مؤمنان خطاب کند
که یا مؤمن و با کافران گوید یا کافر و بدین خطاب مؤمنان را از کافران ممتاز کرده و در دا
که او را چون کافران ببینند نماز مبادرت نمایند ششم آنکه بیرون آید و عصای موسی
کلیم الله در یک دست و خاتم سلیمان علیه السلام در دست دیگر هر کرا که در باطن نور
وفاق باشد انگشتری بر روی او نهد از برکت آن وفاق چهره او باثر آن خاتم منور گردد
و هر کرا در کانون سینه نفاق باشد عصا بر روی زند از ظلمت آن نفاق رخساره

او از ضرب آن عصا سیاه و مکدر شود بعد از آن مردم هیچکس را نام نخوانند الا آنکه
سفید روی را بهشتی گویند و سیاه روی را دوزخی خوانند هفتم آنکه چون دابه بیرون
آید چهار بانگ کند یکی روی بمشرق و دیگری روی بمغرب و دیگری روی بیمن و دیگری
روی بشام چنانکه آواز او را خافقین بشنوند یعنی از این کرانه آسمان تا بآن کرانه هشتم
در تفسیر کبیر و کشاف مذکور است که بیرون آمدن دابه در زمان حضرت عیسی علیه السلام باشد
و در تفسیر منهج الصادقین مرویست که موسی علیه السلام درخواست از حق تعالی که دابه را
بوی نماید پس دابه سه شبانه روز از زمین بیرون می آمد و بهوا بلند شد با خلقتی عجیب
و منظری مهیب موسی از آن بترسید و دعا فرمود گردانید تا بمقر خود مراجعت نمود
علامت دهم دخان است و در بیان دخان دو روایتست یکی آنست که ابن مسعود گفت
که این دخان در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گذشته و آن قحطی بود که بر
اهل مکه بجهت نفرین حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه احاطه نمود بمرتبه که مردار
میخوردند و از گوشت سگ و استخوان طعمه می ساختند و از غایت گرسنگی از روی
زمین تا بجانب آسمان در نظر ایشان بر مثال دود سیاه مینمود چنانچه این حال در تفسیر
منهج الصادقین مذکور است که چون قریش ایمان نمی آوردند پیغمبر را آزار میرسانیدند
حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست بدعا برداشته گفت بار خدایا سخت گردان
عذاب خود را بر مضر و سالهای قحط را لازم حال ایشان گردان مثل سالهای یوسف
یعنی هفت سال بر ایشان مکشی کن حق تعالی اجابت فرموده هفت سال ایشان را
بقحط و جوع مبتلا ساخت تا کار ایشان بآن انجامید که از غایت گرسنگی
سگهای مرده را و استخوان آنها را میخوردند و سرگین و پشمهای شتر میخوردند

باجوع

با خون آمیخته و بجهت شدت جوع بمرتبه چشمهای ایشان تیره و خیره
شد که میان خود و آسمان مثل دخان و غبار میدیدند و اگر با یکدیگر سخن
میکردند کلام هم می شنیدند اما بجهت کثرت دخانیت هوا در نظر ایشان
یکدیگر را نمیدیدند و چون کار ایشان باین مرتبه رسید ابوسفیان با جمعی از
اعیان نزد پیغمبر آخر الزمان آمده گفتند یا محمد تو ما را بصله رحم امر میکنی و قوم تو
بقحط و گرسنگی هلاک میشوند پس سوگند خوردند که اگر دفع این عذاب الهی
درخواهی نمائیم مطیع تو شویم و بدین اسلام درآییم حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده بزبان قوم خود فرمود که ربنا اکشف عنا
العذاب انا مؤمنون و چون بدعای آن حضرت آن حالت یعنی
قحط و مجاعت برطرف شد بنی مضر بشرک خود مصر شدند و عناد و
انکار را زیاده کردند و روایت دوم آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که در عالم دخانی که پیدا شود یکی از علامات قیامت باشد و در کشاف
مذکور است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ذکر علامت قیامت
میفرمود از آن جمله دخان را مذکور نمود حذیفه گفت یا رسول الله دخان
چه نوع باشد حضرت این آیه تلاوت فرمود که فارتقب یوم تأتی
السماء بدخان مبین یغشی الناس یعنی انتظار کش روزی را که
بیاورد آسمان دودی ظاهر و هویدا که فرو گیرد و احاطه نماید همه مردمان را
و بعد از آن فرمود که دودی باشد که مشرق و مغرب را پر سازد

وحال شب نه روز باشد و مؤمن ازان دود مانند کسی شود که زکام داشته باشد
و کافر همچو کسی که مست باشد و سر او مثل سری باشد که بریان کرده باشند
و دود از هر دو بینی و گوش و دبر او بیرون آید و از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقولست که این دخان دودی باشد که از آسمان پیدا شود
قبل از روز قیامت و در گوشهای کفار در آید تا آنکه سر هر کافری مانند سری شود که
بریان کرده باشند و مؤمنان را بسبب آن مثل زکامی که عارض میشود و همه
زمین مثل خانه باشد که در ان آتش افروخته باشند و هیچ سوراخی
و روزنه آنرا نباشد که دود ازان بیرون رود نزد این حال ملائکه بکافرها
گویند که اینست عذاب دردناک که حق تعالی بشما وعده داده بود ایشان
زبان بدعا گشوده دفع عذاب را از خدای خواسته و بوعده ایمان بعد از
کشف عذاب اعتراف نمایند و چون آن دود مرتفع شود بر کفر خود اصرار
نمایند علامت یازدهم بیرون آمدن آتش است از قعر عدن در انتهای
خلایق بمحشر العقبه این آتشی باشد که مردم را از مرقدها ایشان برانگیزانند
این آتش راننده ایشان باشد تا همه را بمحشر قیامت رسانند و از ایشان
اصلا انفکاک نجوید و چنان مستغنی میگردد که آن آتش تا آخر اشراطات
بجای خود باشد تا رستخیز برخیزد پس آن راننده اهل شقاوت است بدوزخ
و در هیچ موضع از ایشان منفصل نگردد و از جمله علامات ساعت ظاهرا
که متعارف بترتیبی که مذکور گردید بظهور خواهد رسید و بعد ازان دیگر نفخ صور

محقق

که فقرای مؤمنان در باغهای بهشت خواهند گردید و تنعم خواهند فرمود و پیش از
اغنیاء ایشان بچهل سال داخل بهشت گردند و بسند معتبر از حضرت امام موسی
کاظم صلوات الله علیه منقولست که خفیف و سبک مشمارید فقیران شیعیان
علی بن ابی طالب و فرزندانش را علیهم السلام به درستی که یکی از ایشان در روز قیامت
مثل ربیعه و مضر را که دو قبیله عظیم‌اند از قبایل عرب شفاعت خواهند کرد
و از صادق آل محمد علیهم السلام منقولست که مصیبتهای دنیا عطاهای حق تعالی است
و با خلق می سپارد کسی که آنرا پنهان دارد از خدای تعالی او را مثل ثواب کسی میدهد
که روزها بروزه باشد و شبها بعبادت و کسی که آنرا اظهار نماید بکسی که قادر
باشد بر حاجت او و روا نکند به درستی که او را کشته است و نگفتیم که او را بشمشیر
یا به نیزه کشته است و لیکن بسبب جراحتی که بدل او رسانیده او را کشته است
و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که هر چند ایمان آدمی زیاده
میشود تنگی معیشت او بیشتر میشود و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی در روز قیامت
التفات میکند بسوی شیعیان ما مانند کسی که معذرت از کسی خواهد و در حدیث دیگر
مانند برادری که از برادری عذر طلبد و میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند
که شما را فقیر نگردانیدم در دنیا برای اینکه شما نزد من خوار و ذلیل بودید و امروز
خواهید دید که با شما چه لطفها خواهم فرمود و هر کس که بر شما در دنیا توشه داده است
و نیکیها بشما کرده است دستش را بگیرید و داخل بهشت کنید پس یکی از فقرا گوید
که پروردگارا اهل دنیا در دنیای خود عیشها کردند و زنان خوب خواستند و
جامه‌های ملایم و نفیس پوشیدند و بر اسبان مشهور پر قیمت سوار شدند

داود وزیرا عطا کن آنچه با سلیمان عطا فرموده بودی حق سبحانه و تعالی در جواب فرمود
که برای تو و هر یک از یاران و امثال تو از فقرا مقرر ساخته‌ام بهشت در برابر
آنچه با اهل دنیا عطا فرموده بودم آن روزی که دنیا را آفریدم تا هنگام انقضای دنیا
در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که ای موسی
هرگاه ببینی که توانگری رو به تو آورده است بگو که گناه کرده‌ام که خدا جزا در دنیا بعقوبت
آن گرفتار کرده است **در فضیلت خواندن قرآن** قال الله تعالی وانه لقرآن کریم
فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روایت کند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
هر که قرآن بخواند حق تعالی در اول بهشت غرفه بخشد که قیمت آن کس نداند مگر
خدای عز و جل و نیز فرمود که در دنیا بحفظ کردن قرآن مشغول باشد و پیش
از آنکه حفظ کند بمیرد حق سبحانه و تعالی فرشته بقبر وی بفرستد که روز قیامت
با وی بخواند که حفظ کند تا که حافظ مبعوث یابد و نیز فرمود که قرآن خوان
هر ختمی که بکند حق تعالی نظر رحمت بوی افکند و هر حاجتی که خواهد اجابت کند
و فرمود زنهار قرآن بیاموزانید فرزندان خود را که روز قیامت شفیع
شما خواهند شد گناهان شما را از حق تعالی درخواست کنند و شما را ببهشت
رسانند و فرمود که هیچ گناه از آن عظیم‌تر نیست در پیش خدای تعالی که کسی
قرآن خوانده باشد و باز فراموش کرده باشد در خبر است که حق
سبحانه و تعالی در دوزخ وادی آفریده است که دوزخ روزی هفتاد بار پناه
بخدا می برد از رنج آن وادی و در آن چاهی آفریده است که هر روز آن وادی

هفتاد بار بخدا پناه برد از شر آن چاه و در آن چاه ماری آفریده است که هر روز
هفتاد نوبت پناه می برد آن چاه بخدای عز و جل از زهر آن مار و اول
کسی که بدان عذاب کنند قرآن خوان باشد که دانسته باشد و در معنیش
نظر ندارد و بدان عمل نکرده باشد ثواب جوان مومن قرآن خوان صادق
آل محمد علیهم السلام فرمود هر که قرآن بخواند و وی جوان باشد قرآن با خون و گوشت
وی بیامیزد خدای تعالی او را با سفرة کرام بررة حشر کند در روز قیامت قرآن
خصومت و حجت از او باز دارد و قرآن گوید یا رب او را عطای خویش برسان
خدای تعالی او را دو حله سبز در پوشاند از حله‌های بهشت بر سرش نهند تاج کرامت
آنگه قرآن گوید یا رب او را چیزی از آن فاضلتر میخواهم آنگه امان نامه از دوزخ بدست
راست وی دهند و منشور بهشت بدست چپ او دهند و ببرند او را ببهشت
آنگه قرآن را گویند چگونه خوشنود کردیم ترا قرآن گوید خداوندا بلی و نیز فرمود
هر که قرآن بسیار خواند بدهد خدای تعالی دو باره ثواب دیگر ثواب کسی که
قرآن را از روی قرآن بخواند صادق آل محمد علیهم السلام فرمود هر که قرآن را از رو
بخواند تخفیف کنند عذاب پدر و مادرش را اگرچه پدر و مادر او کافر باشند و نیز فرمود
که هیچ چیز سخت‌تر از آن نیست بر شیطان که قرآن را از روی مصحف بخوانند و در آنجا
نگرند ثواب کسی که در خانه او مصحف باشد حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
فرمود دوست میدارم کسی را که در خانه او مصحفی باشد تا خدای تعالی دیو را از
خانه او میراند و دور میکند ثواب کسی که آیة الکرسی بوقت خفتن بخواند و بعد از
هر نماز ابوالحسن الرضا علیه السلام فرمود هر که آیة الکرسی بخواند بوقت خواب

مغلوبی ایمن گردد و هر که بعد از هر نماز بخواند زیان و رنج و گزندی از هیچ گزنده
و جنبنده به او نرسد که او را زهری باشد ثواب خواندن انا انزلناه ابو جعفر
امام باقر صلوات الله علیه فرمود هر که انا انزلناه بخواند در فریضهای خود آواز دهد
او را آواز دهنده که ای بنده خدا آمرزیده شد گناهان ترا هر چه گذشته بود اکنون
کار از سر گیر و نیز فرمود هر که انا انزلناه را بلند بخواند چنان باشد که شمشیر
کشیده باشد در راه خدا یعنی جهاد کرده و هر که آهسته بخواند مانند کسی
باشد که بخون خود غلطیده باشد در راه خدا و هر که ده بار بخواند هزار گناه
از دیوان او محو کنند و نیز در تفسیر مذکور است از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله
مرویست هر که این سوره را بخواند چنان باشد که تمام ماه رمضان را روزه داشته
و شب قدر را در عبادت احیا کرده باشد و در مجموعة الرایق از اشرف
خلایق صلی الله علیه و آله منقولست که هر که قرائت کند این سوره را هفت بار
بعد از نماز صبح بخواند باز گرداند حق سبحانه و تعالی از دوشش آن روز را و نیز فرمود
هر که آبش را بخورد حق تعالی بعبارت او [illegible] دل او را صاحب یقین
گرداند و حکمت روزی او کند اگر ملول بخواند شادمان شود و اگر خائف بخواند نجات
و سلامت باشد و مطلب خود را زود حاصل نماید و اگر زندانی بخواند
زود خلاص شود و هر که در هنگام زوال آفتاب صد مرتبه بخواند حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه و آله در خواب بیند و هر که در شب جمعه صد مرتبه بخواند هرگز
منافق نشود و در دل او چیزهای [illegible] نگردد و هر که آرزوی حج داشته باشد
لباسهای تازه بپوشد سی و پنج مرتبه بر یک قدح آب بخواند و آن آب را

بر خود

بعد از آن

بر خود بپاشد و چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی هر چه خواهد بخواند
از خدای تعالی زیارت خانه کعبه سوال کند بعون الله تعالی بزودی روزی گردد
ثواب خواندن سوره القارعه حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
هر که سوره القارعه بسیار بخواند خدای تعالی او را از فتنه دجال ایمن گرداند
تا بر و ایمان بیاورد و ایمن گرداند او را از آتش دوزخ هر که با خود دارد رزق
او بسیار شود ثواب خواندن سوره الهیکم التکاثر صادق آل محمد علیهم السلام
فرمود هر که بخواند در نماز فریضه بنویسد خدای تعالی از برای او صد شهید و هر که در نافله
بخواند بنویسد برای او ثواب پنجاه شهید و نماز کنند با او در فریضه او چهل صف
از فرشته حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که سوره الهیکم بخواند در وقت
خفتن نگاه دارند او را از عذاب قبر ثواب خواندن سوره و العصر
صادق آل محمد علیهم السلام فرمود هر که سوره و العصر بخواند در نوافل خدای تعالی
او را برانگیزد روز قیامت روی او تابنده باشد و لب او خندان و
چشم او روشن بثوابهای خدای عز و جل باشد تا به بهشت داخل شود
هر که در شب جمعه بعد از عشای آخر بنویسد و با خود دارد و در پیش حاکم عزیز باشد
و آسیبی باو نرسد ثواب خواندن ثواب خواندن سوره الکوثر صادق
آل محمد علیهم السلام فرمود هر که سوره انا اعطیناک الکوثر در فرایض و نوافل
بخواند خدای عز و جل او را آب دهد از حوض کوثر روز قیامت و منزلگاه او نزدیک
حضرت محمد رسول الله باشد در زیر درخت طوبی ثواب خواندن سوره
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد حضرت صادق علیه السلام فرمود هر که

قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بخواند در فریضه و نافله خدای عز و جل بیامرزد او را
و مادر و پدر و فرزندان او را و اگر نام او در میان بدبختان بود نام او را در میان
نیکبختان بنویسند و خدای عز و جل او را زنده دارد و شهید بمیراند و او را شهید
برانگیزد و در حدیث دیگر فرمود که قل هو الله ثلث قران است و قل یا ایها الکافرون
ربع قران هر که پیش از طلوع آفتاب ده مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند بعد از ان
سوال کند آنچه اراده نماید خدای تعالی دعای او را مستجاب کند ثواب خواندن اذا
جاء نصر الله امام جعفر صادق علیه السلم فرمود هر که بخواند در نافله و فریضه نصرت کند
او را خدای عز و جل بر جمله دشمنان او روز قیامت می آید و با او نامه باشد که
سخن میگوید که بیرون آورده باشد خدای تعالی از میان قبر وی و در امان
باشد او را از دوزخ و بشارت دهد بجنت و یاد کند در دنیا اسباب خیر را
آنچه بر دل وی نگذشته باشد ثواب خواندن قل هو الله احد صادق آل محمد
علیهم السلم فرمود هر که شبانه روزی پنج وقت نماز کند که در ان نمازها قل هو الله
احد بخواند باو گویند ای بنده خدا نیستی تو از اهل دوزخ و نماز تو پسندیده است
و فرمود هر که بخدا ایمان دارد و بروز قیامت باید که دست بر ندارد از خواندن
قل هو الله احد و در عقب نمازهای فریضه جمع کند خدای تعالی از برای او خیر دنیا
و آخرت او را و بیامرزد پدر و مادر او را و حضرت امیر المومنین علیه السلم گفت
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر که در وقت خواب صد بار قل هو الله
بخواند بیامرزد خدای تعالی گناهان پنجاه ساله او را و نیز فرمود که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله نماز کرد بر سعد بن معاذ و جبرئیل علیه السلام با هفتاد هزار

فرشته

فرشته آمدند تا بر سعد نماز کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت ای جبرئیل
بچه عمل سعد این مرتبه را یافته که شما بروی نماز کردید گفت یا رسول الله وی قل
هو الله بسیار میخواند در همه وقت بر سر پا و نشسته و سواره و پیاده و در رفتن و
برگشتن و هر که در وقت خواب یازده بار قل هو الله احد بخواند نگاه دارند خانه
او را از آتش و بلاها که گرد بر گرد سرای او بود حضرت امیر المومنین علیه السلم
فرمود هر که در عقب نماز بامداد یازده بار قل هو الله احد بخواند آن روز هیچ گناه نکند
و اگر چه دیو بسیار جهد کند و نیز فرمود هر که بمیرد و او از شیعه ما باشد و قران
نداند او را در قبر قرآن بیاموزند تا درجه او بلند و رفیع گردانند که درجات بهشت
بعدد آیات قرانست او را گویند اقرأ یعنی بخوان قران و او هر آیتی که میخواند
درجه او بالاتر میشود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی بخوان سوره
قل هو الله احد که ثواب بسیار دارد و نور قرانست و در هر حرف او هزار
برکت است حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمود کسی را که سه روز بگذرد
که در ان سه روز قل هو الله نخوانده باشد رشته ایمان از گردن خود بیرون
کرده باشد و در حدیث دیگر فرمود کسی که هفته بگذرد که او در میان قل
هو الله نخوانده باشد اگر بمیرد بدین ابولهب مرده باشد و نیز فرمود کسی را
که مریض شود یا شدتی روی دهد و او قل هو الله نخوانده باشد جهت رفع
آن و در آن حالت بمیرد و بیشک در آتش دوزخ رود و فرمود کسی که روزی
بگذرد بروی که در پنج نماز قل هو الله احد نخوانده باشد باو گویند ای بنده خدا
تو نیستی از نمازگزارندگان و فرمود هر که شب آدینه سوره بنی اسرائیل بخواند
نمیرد تا قایم علیه السلم را دریابد و از اصحاب و یاران وی باشد و ایضاً

از حضرت صادق علیه السلم مرویست کسی که یکمرتبه قل هو الله احد بخواند چنانست
که ثلث قران و ثلث توریت و ثلث زبور را خوانده باشد و در حدیث
دیگر فرمود که حق تعالی بعوض فدک شب را مطیع حضرت فاطمه علیها السلم کردانید
پس هر که حضرت فاطمه و فرزندان او را دوست دارد چون شب بسر رساند باید
که هزار مرتبه قل هو الله احد بخواند بحق فاطمه سوال زوال شب کند با مرادش ایل
شود و از حضرت امام رضا علیه السلم مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
کسی را که صداعی یا غیر آن عارض شود دستهای خود را بگشاید و سوره فاتحه
و قل هو الله و معوذتین بخواند و دست بر روی خود کشد آن آزار برطرف
شود و ایضا از حضرت صادق علیه السلم مرویست کسی که بخواند سوره قل
هو الله را یکبار حق تعالی براو برکت بفرستد و هر گاه دو بار بخواند حق تعالی باو و
باهلش و همسایگانش برکت دهد و هر که دوازده بار بخواند خدای تعالی در بهشت
دوازده قصر از برای او بنا کند و کاتبان اعمال بیکدیگر بگویند بیایید برویم
و قصرهای برادر خود نظر کنیم و هر که صد بار بخواند خدای تعالی گناهان بیست و پنج ساله
او را بیامرزد بغیر خون ناحق و مال مردم و کسی که چهار صد مرتبه بخواند او را اجر چهار صد
شهید کرامت فرماید از آن شهیدان که اسب ایشان را پی کرده باشند
و خون ایشان ریخته باشند و کسی که هزار مرتبه در یک شبانه روز بخواند نمیرد تا جای
خود را در بهشت نبیند الفاتحه مرویست که چون کسی عطسه کند و سوره
فاتحه را بر کف دست خود بخواند و مسح کند بآن روی خود را ایمن شود از زهد
و از سفیدی چشم و از گلهای سفید که در روی بهم رسد و از بند شدن خون بینی
و از درد دندان و کسی که از جهت قضای حاجت بخواند حق تعالی حاجت او را روا کند

ولاعور

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آیة الکرسی عظیمترین آیهای قرآنست
و آن تقدیس حق تعالی میکنند نزد عرش او و کسی که بخواند آنرا بعد از هر نماز واجب
حق تعالی قبض روح او کند بآسانی و چنان باشد که با پیغمبران جهاد کرده باشد
تا بدرجه شهادت رسیده باشد و مانعی نباشد او را از دخول بهشت مگر
مدت حیوة او و مداومت نمیکنند بخواندن آیة الکرسی مگر صدیق و عابد و کسی که
بخواند آنرا در وقت خواب ایمن گرداند خدای تعالی او را و همسایه او را و خانهای
که در حوالی خانه اوست از شر شیطان و از شر دزد و ناصح لیث بن سلیم
روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که روشن سازید خانهای خود را
بخواندن قرآن و بترک آن تاریک مسازید همچنانکه روشن یهود و نصاری است
که نماز در معبدهای خود میگذارند و خانهای خود را معطل میسازند و بدانید که هر که در
خانهای خود تلاوت قرآن نماید خیر و برکت در او بسیار باشد چه قرآن بر منور دارد
میسازد اهل خود را و آسمان را روشن میکرداند همچنانکه ستارگان روشن
میسازند اهل زمین را و از امام جعفر صادق علیه السلم روایتست که هرگاه
مسلمانی در خانه خود تلاوت قرآن نماید اهل آسمان او را بیکدیگر نمایند
همچنانکه اهل دنیا ستاره درخشنده را در آسمان بیکدیگر مینمایند و نیز فرمود
که من تعجب میکنم از آنکه در خانه که قرآن باشد خدای تعالی شیاطین را از او
دور نکرداند و نیز فرمود که باید بنده مؤمن نمیرد تا آنکه قرآن را بداند یا در
دانستن آن باشد و از امام علی بن موسی الرضا علیه السلم منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خانهای خود را نصیبی از تلاوت
قران بدهید چه هر که در خانه خود تلاوت قرآن نماید کارهای دشوار اهل

اهل آن خانه آسان گردد و برکت در آن خانه بسیار شود هر گاه در و تلاوت نکنند
گارها بر اهل خانه تنگ و دشوار گردد و خیر و برکت در و کم گردد و ساکنان
آن بی برکت باشند و فرمود که اهل قرآن قاریانند اهل خدااند و از
مخصوصان درگاه و مقربان بارگاه او بهترین عبادتی که بندهٔ مؤمن کند
خواندن قرآنست و نیز فرمود که خوانندهٔ قرآن بهر حرفی که در نماز خواند اگر
ایستاده باشد صد حسنه است و اگر نشسته باشد پنجاه حسنه و اگر در غیر
نمازست و با طهارت است بیست و پنج حسنه و بی طهارت ده حسنه و از حسین بن علی
علیهما السلام روایتست که هر که در شب ختم قرآن کند فرشتگان تا صبح برو
صلوات فرستند و برای او استغفار کنند و اگر در روز ختم کند فرشتگان که نگهبان
اویند تا شب برای او طلب آمرزش کنند و او را دعای مستجابست و ثواب ختم
قرآن او را بهتر باشد از آنچه در میان آسمانهاست تا زمین و از ابی
عبد الله علیه السلام مرویست که هر که استماع حرفی کند از کتاب خدای از برای او
ده حسنه بنویسند و ده سیئه محو کنند و ده درجه بردارند و نیز فرمود که قاریان
قرآن مهتران و بهتران اهل بهشت خواهند بود و در تفسیر امام حسن عسکری
علیه السلام منقولست که پدر و مادر قاری را در روز قیامت تاجی بر سر نهند که نور
آن ده هزار ساله راه رود و دو حله بر دو پوشانند که قیمت در دنیا یک کمترین
تاری از آن مقابل صد هزار دنیا باشد با آنچه در دست از جمیع چیزهای
نفیسه و پادشاهی خلد برین را در نامه نوشته بدست راست و چپ
آن قاری دهند و گویند او را که قرآن بخوان و بالا برو که منزل تو نزد
آخر آیتی خواهد بود که آنرا ختم نمایی و چون پدر و مادر او بدو حله خود

بکنند و تاج عزت بر سر خود بینند گویند خدایا این شرف و بزرگواری
ما از کجاست که کردار ما باین مرتبه نبود که ما را باین درجه رساند کرام الکاتبین در
جواب گویند که این ثواب آنست که فرزند خود را تعلیم قرآن کردی و نیز از
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایتست که چون معلم بسم الله الرحمن
الرحیم را تلقین متعلم نماید حق تعالی او را و متعلم را و پدر و مادر متعلم را پاک گرداند بر
وجهی که هیچ گناه در نامهٔ اعمال ایشان نماند و از آن حضرت سؤال کردند که
بهترین عملی که بنده میکند کدامست فرمود که الحل والرحال گفتند حل والرحال
چیست فرمود که ختم قرآن کردن و باز از اول آن ابتدا کردن و فرمود
که هر چیزی را زیوریست زیور قرآن آواز نیکوست و فرمود که قرآن بجهت
بندگان نازل شده تا بخبر آن با دیدهٔ غفلت را محزون ساخته بسر حد هدایت
رسانند پس هرگاه که قرائت کنند گریه نمایید و اگر گریه نیاید خود را بر گریه دارید
و بحسن صوت و حزن قرآن خوانید و نیز سنت است که قاری قرائت را
از روی مصحف بخواند و اگر چه حافظ باشد تا او را ثواب قرائت و ثواب
نظر کردن باشد چنانکه اسحق بن عمار روایت کند که من از ابا عبد الله علیه السلام
پرسیدم که یا بن رسول الله من حافظ قرآنم تلاوت از روی مصحف کنم یا از ظهر قلب
فرمود از مصحف بخوان که نظر در قرآن کردن عبادتست و فرمود که سه چیز است
که شکایت میکنند نزد خدای عز و جل یکی مسجد خراب که اهل او در و نماز نکنند
دوم عالمی که در میان جاهلان باشد و ایشان اطاعت او نکنند سیم مصحف
که در خانه نهاده باشد و گرد بر آن نشسته و هیچکس آنرا نخواند و نیز فرمود

هر که قرآن را از روی مصحف خواند از نور چشم خود برخوردار شود و از پدر و مادر او
تخفیف عذاب شود و اگرچه کافر بوده باشند و باید که قاری مداومت کند
بر تلاوت قرآن تا بسبب فراموشی قرآن روز قیامت حسرت نخورد و فرموده
که چون شخصی سوره را فراموش کند فردای قیامت آن سوره بخوبتر صورتی
بر وی عرض کند و بر درجه بلند خود را باو نماید و گوید سلام الیک بر تو باد چه کسی
که باین صورت زیبا و زینت دلربا آراسته آن سوره گوید که من فلان سوره‌ام
که در دنیا تلاوت آن میکردی و بعد از آن مرا بگذاشتی و فراموش کردی
اگر ترک من نمیکردی این درجهٔ عالیه مر ترا می بود او درین صورت اندوه
و حسرت خورد و تاسف او را فایده ندهد و شک نیست که مقصود از قرائت
قران بجهت یاد کردن معانی آنست تا موافق آن عمل کند و از نواهی آن پرهیزد
پس باید که لفظ قرآن را با معنی آن جمع کند تا هم ثواب قرائت کردن و هم اجر
معنی آن دانستن داشته باشد ابن عباس گوید هر که قران خواند و معنی
تفسیرش نداند بمنزله کسی باشد که نداند چه میگوید و نیز از ابن عباس روایت است
که هر چیزی را اصلیست و اصل دنیا مکه است و اصل آسمانها آسمان هفتم و اصل
زمینها زمین هفتم و اصل بهشتها بهشت عدن و اصل دوزخ درکهٔ
هفتم و اصل مخلوقات آدم صفی و اصل پیغمبران نوح و اصل بنی اسرائیل یعقوب
و اصل کتبها قران فاتحه بسم الله الرحمن الرحیم و از پیغمبر صلی الله علیه و آله
در روایت که فاتحه شفای جمیع دردهاست و بیماریها ابو سلیمان روایت
کند که با رسول خدا بغزا رفته بودیم مردی در میان ما صرع پیدا کرد یکی از اصحاب

سوره فا

سوره فاتحه در گوش او خواند برخاست و شفای تمام یافت این قصه بعرض
آن حضرت رسانیدیم فرمود که این سوره اصل قرآنست و شفای دردها
و مرضها مسلم بن حجاج در صحیح خود روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که حق تعالی فرموده که من فاتحه را قسمت کرده‌ام میان خود و میان بندگان
خود نصفی از برای خود و نصفی از برای بنده خود و هرگاه که بنده گوید بسم الله
الرحمن الرحیم حق تعالی گوید بنده من ابتدا بنام من میکند بر من واجب
شد که جمیع کارهای دنیا و آخرت او را برد تمام گردانم و در مال او برکت
دهم و چون بگوید الحمد لله رب العالمین حق سبحانه و تعالی فرماید بندهٔ
من به ثنا و ستایش من مشغول شده چون گوید الرحمن الرحیم از جناب
خدا خطاب آید که بندهٔ من مرا سپاس و ستایش میگوید و مدح مرا ورد
زبان خود میسازد چون گوید مالک یوم الدین حق تعالی فرماید
که بندهٔ من بزرگی و بزرگواری من میگوید و چون گوید ایاک نعبد
و ایاک نستعین خدای تعالی گوید این قسمت میان من و میان بندهٔ
من و این عهدیست که در روز الست از و فرا گرفته‌ام و این صفتهای مذکوره
مخصوص است بمن و غیر مرا آن رای نیست و چون گوید اهدنا
الصراط المستقیم تا آخر حق سبحانه و تعالی فرماید که صفات بندهٔ منست
و بر من واجبست که او را براه راست رسانم و جمیع حاجتهای او را روا
گردانم و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که فاتحة الکتاب گنجیست
از گنجهای عرش و افسون جمیع گزندگان و درندگانست و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که هر که فاتحه او را بدان زد هیچ شربتی

هدایتی او را به نخواهد ساخت حذیفهٔ یمانی روایت کرده که قومی را از دل
برایشان واجب شده بود طفلی از ایشان در مکتب الحمد لله رب العالمین را
قرائت کرد حق تعالی ببرکت آن عذاب را از ایشان مدت چهل سال متاخر
ساخت ابن عباس روایت کرده که من نزد رسول مختار بودم ناگاه فرشته
نزد آنحضرت ظاهر شد گفت بشارت باد ترا ای محمد دو چیز را بتو داده اند که
بهیچ پیغمبری نداده اند و آن فاتحة الکتاب است و آخر سورة البقره یعنی آیه آمن الرسول
تا آخر هیچ حرفی ازین دو نخوانی مگر که داده شوی آنچه طلبیده از حق تعالی و در خبر آمده
که خدای تعالی صد و چهارده کتاب را از آسمان فرو فرستاده از آنجمله توریت و انجیل
و زبور و قرآن را برگزید و علوم همه کتبها در آن درج کرد و بعد از آن چهار کتاب
قرآن را برگزید و ثواب و نجات دنیا و آخرت را در آن مندرج ساخت و بعد از آن
همه علوم و برکات و ثواب قرآن را جمع کرد در سورهای مفصل که از سورهٔ
محمد است تا آخر قرآن وضع نموده و بعد از آن فاتحه را اختیار کرده و همه آن علوم
و برکات و مثوبات تلاوت و دانستن آن را جمع کرد در فاتحه پس هر که فاتحه
بخواند چنان باشد که صد و چهار کتاب منزل را خوانده هر که معنی آن دانسته
چنان باشد که همه معانی آن کتاب دانسته و ازینجاست که ابن عباس از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود
که ای عبد الله اگر جمیع معانی و حقایق فاتحة الکتاب را بنویسم هفتاد شتر
از آن پر بار کنم و نیز ابن عباس گفت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از
اول شب تا وقت نماز صبح برای من تفسیر فاتحة الکتاب میفرمود هنوز
از تفسیر با بسم الله الرحمن الرحیم در نگذشته بود و بعد از آن

فرمو

فرمود که من نقطه ام که در زیر باست و در آثار آمده که ابلیس لعین در جمیع عمر خود
چهار نوبت مضطرب و بیتاب گشته و بناله و افغان در آمده اول وقتی که
طوق لعنت بگردن او فرود آمد دوم زمانی که او را از بهشت بیرون کرد
سیوم ساعتی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مبعوث گشت چهارم
هنگامی که فاتحة الکتاب نازل شد و چون از حقوق قرآن آنست که قاری
در وقتی که قدم در حریم حرم قرآن نهد ابتدا باستعاذه نماید بدلیل قوله تعالی وَاِذَا
قَرَأْتَ الْقُرْاٰنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ تا از وسوسهٔ شیطان
ایمن باشد و در معنی آن اشارتی میرود اعوذ بالله پناه میگیرم بمعبود بحق و خداوند
باهتمام من الشیطان از شر وسوسهٔ دیو سرکش از فرمان حضرت عزت دور
و از رحمت الرجیم رانده شده از روضهٔ جنت به تیر لعنت و بارانده گشته از
طبقات آسمان چه هرگاه قصد آسمان کند بجهت شنیدن کلام فرشتگان ستارها
بر وی باران میشوند و او را از آن منع میکنند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که هر که در وقت صبح سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیت از آخر
سورهٔ حشر با آن ضم کند که آن لَا یَسْتَوِی اَصْحَابُ النَّارِ وَاَصْحَابُ الْجَنَّةِ است
آخر حق تعالی هفتاد هزار فرشته بر وی موکل گرداند که بر وی صلوات میفرستند تا بشب و اگر
در آن روز بمیرد شهید مرده باشد و اگر در وقت شام نیز بطریق استعاذه کند
هم این ثواب یابد از ابن عباس مرویست که حق تعالی اول [illegible] را باستعاذه امر
کرد و بعد از آن فرمود که افتتاح کلام بنام نامی او کنند باین وجه که بسم الله بنام
خدای که بوجوب وجود و جامعیت جمیع صفات کمال مستحق پرستش است الرحمن

بسیار بخشنده بر خلقان در دنیا بدادن وجود و حیات و ارزاق و سایر نعم تا
بوسیلهٔ آن شناخت او حاصل کنند و بعبادت او مشغول شوند الرحیم یعنی
بخشاینده بر بندگان در آخرت بمغفرت و رسانیدن ایشان را بروضهٔ
جنت . از عکرمه روایتست که رحمان یک جزو رحمت است و رحیم صد جزو
و مصداق اینست قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که خدا را صد جزو
رحمت است و از جملهٔ آن یک جزو را به دنیا فرستاده و در میان خلقان
پراکنده ساخته و هر رحمتی و نعمتی که در دنیاست همه از آن یک جزو است
و نود و نه جزو دیگر را در خزانهٔ احسان خود ذخیره نهاده تا در آخرت این یک
جزو را با آن نود و نه جزو دیگر ضم کند و آنرا صد جزو کامل گردانیده بر بندگان
نثار کند و در اخبار آمده که او حق سبحانه رحمانست نسبت بجمیع مردمان
از مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار باین معنی که خالق و رازقست همه را
و رحیم است نسبت بمؤمنان باین وجه که توفیق دهندهٔ ایشانست
در طاعت و آمرزندهٔ ایشان و رسانندهٔ ایشان بروضهٔ رضوان
و فریادرس ایشان در تاریکی قبر و در وقت حشر و فزع و نامه خواندن و
میزان چنانکه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که چون بندهٔ مؤمن
را در قبر آورند و سر قبر را بپوشند و دوستان و مصاحبان همه باز گردند و او را در
کنج لحد تنگ و تاریک تنها بگذارند حق سبحانه و تعالی از روی لطف بنده نوازی
خطاب کند با او که ای بندهٔ من درین کنج لحد تنها ماندی آن دوستان و یارانی
که از برای ایشان در حق من عصیان میکردی و رضای ایشانرا بر رضای

من

من ترجیح میکردی ترا اینجا تنها گذاشتند امروز ترا برحمت شامله
خود بنوازم چنانکه همه خلایق از آن تعجب نمایند پس بفرشتگان خطاب
فرماید که ای ملایکه من این بندهٔ من غریبست و بیکس و بی یار
و از وطن و دیار خود جدا افتاده و از همنشینان خود دور شده
و اکنون درین کنج لحد مهمان منست بروید و او را دلجویی کنید و دری از
بهشت بروی گشایید و قبر او را وسیع گردانید و انواع ریاحین و مواید
طعامی نزد او حاضر کنید و بعد از آن او را با من واگذارید که من مونس
و همنشین او خواهم بود تا روز قیامت و نیز از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله مرویست که چون روز قیامت شود بندهٔ از اهل ایمان را
حاضر کنند و فرمان آید که قبهٔ زنند و بنده را در آن نشانند و بعد از آن
او سبحانه خطاب کند که ای بندهٔ من نعمت چرا بپایهٔ معصیت ساختی و چندانکه
نعمت را بر تو زیاد گردانیدم تو در عصیان بیشتر افزودی بنده سر خجالت در
پیش افکند خطاب آید که ای بندهٔ من سر بردار که همان ساعت که
معصیت کردی من ترا آمرزیدم و قلم عفو بر آن کشیدم و بندهٔ دیگر را
حاضر کنند و بجهت بسیاری گناه وی را سرزنش کنند و او از خجالت خود بگریه در
آید حق تعالی فرماید که ای بندهٔ من آن روز گناه میکردی میخندیدی ترا ازین خشم
امروز که گناه نمیکنی و تضرع و زاری مینمایی چگونه ترا عذاب کنم گناهت آمرزیدم
و رخصت دخول بهشت دادم و از اهل البیت علیهم السلام نقل است که چون
روز قیامت رسد حق تعالی جمیع اهل ایمان را در یک جا جمع کند و خطاب کند

بایشان که من از سر حقوقی که در ذمهٔ شما دارم گذشتم شما هر حقی که در ذمهٔ
یکدیگر دارید ابرای ذمه کنید و همه به بهشت من درآیید و از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله روایتست که امت مرا در روز قیامت در موقف حساب
بدارند و عملهای ایشان را در ترازوی عمل نهند حسنات ایشان بر سیئات
بیفزاید و امتان پیغمبران گذشته گویند که امت را با وجود کمی عمل چرا
کفهٔ حسنات ایشان افزون شد پیغمبران ایشان گویند بجهت آنکه
ابتدای کلام ایشان سه نام بود از نامهای الهی که اگر آن سه نام را در کفه
نهند و همه حسنات و سیئات فرزندان آدم را در کفهٔ دیگر آن نهند آن
سه نام بر آن همه بچربد و آن سه نام بسم الله الرحمن الرحیم است و در
خبر است که چون بندهٔ من قدم بر صراط نهد آتش دوزخ در زیر قدم او
چون یخ فسرده شود گوید ای مومن زود بگذر که ثواب ایمان تو مشعلهٔ مرا
فرونشاند ابوسعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کند که مومنان
گناهکار را بر وجه تهدید به دوزخ برند و آتش را بر ایشان سرد سازند
تا وقت بیرون آمدن آنگاه خطاب بفرشتگان کند که ایشان را بفضل
و کرم و رحمت به بهشت درآرید که دریای رحمت من بی پایان است
و فضل و احسان من بغایت افزون الهی رحمت دریای عامست
وزانجا قطرهٔ ما را تمامست اگر آلایش خلق گنهکار فرو شوی در آن دریا بیکبار
نگردد تیره آن دریا زمانی ولی روشن شود کار جهانی از ابن عباس
روایتست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه معلم بکودکی گوید

بسم الله

به بسم الله الرحمن الرحیم خدای تبارک و تعالی برات آزادی برای آن کودک
و پدر و مادر و معلم او بنویسد آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی
بگورستان بقیع رسید اصحاب را فرمود که بتعجیل بگذرید ایشان به
تعجیل بگذشتند و در وقت بازگشتن چون بدانجا رسیدند خواستند
که بتعجیل بگذرند حضرت فرمود که تعجیل مکنید گفتند یا رسول الله نه در وقت
رفتن تعجیل فرمودی فرمود بلی شخصی را عذاب میکردند طاقت فریاد و
ناله او نداشتم اکنون خدای تعالی بدو رحمت فرموده گفتند یا رسول الله
سبب عقوبت و رحمت وی چه بود فرمود که مردی فاسق بود و بسبب
افراط در فسق تا این ساعت عذاب میکشید کودکی از وی مانده بود درین
زمان وی را بمکتب دادند معلم وی را تعلیم بسم الله الرحمن الرحیم کرد کودک آنرا
بر زبان راند خطاب عزت در رسید بفرشتگان عذاب که دست
ازین کس بدارید وی را عذاب مکنید روا نباشد که پدر را عذاب کنیم
و پسرش بیاد ما باشد و فرمود که هر که خواهد که حق تعالی او را از زبانیه
دوزخ که نوزده اند برهاند باید که بقرائت بسم الله الرحمن الرحیم مشغول
شود که نوزده حرفست تا حق تعالی هر حرفی از آنرا سپری گرداند از
برای دفع هر یک ازیشان چه آن نوزده فرشته نشانهٔ غضب خدا اند
و این نوزده حرف علامت رحمت نامتناهی و رحمت او سبحانه بر غضب
او غالب است و در نقل صحیح آمده که هر که در وقت طعام خوردن بسم الله
بگوید شیطان از آن تناول نکند و اگر نگوید بطعام خوردن مشغول شود

واگر در وقت جماع کنندن بسم الله بگوید پرده که میان عورت او و جنیان
پیدا شود و از ضرر ایشان این شود و نیز فرموده که در روز قیامت
بنده گناهکار امر شود و چون بکنار دوزخ رسد گوید بسم الله الرحمن الرحیم
و قدم در دوزخ نهد آتش دوزخ از وی هفتاد هزار ساله راه بگریزد
و در روایت آمده که در روز قیامت بنده را بجایگاه آورند نامهٔ عمل
وی که پر از گناهها شده بدست چپ وی دهند بنده در وقت گرفتن آن
نامه بر سبیل عادتی که در دنیا داشته باشد بسم الله الرحمن الرحیم
بر زبان راند و نامه را بستاند چون بگشاید آنرا سفید بیند و هیچ نوشته
بنظر وی در نیاید گوید که در اینجا چیزی نوشته نیست تا بخوانم فرشتگان گویند
که در همهٔ این نامه سیئات و خطایات و بدی عملهای تو نوشته بود اما از
برکت بسم الله الرحمن الرحیم زایل گشت منقولست که عاصی وصیت
کرد که بسم الله الرحمن الرحیم را بر کفن او بنویسند تا چون قیامت شود
و همه مردمان از قبر برخیزند گویم بار خدایا برای ما کتابی فرستادی
و در اول آن بسم الله الرحمن الرحیم ثبت کردی و امروز با دل کتاب خود
با ما معامله نما و در حدیث که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر کار بزرگی که
در وی ابتدا بگفته نکنند آن کارها تمام نرسد و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی آن آورده اند که
قیصر روم را درد سری بهم آمد هر چند طبیبان بمعالجه آن کوشیدند فایده ندید

مذاد

مداوا نشد آخر نامه نوشت بمکه نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و صورت
حال بعرض رسانید حضرت طاقیه نزد وی فرستاد و فرمود که آنرا بر
سر نهد شفا یابد قیصر چون آنرا بر سر نهاد فی الحال شفا یافت و از
این متعجب شده بفرمود تا طاقیه را بشکافتند در انجا کاغذی یافت
بران نوشته بسم الله الرحمن الرحیم دانست که شفای او بدین کلمهٔ
بزرگوار بوده فی الحال مسلمان شد در خبر است که فرعون پیش
از انکه دعوی خدائی کند امر کرده بود تا در کوشک وی این کلمهٔ بزرگوار
نوشته بودند و در بعضی تفاسیر آمده که جبرئیل آنرا نوشته بود چون
دعوی خدائی کرد و موسی علیه السلم از ایمان او مایوس شد شکایت
اورا نزد حضرت عزت عرض کرد خطاب آمد که ای موسی تو نظر بر
کفر او داری و هلاک او از من میطلبی و نظر من در آن کلمهٔ عظیم است که در
کوشک او نوشته شده سوگند بعزت و جلال من که تا آن نام در انجا
نوشته است اورا عذاب نکنم و چون خدای تعالی خواست که او را عذاب
کند اول آن نوشته را از آن کوشک زایل گردانید و بعد از آن عذاب
فرستاد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم پرسیدند از قول خدای تعالی
که فَتَلَقّیٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمَاتٍ تا آخر آیه که آن کلمات که حق سبحانه و تعالی
تلقین آدم کرد چه بود حضرت امام فرمود که بهر وقتی که حضرت آدم
و حوا علیهما السلم نشسته بودند در بهشت که جبرئیل علیه السلم نازل شد
و گفت ای آدم برخیز و طواف بهشت کن آدم علیه السلم سیر بهشت

میکرد بهر جانب نظر می انداخت تا آنکه گذار آدم علیه السلم بقصری افتاد که
یک خشت او از نقره بود و خشت دیگر از طلا و شرفهای او از زبرجد سبز و در میان
آن قصر تختی بود از یاقوت سرخ و در بالای آن تخت قبه بود از نور و در میان
آن قبه صورتی بود که بر سر او تاجی بود از نور و در دو گوش آن صورت
گوشواره بود از لولو و در گردن او طوقی بود از نور پس متعجب افتاد
آدم علیه السلم از دیدن آن صورت و گفت ای پروردگار من این صورت
کیست حق تعالی وحی فرستاد بوی که ای آدم این صورت فاطمه زهرا علیها السلم است
و آن تاج که بر سر اوست پدر او محمد رسول الله است و آن طوق که در
گردن اوست علامت زوج او علی ولی الله است و آن دو گوشواره که در
گوش اوست علامت امام حسن و امام حسین علیهما السلم است پس نظر
کرد آدم علیه السلم بالای سر او پس دید که آن قبه پنج در دارد و در آن
پنج در پنج اسم از نور نوشته شده باین طریق که انا المحمود و هذا
محمد و انا علی الاعلی و هذا علی و انا الفاطر و هذه الفاطمة
و انا المحسن و هذا حسن و منی الاحسان و هذا الحسین پس گفت
جبرئیل علیه السلم یا آدم حفظ کن این اسمها را که بدرستی محتاج خواهی شد
بسوی این اسما روزی پس چون آدم علیه السلم را از بهشت بیرون کردند
به دنیا آمد سیصد سال از فراق بهشت می گریست بعد از سیصد سال ندا
رسید که ای آدم نظر بسوی بیت المعمور کن چون نظر کرد این اسمها را در آنجا نوشته دید

پس سجده افتاد و گفت یا محمود و یا علی الاعلی و یا فاطر و یا محسن
و یا منک الاحسان بحق محمد و علی و بحق حسن و حسین و فاطمه زهرا
علیهم السلم که گناه مرا بیامرز و توبه مرا قبول گردان پس وحی فرستاد
حق سبحانه و تعالی بسوی آدم که یا آدم اگر سوال میکردی و می طلبیدی
گناهان جمیع اولاد خود را هر آینه بتحقیق که جمیع آنها را بحرمت این
نامهای بزرگوار می آمرزیدم پس اینست قول خدای تعالی جل جلاله
که فَتَابَ عَلَیْهِ وَهَدَیٰ یعنی قبول کرد حق تعالی توبه آدم را و
هدایت فرمود او را نقلست که روزی عیسی علیه السلم بکوهی رفت در
بالای آن کوه شیخی دید که نماز میکند در آفتاب و بر سنگی ایستاده بطاعت
مشغولست عیسی علیه السلم بروی سلام کرد و گفت چرا سایه بانی
نمی سازی یا خانه بنا نمیکنی تا که در سایه نماز کنی گفت از پیغمبرانی که
پیش از تو بودند شنیده ام و عمر من هفتصد سال است برین قدر عمر
حاجتم نشده که به بنای صومعه مشغول گردم عیسی علیه السلم گفت در آخر
الزمان پیغمبری باشد که نام او محمد مصطفی باشد صلی الله علیه و آله و عمر
امتانش شصت و هشتاد بیش نبود و از صد یک نصف سال نرسد و ایشان
بناهای عالی سازند و سراها بر زنند و جامهای فاخر بپوشند گفت
یا عیسی اگر من در آن زمان می بودم خدای را جل جلاله تمام عمر را در یک
سجود بسر می بردم پس گفت ای پیغمبر خدا درین غار شو تا چه بینی
عیسی علیه السلم در آن غار شد سرای دید و گوری در میان وی

و بر بالین آن گور لوحی نهاده و بر آنجا نوشته بود که من فلان پادشاهم
از بنی اسرائیل هزار سال عمرم بود و هزار شهرستان بنا کرده
بودم و هزار قصر بنا کرده بودم و هزار دختر بکر خواستم و هزار لشکر را
هزیمت کردم و هزار سال پادشاهی و نعمت و عیش و عشرت
بودم امروز مقام من اینست که می بینی فاعتبروا یا اولی الابصار
آورده اند که بنیاد تبریز در زمان هرون الرشید شد چون از هجرت
دویست و چهل و چهار سال گذشت و چنان بزلزله خراب شد که اثری
از آثار آن نماند متوکل بفرمود تا عمارت کردند بقرار اول شد چون
چهارصد و سی و سه سال گذشت باز خراب شد بزلزله در زمان
دهوران محمد روادی بعمارت آن مشغول شد در آن وقت ابوطاهر
منجم در تبریز بود و در علم نجوم مهارت عظیم داشت شب جمعه چهارم
ماه صفر در میان شام و خفتن مردم را خبر کرد مردم از شهر بیرون رفتند
در سرخاب نظاره میکردند زلزله شد مردم هر کس که در شهر مانده
بود همه در زیر دیوار ماندند باز امیر دهوران که برادر امیره مولا بود در
تاریخ مذکور بعمارت تبریز مشغول شد ابوطاهر منجم گفت بدین طالع که
بنیاد کردم محالست که خراب شود اما عهده سیل را ضمان کرد بعد از آن
دیگر زلزله و سیل نیفتاد تا زمان اباقا خان از زلزله اول تا دوم صد و
هشتاد و نه سال گذشت و از زلزله دوم تا سیم دویست و شصت و هفت سال

کس

... گذشت از آن زمان که زن هارون الرشید زبیده خاتون بنیاد نهاد
... تا زلزله سیم چهارصد و نود و شش سال بود امیر دهوران بعد از آن از زلزله
... عظیم متفکر خاطر بود که عمارت او پاینده ماند مانند شبی در خواب دید که در چهار
... مردان ایستاده اند بنیاد عمارت بنه و مترس دیگر روز بر حوالت
جمیع علما و سادات و مشایخ را حاضر کردند چهار کس که از اولیای حق
... بودند از آن جمله یکی شیخ ابونصر نخجوانی دیگر شیخ علا بود و سیم سعید سمنانی
و دیگر چنین سوفیانی بر چهار گوشه جامع ایستادند چون ابوطاهر منجم ساعت
اختیار کرد این چهار مرد هر کدام سنگی در زمین گذاشتند از کاو و کوشنده قرار
... منقولست که شیخ ابراهیم از بایزید نقل کرد که تا تبریزیان با مردم تبریز
... ظلم کمتر کردند بر آشنا اند و زود و دیر میشوند صاحب طالع از عقوبت
... کورچی بجز این مردم اهل را نمی بینند و نمی شناسند ازین جهت که
... زود و دیر را ادراک نمی باشد بنا بر آن شاه اسمعیل جنت مکان بعد از
... ادای شرایط زیارت امامین الهامین الشمسین القمرین مقتدای الاعاظم
الاعاظم ابو ابراهیم موسی الکاظم و مرجع ارباب الرشد و الرشاد ابا جعفر محمد
التقی الجواد سلام الله علیهما آنچه در حوضه اخلاص و اعتقاد پادشاهان
... دین در سزد و شاید بجای آورده مجاوران آن همایون مکان را با صنوف
... احسان و اکرام مسرور و شادان گردانیده لوازم مراسم زیارت ائمه
... صلوات الله علیهم اجمعین پرتو التفات بر آن بیش قبر حنیفه کوفی زمان قضا
... قضا نفاذ مقرون داشته نعشش را استخراج کرده اند و مدت دو سال

قبر ابو حنیفه سگ پت الحفار اهل بغداد بوده مقرر داشته بودند که هرکس جهت
دفع فضله به آن مستراح رود مبلغ بیست و پنج دینار زر بزری حق القدم بران کس
دهند بعضی از شعرا شیعه درین باب فرموده اند : شیعه بر گور حنیفه
[illegible] بر و سنی سجده کرد است ره نگاه شیعه سجده گاه سنیان نصایح امام
الانس و الجن جناب موسی الرضا صلوات الله علیه با مامون الرشید [illegible]
حسب الالتماس او ای مامون فرمان نفس چندان بر که ترا از [illegible]
حق باز ندارد و طاعت ایزد چندان بر که ترا بدو احتیاج است و
عصیان آنقدر کن که تاب عقوبت آن داشته باشی [illegible]
یاد کرده دل در مذاکرات دکت در زیر دستان آنقدر جفا
که اگر روزگار ترا زبردست او سازد تاب انتقام آن داشته باشی
بر مال و اقبال و جمال اعتماد مکن و مروت مردم را در وقت عزت و
معدوم کن نه در هنگام مذلت و مزوری که رعونت و جلال محک آن
اندک خود را بهتر از بسیاری دیگران دان و با جاهلان و زنان منشین
مادر و استاد در خدمت و اطاعت باش و ارث نزاع مخواه [illegible]
[illegible] دوست و چون غضب بر تو غالب شود سلوک اختیار کن و راستی [illegible]
بکسی نرساند و دل نیز برنجاند مگوی و از مرگ غافل مباش که یکسان میرسد [illegible]
فضل خرج کن تا محتاج نشوی و روزگار را که زبان دیگری در آن باشد مگذار و با
چیزی رشته دوستی را قطع مکن و چون کسی را بلطف امیدوار کنی نا امید مکن [illegible]

دنیا

سپاه نقاوه دودمان کی و شیع روز و نوا و مخزن اسرار خجسته انبیا اعنی صاحب
الزمان و خلیفة الرحمن و علی آبائه الصلوات و السلام بود دولت بموقف عرض [illegible]
کامیاب فلک جناب قباب خورشید مجاب اعنی شهریار عادل کامل باذل [illegible]
کاه علاقه سپاه دسته گلستان مصطفوی نوباوه بستان مرتضوی
شیره نبوت و رسالت عصین دوحه امامت و ولایت خلاصه [illegible]
مرسلین نقاوه اولاد ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین باسط مهاد امن
امان رافع لوای عدل و احسان بانی مبانی مروت و انصاف ماحی مراسم
و اعتساف قامع طور قیاصره دوران کاسر غماق کاسره زمان سلطان
سلطان نشان و خاقان گیتی ستان سلطان ابن سلطان ابن سلطان ابو المظفر سلطان
شاه سلیمان الصفوی الموسوی بهادر خان خلد الله تعالی ملکه و اجری فی بحار الفضل
مره فلک [illegible] رسانیده [illegible] شهریار اگر از [illegible] علوم اهل بیت [illegible]
صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] تاج جمایل [illegible] دولت [illegible]
ناب این [illegible] تا [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] طلوع خورشید عالم افروز قایم آل محمد علیه السلام [illegible]
[illegible] آل محمد و آل الطاهرین [illegible] قال [illegible] النبی [illegible]
[illegible] شیخ جلیل [illegible] محمد بن ابراهیم نعمانی [illegible]
کتاب [illegible] از ابو خالد کابلی روایت کرده است که حضرت امام همام
[illegible] انبیا و المرسلین صلوات الله علیه فرمود [illegible] کانی بقوم قد خرجوا
[illegible] یطلبون [illegible] فلا یعطونه [illegible]

علی عدوهم فیعطونه ما سألوا فلا یقبلون حتی یقوموا ولا یدفعونها الا صاحبکم قتلاهم شهداء
یعنی گویا می بینم گروهی را که از جانب مشرق ظاهر شوند و طلب دین حق از مردم
کنند و مردم را بآن دعوت نمایند پس از ایشان قبول نکنند پس بار دیگر طلب
نمایند و قبول نکنند پس چون این را ببینند شمشیرهای خود را بر دوشها بگذارند و
جهاد کنند پس مردم حق در آیند پس ایشان باین راضی نشوند تا آنگه بر ایشان
پادشاه و والی شوند و پادشاهی در میان ایشان بماند و بکسی نه دهند که بصاحب
شما یعنی امام دوم صلوات الله علیه و هر که با ایشان کشته میشود و در جنگ شهید شده
و ثواب شهیدان دارد و مترجم گوید که بر صاحبان بصیرت ظاهر است که از جانب
کسی که دین حق را طلب نمود و مردم را بدین حق دعوت کرد و پادشاهی با
[illegible] سلسله علیه صفویه خلد الله ملکهم شود و در این حدیث شریف جمیع شیعیان خصوصاً
داعوان این دولت ابد توامان را بشارتهاست که بر عاقل پوشیده نیست
حدیث الثانی از شیخ نعمانی در کتاب غیبت مذکور است بسند معتبر از حضرت امام بحق ناطق جعفر
بن محمد الصادق صلوات الله علیه روایت کرده است که آن حضرت فرمود که روزی حضرت
امیرالمؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و آله خبر میداد از [illegible]
و وقایعی که بعد از آن حضرت بظهور آید تا ظاهر شدن قایم آل محمد صلوات الله
پس حضرت سید الشهدا حسین ابن علی صلی الله علیه و آله فرمودند که یا امیرالمؤمنین
چه وقت حق سبحانه و تعالی زمین را از ظالمان پاک خواهد کرد و حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که خدای تعالی زمین را از لوث کافران پاک نخواهد کرد تا خون
حرام بسیار بر زمین ریخته شود بعد از آن پادشاهان بنی امیه و بنی عباس

اللغة را به تفصیل بیان فرموده و در حدیث طولانی که راوی اختصار کرده است
پس فرمود که اذا قام القایم بخراسان وغلب علی ارض کوفان والملتان
وجاز جزیرة بنی کاوان وقام منا قایم بجیلان واجابته الآبر والدیلم وظهرت لولدی
رایات الترک متفرقات فی الاقطار والحرمات وکانوا بین هنات وهنات اذا
خربت البصرة وقام امیر الامرة فحکی علیه السلام حکایة طویلة ثم قال اذا جهزت الالوف
وصفت صفوف وقتل الکبش الخروف هنالک یقوم الآخر ویثور الثائر ویهلک الکافر ثم
یقوم القایم المأمول والامام المجهول له الشرف والفضل وهو من ولدک یا حسین لا ابن
مثله یظهر بین الرکنین فی دریسین علی الثقلین ولا یترک فی الارض الادنین طوبی لمن
ادرک زمانه ولحق اوانه وشهد ایامه یعنی هرگاه خروج کند پادشاهی از خرا
سان و غالب شود بر زمین کوفه و ملتان و بگذرد از جزیره بنی کاوان که در حوالی
بصره است و خروج کند از ما پادشاهی در گیلان و او را اجابت و یاری نمایند
اهل ابر که در حوالی استراباد است و دیلم که قزوین و حوالی آنست و ظاهر شود از برای
فرزند من علمهای ترکان و متفرق شوند در اطراف عالم و در مکانهای شریف
و جنگها و فتنهای عظیم ایشان برآورده هر وقت که جنگ کند در بصره پس خیزد پاد
شاهی پادشاهان پس حکایة طولانی بیان فرمودند که راوی از میان
انداخت پس فرمودند که آنگاه تهیه کرده شود چندین هزار لشکر و برکشیده شود
صفهای و بکشد و قوچ فرزندان خود را در هنگام دیگری پادشاه شود و طلب
خون آن کشته بکند و کافران را هلاک گرداند پس بعد از زمانی قایم آل محمد که عالمیان
در آرزوی اویند ظاهر شود امامی که مردم قدرش ندانند پایی بمکانش نزند او راست

شرف و فضیلت بر عالمیان و او از فرزندان ملت ای حسین وصف او نمی توان
کرد مثل او کجا بهم رسد ظاهر در میان و ورکن کوبهٔ معظله با جماعتی اندک در جن
و انس غالب گردد و مردم دون را یعنی کافران و ظالمان را از زمین بر
اندازد و خوشحال کسی که زمان او را دریابد و برد رکار دولت او برسد و در خدمتش
حاضر گردد مترجم گوید که ظاهر است که خروج کننده خراسان اشاره است با مرای
ترکان مثل چنگیز خان و هلاکو خان و خروج کننده در گیلان اشاره است بشاه
دین پناه رضوان مکان شاه اسمعیل حشره اللّه مع ائمة الطاهرین علیه السّلم لهذا
فرمود که از ماست و او را ولد و فرزند یاد کرد و از میان خسروان روزگار باین نسب
عالی معقد از همین سلسلهٔ علیه ممتاز و سرافراز شد و پادشاهان با مراو همان خسرو خلد
آشیانست با دیگری از سلاطین عظام اولاد کرام او و چون راوی بسیاری حدیث
انداخته است بخصوص حکم نمیتوان کرد و کشتن قوچ فرزند خود را بکان این حقیر
اشاره است بشهادت شاه زادهٔ عالی تبار صفی میرزا نور اللّه مضجعه و پادشاه
دیگر که طلب خون نماید اشاره است بسلطنت سلطان علیین آشیان شاه صفی
الاوّل افاض اللّه علیه سجال الغفران و چون حدیث را اختصار کرده اند
بعضی از وقایع بعد افتاده است اما بشارت بتعجیل ظهور صاحب الزمان علیه الصلوة
والسلام و اتصال این دولت مرور بدولت حق امام البشر از آخر حدیث ظاهر است
حدیث نهم شیخ محمد بن مسعود عیاشی که از ثقات محدثین است در تفسیر خود روایت
از ما لسد مخزومی که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه بعد از ان که مدت ملک
و تفاوت اساس بنی عباس را بیان فرمود یا لبید ان فی حروف

القرآن

القران المقطعة لعلما جا ان اللّه تعالی انزل الم ذلک الکتاب فقام محمد صلی اللّه علیه
و آله حتی ظهر نوره و ثبت کلمته و ولد یوم و قد مضی من الالف السابع مائة سنة و ثلث سنین
ثم قال و تبیانه فی کتاب اللّه فی حروف المقطعة اذا عدوتها من غیر تکرار و لیس من حروف
مقطعة حروف ینقضی الا و قیام قایم من بنی هاشم عند انقضائه ثم قال الالف واحد
و اللام ثلثون و المیم اربعون و الصاد تسعون فذلک مائة و احد و ستون ثم کان
بدء خروج الحسین ابن علی علیهما السلام الم اللّه فلما بلغت مدته قام قایم ولد العباس
عند المص و یقوم قایمنا عند انقضائها بالر فافهم ذلک و عه و اکتمه یعنی بتحقیق که در حروف
مقطعه که در اول سوره های قرآنست علم بسیار است بدرستی که اللّه تعالی فرو فرستاد
الم ذلک الکتاب را پس حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله اظهار پیغمبری خود نمود تا آنکه
نور حقیقت او هویدا شد کلمه حق اسلام او ثابت و محکم شد و در روزی که متولد شد از
هزار هفتم از خلقت آدم صد و سه سال گذشته بود و پس گفت که بیان این در
کتاب خدا است در حرفهای مقطعه نیست مگر آنکه نزد منتهی شدن آن یکی از بنی
هاشم خروج میکند پس فرمود که الف یکیست و لام سی است و میم چهلست و صاد نود
است پس این صد و شصت و یک میشود و پس بود و خروج امام حسین بن علی علیهم السلام
در الم اللّه پس چون مدتش خروج اوّل پادشاهان بنی عباس نزد
المص و خروج قایم آل محمد نزد منقضی شدن این حروف با الر پس بفهم و نگاه دار
و پنهان دار مترجم گوید که این حدیث از جملهٔ حدیث مشکلاتست و چندین وجه از اشکال
دارد و تا حال نشنیده ام که کسی حل این حدیث کرده باشد و این حقیر را وجهی
چند بخاطر رسید که در کتاب بحار الانوار ذکر کرده است و یک وجهش را درین رساله

ایراد مینمایم اول باید دانست که حساب ابجد چنانچه از کتب معتبره حساب معلوم میشود
بحیثیت وجود در زمان سابق مقرر بوده و بنای این حدیث بر حساب ابجد
اهل مغرب که سابقا در میان عرب شایع بوده است و ابجد ایشان چنین است
صعفض قرست ثخذ ظغش یعنی صاد را شصت میگیرند ضاد را نود میگیرند و سین را
سیصد میگیرند و ظا را هشتصد میگیرند و عین را نهصد میگیرند و شین را هزار و در
باقی حروف با مشهور موافقند پس هرگاه اول تاریخ ولادت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله را از جمع بیرون آورند باید که مکررها را بیندازی یعنی از الم و الر و حم و غیره
اینها که مکرر واقع شده است یکی را حساب کنی و حروف مبسوط را باز بر و بینات حساب
کنی مثل آنکه الف را سه حرف بگیری و لام را سه حرف و همچنین پس الف لام میم
الف لام میم صاد الف لام را میم الف لام میم کاف ها یا عین صاد طا ها طا سین یا سین
صاد حم عین سین قاف قاف حرفهای ایشان را که بشماری صد و سه میشود
و از خلق آدم تا ولادت شریف حضرت سید البشر موافق این حدیث معتبر شش هزار و
صد و سه سال گذشته بود و اول هر هزار سال تاریخی است و از اول هزار هفتم صد و
سه سال گذشته بود و عدد این حروف نیز صد و سه است چنانچه دانستی پس
فرمود که الم که در اول این سوره بقره است بر بعثت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
و چون حضرت فرمود نزد انقضای هر یک از فواتح سوره خروج یکی از بنی هاشم
میشود و اول دولت بنی هاشم از حضرت عبد المطلب بود پس از اول ظهور دولت
عبد المطلب تا ظهور دولت خاتم الانبیا علیه و آله الصلوة و السلام نزدیک به هفتاد و
یک است که عدد الم البقرة الم آل عمران است و آن اشاره است بخروج حضرت امام حسین

صلوات الله علیه است زیرا که از ابتدای رواج رسالت تا خروج آن حضرت قریب به هفتاد
یک بوده و دیگر بحسب ترتیب سوره قرآنی المص است و آن اشاره است بخروج بنی
عباس که باز از بنی هاشم بودند هر چند خروج ایشان بباطل بود و بحساب ابجد
مغاربه صد و سی و یک است و از اوایل بعثت تا اوایل ظهور دولت ایشان صد و
سی و یک بود هر چند تا بیعت ایشان بیشتر بود احتمالی دارد که ابتدای این تاریخ
از نزول سوره اعراف باشد پس بیعت ایشان نیز موافق می آید و توضیح اینکه بنای
حساب ابجد مغاربه است در ضمن حدیثی که در بحار الانوار و معانی اخبار نقل
شده است حاصل میشود و اما آنکه قیام قایم آل محمد علیهم السلام نزد الرا است فقیر را بخاطر
میرسد که مراد این باشد که هیچ الرا که در قران مجید است همه حساب باید کرد و بقرینه آنکه در
الم که یکی مراد بود جزو آیه بعد را ضم فرمود و در هر دو موضع و در الرا چون مراد همه بود و بیان
نفرمود و مجموع هزار و صد و نه و پنج میشود که تقریبا از سنه تحریر این رساله که سنه
هزار و هفتاد و هشت از هجرت است و شصت و پنج سال مانده باشد چون مبدا این
تواریخ از اوایل بعثت بود امید که حق تعالی در این زودی دیده جمیع مومنان از انوار
موکب همایون آن حضرت منور گرداند بمحمد و آله الطاهرین حدیث سیم و شیخ بزرگوار
شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در کتابهای غیبت بسند معتبر
روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری
بوده و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما و همسایه
ایشان بوده در شهر سره من رای گفت که روزی کافور خادم حضرت امام علی
نقی صلوات الله علیه نزد من آمد و مرا طلب نمود و چون بخدمت آن حضرت رفتم و نشستم

فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده
است از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا حال پیوسته محل اعتماد ما بوده اند
و من ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری
در ولایت ما و ترا برازی پنهان میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامهٔ پاکیزه
نوشتند بخط فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسهٔ زردی بیرون آوردند
که در آن دویست و بیست اشرفی بود فرمودند که بگیر این زر را و متوجه بغداد شو و در
چاشت فلانه روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی
از کنیزان در کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس
و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر کن
به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگام اوصاف او را بیان
فرمودند و دو جامهٔ حریر کهنه پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از دیده
کردن مشتریان و دست گذاشتن بر آن و خواهی شنید که از پس پرده صدای
رومی از او ظاهر میشود پس بدان که بزبان رومی گوید که وای پردهٔ عفتم دریده
شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز که عفت
او مرا در خریدن راغب کرد آنگاه پس آن کنیز بعربی با آن شخص خواهد گفت که اگر
بر روی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی که من رغبت
نخواهم کرد و مال خود را ضایع مکن و بقیمت من مده پس آن برده فروش گوید که من
برای تو چه چاره کنم که هیچ مشتری راضی نمی شوی و آخر از فروختن تو چاره نیست
پس کنیز گوید که چه تعجیل میکنی البته باید که مشتری بهم رسد که دل من باو میل کند و اعتماد

برو فا و دیانت

بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در آن وقت تو برو و صاحب کنیز را بگو که نامهٔ
با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و خط
فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود وصف کرده است
این نامه را بآن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی باشد من وکیلم از
جانب آن بزرگ که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشیر بن سلیمان گفت که
آنچه حضرت خبر داده بودند همه واقع شد و آنچه فرموده بودند همه را بعمل آوردم پس چون کنیز در
نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگند
های عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس باو در باب قیمت گفتگوی
بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی علیه السلام بمن داده
بودند پس زر دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شادان شد و با من بحجره که در بغداد
گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه امام علیه السلام را بیرون آورد و می بوسید و بر رو
میگذاشت و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب گفتم که میبوسی نامهٔ را که صاحبش را
نمی شناسی کنیز گفت که ای عاجز کم معرفت ببزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران
گوش بمن بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ دار تا احوال خود را
برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر رومم و مادرم از فرزندان شمعون
بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی علیهما السلام است و ترا خبر دهم بامری غریب
و عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود درآورد و هنگامی که من سیزده
ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی علیه السلام از علمای
نصرانی و عباد ایشان سیصد نفر از صاحبان قدر و منزلت و هفتصد کس از امرای

لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه سرکرده های قبایل چهار هزار نفر و تختی نمود
که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود با نواع جواهر مرصع گردانیده بود و آن
تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را در بلندیها قرار دادند
و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد و پس چون کشیشان انجیلها بر دست
گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پسر برادر ملک
از تخت در افتاد و بیهوش شد در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای
ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار
از چنین امر که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر آنکه دین مسیح
بزودی زایل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان
این تخت را بار دیگر بر پا کنید و چلیپاها را بجای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر
این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن
برادر دفع نحوست این برادر بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر بر تخت
بردند همین که شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اول روی نمود و نحوست
این برادر و سر این کار را ندانستند که این سعادت دیگر است نه از نحوست دو
برادر پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک بحرمسرا بازگشت و پرده های خجالت
در آویخت پس چون شب شد بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون
و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر
آسمان سر بلندی مینمود و در همان موضع نصب کردند که جدم تخت را گذاشته بود
پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با وصی و دامادش علی بن ابی

طالب

طالب صلوات الله علیه و آله و جمعی از امامان و فرزندان ایشان قصر را بنور قدوم
خویش منور ساختند پس حضرت مسیح بتقدم ادب استقبال ایشان و حضرت خاتم
الانبیا صلی الله علیه و آله شتافت و دست در گردن آن حضرت در آورد پس
حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله آمده ام که فرزند وصی تو شمعون را از برای فرزند
سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت و خلافت
امام حسن عسکری علیه السلام فرزند آنکسی که نامه اش بمن دادی پس حضرت عیسی نظر
افکند بسوی حضرت شمعون و گفت شرف دو جهان بتو روی آورد پیوند کن رحم خود را
بر رحم آل محمد صلی الله علیهم اجمعین شمعون گفت قبول کردم پس همگی بر آن منبر بر آمدند
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه گفت با حضرت مسیح مرا بحضرت امام حسن عسکری علیه
عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت پناه با حواریان گواه شدند پس چون از آن
خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را از برای پدر و جد خود
نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید
فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرار مرا بباد فنا میداد
تا بحدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شده و هر روز چهره ام کاهی میشد و بدن
میکاهید و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند
مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من از او مینمود و هیچ سود نمیداد
پس چون از علاج درد من مایوس گردید روزی بمن گفت ای چشم من آیا در
خاطر هیچ آرزوی در دنیا هست که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را
بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان

تو اندر رفع نمای و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشایی و ایشان را آزاد کنی امید
دارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی بخشند پس چون چنین کردم اندک
صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد
و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهار ده شب در خواب
دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها الصلوات والسلم بدیدن من
آمد و حضرت مریم علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آن حضرت
اند پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان مادر شوهر تست امام حسن
عسکری علیه السلم پس من بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت
امام حسن علیه السلم بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس آن حضرت
فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک می آوری و بر مذهب
ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید پس خدا از دین تو
اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم علیهما السلم از تو خشنود گردند و
حضرت امام حسن عسکری بدیدن تو بیاید پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و
وان ابی محمد رسول الله پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة
النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فر
زندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه
را بر زبان میرانم و در انتظار ملاقات گرامی آن حضرت میبردم چون شب آینده
در آمد و بخواب رفتم خورشید جمال آن حضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد
از آنکه دلم را اسیر محبت خود ساختی چون از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی

فرمود که دیر آمدن به نزد تو نبود مگر آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب
به نزد تو خواهم بود تا آن زمان که حق تعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را بو
صال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که در هجران مرا شربت
وصال دوا ننماید بشیر بن سلیمان گوید گفتم چگونه در میان اسیران افتادی گفت
مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری علیه السلم در شبی از شبها که در فلان روز جدت
لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز
بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلایه
لشکر مسلمانان بر خوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال
بغیر تو کسی بغیر از خدا ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مردی پیری که در بام
غنیمت من بحصهٔ او افتادم از نامم سوال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این کنیزانست
بشیر گفت که این عجیب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی نیک میدانی گفتم که بلی از بسیاری
محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بیاد گرفتن آداب حسنه بدارد زنی
مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد
و لغت عربی بمن می آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشیر گوید که چون او را
بسر من رای بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلم رسانیدم حضرت بکنیز خطاب
فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت اسلام و مذلت دین نصاری
را و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او علیهم السلم را گفت چگونه وصف کنم برای
تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم
ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو این دو هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارتی

بدهم بشرفی ابدی گفت بشارت بشرف میخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا
بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند
بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفتم که این فرزند از کجا بعمل خواهند آمد فرمود
که از آن کسی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ترا برای او خطبه کرد پس
از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد که در آوردند گفتم بعقد فرزند تو امام حسن
علیه السلم حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفتم مگر از آنکه شبی بدست بهترین ز
نان مسلمانان شدم شبی گذشته است که او بدیدن من نیامده باشد پس حضرت
کافور خادم را طلبید و فرمود که برو خواهرم حلیمه خاتون را طلب کن چون حلیمه داخل
شد حضرت فرمود که این آن کنیز است گفتیم حلیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار
نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانهٔ
خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت امام حسن عسکری و مادر
حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهما است مشایخ عظام ذوی الاحترام
محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از
محدثین عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حلیمه خاتون رضی الله عنها
که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلم بخانهٔ من تشریف آوردند و نگاه تندی
بنرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش اوست بخدمت شما
بفرستم فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که درین زودی حق سبحانه
و تعالی از و فرزند بزرگوار بیرون آورد که عالم پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از
جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم او را بنزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت

مطلب

بطلب درین باب حلیمه گوید که جامهای خود را پوشیدم و بخانهٔ برادرم امام علی نقی
علیه السلم رفتم و چون سلام کردم و نشستم بی آنکه من سخن بگویم حضرت از باب
اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حلیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من
از برای همین مطلب بخدمت تو آمدم که در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار
صاحب برکت خدا میخواست که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهرهٔ عظیم از خیر و سعادت
بتو کرامت فرماید ترا واسطهٔ چنین امری گرداند حلیمه گفت که بزودی بخانهٔ خود برگشتم
و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانهٔ خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن
سعد اکبر را با آن زهرهٔ منظر بخانهٔ خورشید انور یعنی والد مطهر بردم و بعد از چند روز
آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن
عسکری در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت متوفر زمان پدر بخدمت ایشان
امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا دراز
کن کفش از پایت بیرون کنم گفتم توی خاتون و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش
از پای من بیرون کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیدهٔ خود مینهم چون حضرت امام
علی نقی علیه السلم این سخن از من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت
آن حضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور جامهای
مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که درین شب متولد میشود فرزند
گرامی بر خدا که حق سبحانه و تعالی باو زنده میکرد اند زمین بعلم و ایمان و هدایت بعد
از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از کی بهم رسد ای سید من و من در نرجس
هیچ اثر حمل نمیابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس برجستم شکم و پشت

نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم برگشتم و عرض کردم تبسم فرمود و گفت چون
صبح شود اثر حمل ظاهر خواهد بود و مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ
تغیری برو ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت برای
طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز درین امر شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر آمده
اینست که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمیباشد در پهلو باشد و از رحم بیرون
نمی آید بلکه از ران مادران می آییم زیرا که نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت
و نجاست را از ما دور گردانیده حکیمه گفت که بنزد نرجس رفتم و این احوال را باو گفتم
گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمییابم پس شب در آنجا ماندم و افطار
کردم نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت ازو خبر میگرفتم و او بحال خود خوابیده
بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد و درین شب پیش از شبهای دیگر بنماز تهجد بر
خواستم و نماز شب ادا کردم و چون به نماز وتر رسیدم نرجس از جا جست و وضو ساخت
و نماز شب بجا آورد چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود نزدیک شد که در دلم
شکی پیدا آید و از وعده که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام از
حجره خود صدا زد که شک مکن که وقتش رسیده است درین حال در نرجس اضطرابی
مشاهده کردم او را در بر گرفتم و نام الهی براو خواندم حضرت آواز داد که سوره
انا انزلناه فی لیلة القدر برو بخوان پس ازو پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد
اثر آنچه مولایم فرموده پس من شروع کردم بخواندن انا انزلناه فی لیلة القدر شنیدم
که آن طفل در شکم با من همراهی میکرد در خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم حضرت
صدا زد که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی خوردان ما را بحکمت گویا میگرداند

ومارا

و ما را در بزرگی حجت خود ساخته در زمین پس چون کلام حضرت امام علیه السلام
تمام شد نرجس از دیده من غایب شد گویا پرده میان من و او حایل شد
پس دویدم پیش حضرت امام حسن علیه السلام فریادکنان فرمود که برگرد ای عمه
او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری
مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم
که رو بقبله بسجده افتاده بزانوها و انگشتان سبابه را بآسمان بلند کرده و
میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین پس
یک یک امامان را شمرد تا بخودش رسید پس فرمود که اللهم انجز لی وعدی واتمم لی امری
وثبت وطاتی واملاء الارض بی عدلا وقسطا یعنی خداوندا وعده نصرت که بمن فرموده
وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلای انتقام مرا از دشمنان ثابت
گردان و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد و در روایت دیگر چنانست
که چون حضرت صاحب علیه السلام متولد شد نوری ازو ساطع گردید و بآفاق آسمان
پهن شد و مرغان سفید دیدم که از آسمان بزیر آمدند و بالهای خود را بر سر و روی
آن حضرت میمالیدند و پرواز میکردند پس حضرت امام حسن علیه السلام آواز
داد که ای عمه فرزندم را در بر گیر و بسوی من بیا و چون برگرفتم او را ختنه کرده
و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق
وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید
بدرستی که باطل مضمحل شدنی است و ثبات و بقا ندارد حکیمه گفت که چون آن
فرزند سعادتمند را بنزد پدر بزرگوارش بردم همین که نظرش بر پدر افتاد

سلام کرد پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید
و در دهان و هر دو گوشش زبان گردانید و بر کف دست او را نشانید و دست
مطهر بر سر آن سرور مالید و گفت ای فرزند سخن گو بقدرت الهی پس حضرت صاحب
علیه السلام ایستاده فرمود بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی
الارض و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما
منهم ما کانوا یحذرون و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شان آن حضرت
و آبای بزرگوار او نازل شده است و ترجمه ظاهر لفظش اینست که میخواهیم منت گذاریم
بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را
پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین و استعداد بخشیم ایشان را
در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللعنة و لشکرهای ایشان
از آن امامان آنچه حذر میکردند برگشتم پس حضرت صاحب الامر علیه السلام
صلوات الله بر حضرت رسول و امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم الصلوات و السلام فرستاد
تا پدر بزرگوار خود پس از آن مرغان بسیار نزدیک بسر مبارک آن حضرت پیدا
شدند پس یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما
و هر چهل روز یکمرتبه بنزد ما بیار مرغ آن حضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز
کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند پس حضرت امام حسن علیه السلام
فرمود که سپردم ترا بآنکسی که مادر موسی باو سپرد موسی را پس نرجس
خاتون گریان شد حضرت فرمود که ساکت که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد
بزودی بسوی تو اش برمیگردانند چنانچه حضرت موسی را بمادرش برگردانیدند

چنانچه

چنانچه حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش
تا دیده مادرش باو روشن گردد حضرت حلیمه پرسید که این چه نوع مرغ بود که صاحب را
باو سپردی فرمود که این روح القدس است که موکلست بائمه علیهم السلام ایشان را موفق
گرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد حلیمه گفت
که چون چهل روز گذشت بخدمت آن حضرت رفتم دیدم طفلی در میان خانه راه میرود
گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد
پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بر خلاف اولاد دیگر نشو و نما
میکنند و یک ماهه ایشان مانند یکساله دیگرانست و ایشان در شکم مادر
سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیر
خوردن ملائکه فرمان ایشان میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل
میشوند پس حلیمه فرمود که هر چهل روز یک مرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن
علیه السلام تا آنکه چند روزی قبل از وفات آن حضرت او را ملازمت کردم بصورتی
مرد کاملی مشاهده کردم او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که
مرا میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه منست بعد از من و عنقریب
من از میان شما میروم باید سخن او را قبول کنید و امر او را اطاعت نمائید پس
بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه بعالم قدس ارتحال نمود
و من حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه را هر صبح و شام ملازمت مینمودم و از هر چه
سوال میکردم مرا خبر میداد و گاهی که میخواستم سوال بکنم هنوز سوال نکرده جواب
میفرمود و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حلیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت

حضرت صاحب الامر علیه السلم مشتاق لقای آن حضرت شدم و رفتم بخدمت
حضرت امام حسن علیه السلم و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردیم
او را بکسی که از تو باو احق و اولی بود و چون روز هفتم شود بیا نزد ما چون در روز
هفتم رفتم گهوارهٔ دیدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده و بر
روی من میخندید و تبسم میفرمود پس حضرت آواز داد که فرزند مرا بیاور
چون بخدمت آن حضرت بردم زبان در دهان او گردانید و فرمود که سخن
بگو حضرت صاحب علیه السلم شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت
پناه و سایر ائمه علیهم السلم فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود
پس حضرت امام حسن علیه السلم فرمود که بخوان ای فرزند آنچه حق سبحانه وتعالی
بر پیغمبرانش فرستاده است پس ابتدا کرد صحف آدم را بزبان سریانی خواند
و کتاب ادریس را و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم
و توریت موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن محمد المصطفی صلوات الله
علیه و علیهم اجمعین همه را خواند پس قصههای پیغمبرانرا یاد کرد پس حضرت امام حسن
عسکری علیه السلم فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود
دو ملک فرستاد که او را ببرند بسراپردهای عرش رحمانی بردند پس حق تعالی
باو خطاب نمود که مرحبا ای بندهٔ من که ترا خلق کردهام برای یاری دین
خود و اظهار امر شریعت خود و توی هدایت یافته بندگان من قسم بذات مقدس
خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را بسبب
و هدایت تو بندگانرا می آمرزم و مخالفت تو ایشانرا عذاب میکنم ای دو ملک بر گردانید

او را بسوی پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه
حفظ و حمایت منست و او را از شر دشمنان حراست و محافظت مینمایم تا هنگامی
که او را ظاهر گردانم و حق را باو برپا دارم و باطل باو سرنگون سازم و دین
حق برای من خالص شود و از نسیم خادم امام حسن علیه السلم منقولست که در
ساعتی که حضرت صاحب الامر علیه السلم متولد شد عطسه کرد و فرمود که الحمد لله
رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس فرمود که ظالمان گمان میکنند که حجت
الهی را باطل و ضایع میتوانند کرد و وقتی که رخصت فرماید حق تعالی ما را در سخن
گفتن هرآینه شکها برطرف شود و چون یکشب از ولادت آنحضرت گذشت
من در خدمت آنحضرت عطسه کردم فرمود یرحمک الله من خوشحال شدم فرمود که
میخواهی که ترا در عطسه بشارت دهم گفتم بلی فرمود که امانست از مرگ تا سه روز
حدیث ششم شیخ صدوق محمد بن بابویه و غیر او از اکابر محدثین رضوان الله
علیهم بسند معتبر از سعد بن عبدالله قمی روایت کردهاند که او گفت روزی مبتلا
شدم بمباحثه بدترین نواصب و بعد از مناظرت بسیار گفت وای بر تو
و اصحاب تو شما گروه روافض مهاجران و انصار را طعن میکنید و انکار محبت پیغمبر
نسبت بایشان مینمائید اینکه ابوبکر سابق و مسلمان شدن از همه صحابه بهتر
بود و از بس که پیغمبر او را دوست میداشت در شب غار او را با خود برد چون که میدانست
که او بعد از آن حضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان بعد از و
معطل شود و حضرت علی ابن ابی طالب را بر جای خود خوابانید برای اینکه میدانست
که اگر کشته شود ضرری بامور مسلمانان نمیرسد و من ازین سخن جوابها گفتم و ساکت

تشد پس گفت ای گروه روافض شما میگویید که عمر و ابوبکر منافق بودند
و حکایت شب عقبه و دبها انداختن را دلیل خود می آورید بگو که اسلام ایشان
از روی طوع و رغبت بود یا از روی اکراه با خود فکر کردم که اگر گویم که از روی
طوع و رغبت بود خواهند گفت که پس نفاق چه معنی دارد و اگر گویم که از اکراه
و جبر بود خواهد گفت که در مکه جبری نبود و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند
از جواب او ساکت شدم و دلگیر برگشتم طوماری نوشتم مشتمل بر زیاده از
چهل سوال از مسایل مشکله و این دو مسئله را درج کردم که بخدمت حضرت امام
حسن عسکری صلوات الله علیه بفرستم بخانه احمد بن اسحق که وکیل آن حضرت بود
رفتم چون او را طلب کردم گفتند متوجه سر من رای شد من از عقب او روان
شدم چون باو رسیدم و حقیقت حال گفتم گفت خود با من بیا و از حضرت سوال کن
باو رفیق شدم تا بر در دولت سرای حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم رخصت فرمود
و داخل شدیم و احمد بن اسحق با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان
کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از
شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بودند چون نظر بر روی مبارک
حضرت انداختم روی آن حضرت از تابت ماه شب چهارده بود و در حسن و صفا
و نور و ضیا و بر دامن حضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن
و جمال در سرش دو کاکل بود و نزد حضرت اناری از طلا بود که بجواهر گران بها
و نگینهای مرصع کرده بودند و یکی از بزرگان بصره بهدیه برای آن حضرت فرستاده
بودند و در دست حضرت نامه بود و کتابتی میفرمودند و آن طفل مانع میشد و آن

انار را می انداختند که آن طفل متوجه آن میشد و خود کتابت میفرمودند پس
احمد همیان خود را گشود و نزد آن حضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که اینک هدایا
و تحفهای شیعیان تست بگشا و متصرف شو حضرت صاحب الامر علیه السلم فرمود که
ای مولای من آیا جایز است که من دست خود را که از رجس گناهان پاک است دراز
کنم بسوی مالهای حرام و هدایای رجس و باطل پس حضرت فرمود که ای پسر اسحق
بیرون آور آنچه در همیان است تا ما حلال و حرام را از هم جدا کنیم اسحق یک کیسه را
بیرون آورد حضرت صاحب صلوات الله فرمود که این از فلانست که در فلان محله قم
میباشد شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج دینارش از قیمت ملکی است
که از پدر باو میراث رسیده بود و فروخته است و چهار دینارش قیمت هفت جامه است
و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که راست گفتی ای فرزند
بگو که چه چیز در این میان حرامست تا بیرون کند فرمود که در این میان یک اشرفیست
بسکه ری که بتاریخ فلان زده و تاریخش بر آن نقش است و نصف نقش محو شده است
و یک دینار مقراض شده است ناقص است که یک دانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین دو
دینار است و وجه حرامیتش اینست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه اورا
نزد جولاهی که از همسایگانش بود مقدار یکمن و نیم ریسمانی بود و مدتی بر این گذشت و دزد آنرا
برد و آن مرد چون گفت که این را دزد برده تصدیقش نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی
باریک تر از آن که دزد برده بهمان وزن داد و آنرا بافتند و فروخت و این دو دینار
از قیمت آن جامه است و حرامست چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان علامتها
که حضرت صاحب الامر علیه السلم فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس

مرتبه دیگر بیرون آورد حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود که این مال فلانست
که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی دراین صره است دست
باین دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمست که میان
او و برادرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرده گرفت و مال آنها در آن
میانست حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که راست گفتی ای فرزند پس باو بگو
که این کیسه را بردار و وصیت کن که بصاحبانش بدهند که ما نمیخواهیم
و اینها حرامست بعد از آن فرمود که آن جامه که پیره زن برای ما فرستاده
بیاور احمد گفت که آنرا در میان خورجین پنهان کرده بودم و فراموش کردم
در برخواست که بیاورد پس حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که ای
سعد بچه مطلب آمده گفتم شوق ملازمت تو مرا آورده است فرمود که مسئلها که داشتی
چه شد گفتم حاضر است فرمود که از نور چشم من بپرس آنچه میخواهی و اشاره بحضرت
صاحب الامر علیه السلام فرمود گفتم ای مولا و فرزند مولای من روایت بما رسیده است
که حضرت پیغمبر طلاق زنان خود را باختیار حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
گذاشت حتی آنکه در روز جمل حضرت امیر رسول فرستاد بنزد عایشه و فرمود که
اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی بآن غش و فریبی که از تو صادر شد
و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت بهلاک انداختی اگر دست ازین عمل برمیداری و الا
ترا طلاق میگویم این چه طلاق بود که بعد از وفات بآن حضرت مفوض بود
حضرت صاحب علیه السلام فرمود که حق سبحانه و تعالی شان زنان پیغمبر را عظیم
گردانیده بود و ایشان را بشرف مادر مؤمنان مخصوص ساخته بود حضرت رسول

صلی الله

صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که این شرف برای ایشان
باقیست تا مطیع خدا باشند و هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو
خروج کنند تو او را طلاق بگو و ازین شرف بینداز و بعد از آن پرسید که یابن
رسول الله مرا خبر ده از تفسیر آیه که خداوند عالمیان بحضرت موسی علیه السلام میفرماید
که فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی ترجمه ظاهر لفظش اینست که بکن نعلین خود
را بدرستی که تو در وادی پاکیزه که طوی نام دارد و بدرستی که اتفاق علماست که نعلین
آن حضرت از پوست مرده بود لهذا خدا فرمود که بکند حضرت فرمود که هر که این سخن را
میگوید بر موسی افترا بسته است و او را بمرتبه نبوت جاهل دانسته زیرا که خالی
جلیه ازین نیست که نماز موسی در آن نعلین جایز بود یا نه اگر نماز بود پوشیدن در آن
بقعه نیز جایز بود پس موسی حلال و حرام را نمیدانست و جاهل بود بچیزی که در آن
نماز نمیتوان کرد و این قول کفرست گفتم پس شما مطلب آنرا بفرما فرمود که
موسی در وادی مقدس قرب بود و گفت خداوند من محبت را برای تو خالص گردا
نیده ام و دل خود را از یاد غیر تو شسته و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود و آمده
بود برای ایشان آتش ببرد حق تعالی فرمود که محبت اهل را از دل بدر کن اگر
محبت تو از برای ما خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهر است و در وادی
مقدس محبت ما ثابت قدمی پس نعلین کنایه ازین محبتهاست چنانچه بعضی
مؤید این نقل کرده اند که در عالم خواب که چیزها بمثلها بنظر می آید کفش را دزد برده
زنش میمرد و یا از او دور میشود سعد گفت که دیگر پرسیدیم از تاویل کهیعص فرمود که این
حروف از اخبار غیبست که خدا بحضرت ذکریا خبر داده و بعد از آن بحضرت رسول صلی الله

علیه‌السلام اعلام فرموده است و سببش این بود که حضرت زکریا از خدای تعالی طلب کرد
که اسماء مقدس آل عبا را باو تعلیم نماید که در شدائد بآنها پناه برد جبرئیل ع نازل
آمد و اسماء ایشانرا تعلیم آن حضرت داد پس چون حضرت زکریا نام محمد و علی و فاطمه
و حسن و حسین صلوات الله علیهم را یاد میکرد غم او برطرف میشد و چون نام مبارک
حضرت امام حسین صلوات الله علیه را میکرد گریه باو مستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست
کرد روزی مناجات کرد که خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار را که بر زبان
میرانم غمهای من زایل میشود و مسرور میگردم و نام آن عالی مقدار که ذکر میکنم غمهای
من بهیجان می آید و مرا از گریه طاقت نمی ماند پس خداوند عالم قصه شهادت
و مظلومیت آن جناب را بر زکریا قص فرمود و گفت کهیعص پس کاف اشاره
بنام کربلاست و ها اشاره بهلاکت عترت طاهره سید انبیاست و یا یزید است
که کشنده و ظالم ایشان بود و عین عطش و تشنگی ایشانست در آن صحرا و صاد
صبر ایشانست چون زکریا این قصه دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد
و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری و ناله بیقراری شد و مرثیه بر مصیبت
آن حضرت میخواند و میگفت الهی آیا دل بهترین خلق را بمصیبت فرزندش در جوای
آورد آیا بجای بلای چنین مصیبتی را بساحت و عزت او راه خواهی داد آیا علی
و فاطمه جامه این مصیبت را خواهی پوشانید آیا چنین درد و المی را بمنزل رفعت
و جلال ایشان در خواهی آورد و بعد از این سخنان میگفت که الهی مرا فرزندی
کرامت فرما که در پیری دیده من باو روشن شود و چون چنین فرزند کرامت
فرمای مرا فریفته محبت او گردان پس چنین کن دل من در مصیبت آن فرزند

چنان

چنان بدرد آید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش بدرد خواهد آمد پس خدا یحیی را
کرامت فرمود مانند حضرت امام حسین علیه السلام بشهادت فایز شد و حضرت یحیی شش ماه
در شکم مادر بود و حمل حضرت امام حسین علیه السلام نیز شش ماه بود پس عرض
کردم که بفرما دلیل چیست براین که امت برای خود امام اختیار نمیتوانند کرد فرمود که
امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان
باشد گفتم امامی که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که چه میدانند که باعث صلاح ایشان
خواهد بود و حال آنکه از ضمیر او خبر ندارند گاه باشد که گمان کنند که مصلح است و آخر
مفسد ظاهر شود و از همین علت که مردم نمیتوانند برای خود امام تعیین نمایند پس فرمود
که بجهت تایید این مطلب برای تو برد این بیان نمایم که عقل تو آنرا قبول کند بگو که پیغمبران
که خدا بخلق فرستاده و ایشانرا مؤید بوحی و عصمت گردانیده و علمهای هدایت امت اند
اختیار جمیع امت را از ایشان بهتر میدانند و موسی و عیسی از جمله ایشان آیا جایز
است که با وفور عقل و کمال و علم ایشان یک کسی را از میان امت اختیار کنند
بخوبی بعقل خود و برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او مومن
است گفتم نه فرمود که موسی کلیم خدا با کمال و عقل و علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم
خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد که با خود بطور برد که همه را مومن
میدانست و مخلص و معتقد میشمرد ایشانرا و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند
چنانچه حق تعالی حال ایشانرا بیان فرموده پس هرگاه برگزیده خدا کسی را
اختیار کند بگمان اینکه اصلح است و افسد آنست ظاهر شود پس چه اعتماد باشد
بر اختیار و برگزیده عوام ناس که خبر از ما فی الضمیر مردم ندارند و مهاجران و انصار

که بر سر آن مردم اطلاع ندارند پس می باید که امام از جانب کسی منصوب شود که بضمایر
وخفیان امور آگاهست بعد از آن باعجاز فرمود که سعد خصم تو میگفت که حضرت
رسول ابوبکر را برای شفقت بغار برد چون که میدانست که او خلیفه است مبادا
کشته شود و چرا در جواب نگفتی که شما روایت کرده اید که پیغمبر صلوات الله علیه
فرمود که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و این سی سال را با عمر چهار خلیفه
قسمت کرده اید پس بگمان فاسد شما این چهار خلیفه بحقند پس اگر این معنی
باعث بردن بغار بود بایست که همه را با خود ببرد و بنابر آنکه تو میگوی آن حضرت در
باب آن سه خلیفه دیگر تقصیر کرده و شفقت بر ایشان را ترک کرده و حق ایشان را سبک
شمرده و آنچه آن از تو پرسید که اسلام ابوبکر و عمر بطوع بود یا بکراهت چرا نگفتی که طوعاً
بود اما از برای طمع دنیا زیرا که ایشان با کفره یهود و خلط بودند و ایشان از روی
توریت و کتب بهای خود احوال محمد را برایشان میخواندند و میگفتند او بر عرب مستولی
خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی او از بابت پادشاهی بخت نصر خواهد
بود اما دعوای پیغمبری خواهد کرد و از کفر و عناد میگفتند که پیغمبر نیست اما بدروغ دعوی
خواهد کرد چون حضرت دعوی رسالت فرمود ایشان از روی گفته یهود بظاهر
کلمتین گفته اند برای طمع این که شاید ولایتی و حکومتی حضرت بایشان بدهد و در
باطن کافر بودند و چون در آخر مایوس شدند با منافقان بر بالای عقبه رفتند و دو
نامهای خود را بستند که کسی ایشان را نشناسد و دبها انداختند که شتر حضرت را هلاک
کنند پس خدا جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد و ضرری نتوانستند
رسانید و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

از روی

از روی طمع بظاهر بیعت کردند که حضرت بهر یک از ایشان ولایتی و حکومتی
بدهد چون مایوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند و بجزای عمل خود در دنیا
و آخرت رسیدند سعد گفت که چون سخن تمام شد حضرت امام حسن صلوات الله علیه
برای نماز برخواستند و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه با ایشان برخواستند
و من برگشتم احمد ابن اسحق را در راه دیدم که گریان می آید گفتم چرا دیر آمدی
و سبب گریه چیست گفت آن جامه که حضرت فرموده بود نیافتم گفتم باکی نیست برو بحضرت
عرض کن و خندان برگشت و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد و گفت همان
جامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود و بر روی آن نماز میکرد سعد گفت
که حمد الهی کردیم و چند روز که در آنجا بودیم هر روز بخدمت حضرت میرفتیم و حضرت صاحب
الامر نیز در حضرت ملازمت میکردیم پس چون روز وداع شد من و احمد با دو
مرد پیر از اهل قم بخدمت آن حضرت رفتیم احمد در خدمت ایستاد و گفت یا ابن رسول
الله رفتن نزدیک شده و محنت مفارقت تو بسیار دشوار است از خدا سوال
میکنم که صلوات بر جدت مصطفی و بر پدرت مرتضی و بر مادرت سیدة النساء و بر
بهترین جوانان اهل بهشت و بر ائمه طاهرین پدرانت و بر تو صلوات فرستاد و فرزند
و از خدا طلب می نمایم که شان ترا رفیع گرداند و دشمن ترا منکوب گرداند و این آخر
دیدن ما نباشد جمال ترا چون این را گفت حضرت گریست چندان که قطرات گریه
از روی مبارکش فرو ریخت و فرمود که ای پسر اسحق در دعا زیاده مطلب که از این
برگشتن بجوار رحمت الهی خواهی رفت احمد چون این را شنید بیهوش شد و چون
بهوش آمد گفت از تو سوال مینمایم بخدا و بحرمت جدت که مرا مشرف سازی بکفنی

که کفن خود کنم حضرت دست زیر لب طا کرد و سیزده درهم بر آورد و فرمود
که این را بگیر و از غیر این خرج خود مکن و کفن که طلبیدی بتو خواهد رسید و مزد
نیکوکاران را خدا ضایع نمیکند سعد گفت که چون برگشتیم و بسه فرسخی منزل حلوان
رسیدیم احمد تب کرد و بیماری صعب او را عارض شد که از خود مایوس شد
و چون بحلوان رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم احمد شخصی از اهل قم را طلبید که
در حلوان میبود و بعد از زمانی گفت همه بروید و مرا تنها بگذارید ما هر یک بجای خود
برگشتیم چون صبح شد چشم گشودیم کافور خادم حضرت امام حسن صلوات الله علیه
را دیدم که میگوید خدا شما را اجر نیکو دهد در مصیبت احمد ابن اسحق و عاقبت این مصیبت
را برای شما خیر کرداند از غسل و کفن احمد فارغ شدیم برخیزید و او را دفن کنید
که او از همه شما گرامی تر بود نزد امام و پیشوای شما این بگفت و از نظر ما غایب شد
پس برخواستیم با گریه و نوحه او را دفن کردیم رحمة الله تعالی حدیث هفتم محمد بن بابویه
قمی رحمة الله علیه روایت کرده است از ابو الادیان که گفت من در خدمت حضرت امام حسن
عسکری علیه السلم میکردم و نامهای آن حضرت را بشهرها میبردم پس روزی در کوفتی
که در آن مرض بعالم قدس ارتحال نمودند بخدمت آن جناب رفتم نامهٔ چند نوشتند
بمداین فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون
از خانهٔ من خواهی شنید و برادر آن وقت غسل دهند ابو الادیان گفت که ای سید
هرگاه این واقعه هایله رو دهد امر امامت با کیست فرمود که جواب نامهای مرا از تو طلب
کند او امامت بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هر که بر من نماز کند او جانشین
منست گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شماست

حضرت مانع شد مرا که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامها را با اهل
مداین رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم و همچنانچه فرموده بودند روز پانزدهم
داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند
شده بود چون بدر خانهٔ آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان
برگرد او برآمده او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت میگویند من در خاطر خود
گفتم که اگر این امامت پس امام نوع دیگر شده است این فاسق کی اهلیت امامت
دارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار می باخت و طنبور می نواخت
پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم هیچ سوال از من نکرد در این حال عقیل خادم
بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن جعفر
برخواست و شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام
حسن عسکری علیه الصلوات والسلام را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر
پیش ایستاد که بر برادر خود نماز کند چون خواست که تکبیر گوید طفلی گندم گون
پیچیده موی گشاده دندان مانند پارهٔ ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عم
پس بایست که من سزاوارترم بنماز پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش
متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آن حضرت را در پهلوی
حضرت امام علی نقی علیه السلم دفن کرد و متوجه من شد و فرمود که ای بصری بده جواب
نامها که با تست پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که نشان از آنها که حضرت امام حسن
فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده است پس بیرون آمدم بجعفر گفتم که برای
آنکه حجت بر او تمام کنم که او امام نیست که بود این طفل جعفر گفت که والله من هرگز او را

ندیده بودم ونمیشناختم درین حال جماعتی از اهل قم آمدند و سوال کردند
از احوال حضرت امام حسن علیه السلم چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند
که امامت باکیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت
وتهنیت دادند وگفتند با ما نامها و مالی چند هست بگو که نامها از چه جماعتست و مالها چه
مقدار است تا تسلیم نمایم جعفر برخواست وگفت مردم از ما علم غیب میخواهند دران حال
خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام وگفت با شما نامه فلان
شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در آن
میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند آن جماعت نامها و مالها را تسلیم
خادم کردند وگفتند هر که ترا فرستاده است که این نامها و مالها را بگیری او امام
زمانست و مراد حضرت امام حسن علیه السلم همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت
بنزد معتمد که خلیفه جور آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را
فرستاد که صقیل کنیز حضرت امام حسن علیه السلام را گرفتند که طفل را بما نشان
ده او انکار کرد و از برای دفع مظنه ایشان گفت حملی دارم من و از آن حضرت باین
سبب او را با ابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند ناگاه
عبدالله بن یحیی وزیر که دو صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود
درماندند و کنیزک از خانه قاضی بخانه خود بازگشت و شیخ طوسی رحمة الله بروایت دیگر
از رشیق روایت کرده است که معتمد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر
کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را جنیبت بکشیم و بیکبار
بتعجیل بردیم بسامره و خانه امام حسن عسکری را بما نشان داد و گفت چون بدر خانه

میرسید

میرسید غلام سیاهی بر آن در نشسته است پس داخل خانه شوید و هر که در آن
خانه بیابید سرش را برای من بیاورید پس چون بخانه حضرت رسیدیم در دهلیز
غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و می بافت پرسیدیم
که کی درین خانه است گفت صاحبش و هیچ گونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروای
نکرد پس داخل خانه شدیم و خانه بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده مشاهده
کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر بیرون آمده
و در خانه هیچکس نبود پرده برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد که گویا دریای آبی
درمیان آن حجره ایستاده و در زمینهای حجره حصیری بر روی آب گسترده
است و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده و نیکوترین مردم بحسب هیئت و مشغول
نماز است و هیچ گونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت
که داخل شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز
کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش آمد پس رفیق
دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بر آن منوال گذشت من متحیر ماندم
و زبان بعذر خواهی گشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو مقرب درگاه
خدای و الله که ندانستم که بنزد که می آییم و از حقیقت حال مطلع نبودیم و اکنون
توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس بهیچ وجه متوجه گفتار من نشد و مشغول
نماز بود و ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتمد انتظار ما میکشید و بدر
بانان سفارش کرده بودیم که در هر وقت که برگردیم ما را بنزد او ببرند در میان
شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من با دیگری

ملاقات کردید و با کسی حرفی نگفتید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم
که یک کلمه ازین واقعه بدیگری نقل کرده اید همه را گردن بزنم و ما این
این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او محمد بن یعقوب کلینی روایت
کرده است از یکی لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم که سیما غلام
خلیفه بتبر من رای آمد و در خانه امام حسن عسکری علیه السلام را شکست بعد از
فوت آن حضرت پس صاحب الامر علیه السلام از خانه بیرون آمد و تبرزینی
در دست داشت و بسیما گفت که چه میکنی در خانه من سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر
کذاب میگفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از تست ما بر میگردیم پس
از خانه بیرون آمد علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانه
حضرت بیرون آمد من پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست
است گفت که ترا خبر داد گفتم از یکی لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر در عالم مخفی نمی ماند
حدیث هشتم شیخ محمد حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده
است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سوال کردم از حضرت صادق علیه الصلوات
والسلام که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و امیدوار فرج او هستند یعنی
مهدی صاحب الزمان صلوات الله وقت معین یعنی برای خروج آن حضرت
هست فرمود که حق تعالی ابا نموده ازینکه برای ظهور آن حضرت وقتی تعیین
فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیا نه که حق سبحانه تعالی در امر قیام صاحب
در قرآن مجید فرموده است حکمی در باب قیام آن حضرت نازل شده است
و هر کس برای ظهور مهدی وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک

کردانیده

گردانیده و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت ای مولای من چگونه
خواهد بود ابتدای ظهور آن حضرت فرمود که بی خبر ظاهر گردد و نامش بلند شود
و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی باسم و کنیت و لقبش ندا کند تا آنکه حجت
شناخت او بر خلق تمام شود بآن حجتی که ما با خلق لازم ساخته ایم و قصه ها
و احوالش را بیان کرده ایم و نام و لقب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که
نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد اوست تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمیدانستیم پس
خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است که لیظهره
علی الدین کله و لو کره المشرکون یعنی حق تعالی فرستاده پیغمبرش را با هدایت و دین
حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که بخدا شرک می آورند
و در آیه دیگر فرموده است که وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی قتال
کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا
پس فرمود که والله ای مفضل بر دارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین یک دین
حق گردد و هیچ کس بغیر دین حق تعالی فرموده است و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن
یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را از او هرگز
قبول نکنند ازو و او در آخرت از زیان کاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آن
حضرت با که مخاطبه خواهد کرد گفت با ملائکه و مومنان از جن و امر
و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آن حضرت که بشیعیان اش رسانند
والله ای مفضل گویا می بینم آن حضرت را که داخل شود حضرت رسالت پناه را در
بر و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در پایش نعلین حضرت رسول و در دستش عصای

آن حضرت بوده باشد و بزی چند در پیش انداخته باشد تا کسی او را نشناسد و باین
هیات بیاید نزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در آید و دیده بخواب
رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید که ای
آقای من سخن تو مقبولست و امر تو جاریست پس حضرت صاحب الامر علیه السلام دست
بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست که وعده ما را راست
گردانید و زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا که میخواهیم قرار بگیریم پس نیکو مزد است
مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم
بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و آنها که حق تعالی
ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین
بیایید بسوی من پس حق تعالی صدای آن حضرت را برساند بایشان در هر جایی
عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند پس بشنوند همه یک آواز
پس همگی متوجه خدمت آن حضرت شوند بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آن
حضرت در مابین رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان
که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانهها
در آید و جانهای ایشان بآن فرح یابد و اما ندانند که قایم آل محمد ظاهر گردیده است
پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت
آن حضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست
خود را بگشاید مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس گوید که هر که بر این
دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند

پس

پس نجیبان جن بشرف بیعت رسند پس سیصد و سیزده تن نقبا بمبایعت سرافراز
گردند آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این شخصی که در جانب کعبه ظاهر شده است
و چه جماعتند اینها که با اویند پس بعضی گویند که همان صاحب زناست که
در خیل مکه شد گویند که هیچ یک را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل
مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد
پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند که اهل
آسمان ها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی محمد است و بنام
و کنیه جدش او را یاد کنید و نسبت دهید او را بامام حسن پدرش امام یازدهم
و دیگر پدر بزرگوارش را بشهادت بشمارید یا حسین بن علی علیهم السلام با او بیعت
نمایید تا هدایت بیابید و مخالفت امر او منمایید که گمراه شوید پس اول کسی که آن
ندا را لبیک میگویند و اجابت میکنند ملائکه اند پس مؤمنان جن پس سیصد و
سیزده نفر از نقبا میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق
نمی ماند مگر آنکه آن صدا را میشنود و متوجه می شوند خلایق از شهرها و صحراها و دریا
ها بآنها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند
که پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است عفان
از فرزندان یزید بن معاویه ملعون علیهم اللعنه با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت
میکنید که گمراه شوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند که او
شیطانست و گویند شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری
که باشد بندای آخر از راه برود و در تمام آن روز حضرت صاحب علیه السلام پشت

بکعبه داده گوید که هر که خواهد که نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم
و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه
با منست و هر که خواهد نظر کند بمحمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین
علیهم السلم پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سوال کنند که علم همه نزد منست و آنچه
آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر کتب آسمانی و صحف آدم
و شیث را بخواند امت آدم و شیث گویند اینست والله صحف آدم و شیث که در آن هیچ
تغیر راه نیافته است و خواند بر ما از آن صحف آنچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح
و صحف و ابراهیم و توریت موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس علمای
آن ملتها همه شهادت دهند که اینست آن کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده
و تغیر نیافته و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند
قرآن را بنحوی که از آسمان حق تعالی بر حضرت رسول نازل ساخته بی آنکه تغیر
و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآن های دیگر شده پس در این حال شخصی بیاید بخدمت
آن حضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید ای سید من منم بشیر امر کرد ملکی
از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت
فرماید قصه خود را و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید که من و برادرم در
میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب
کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را در هم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه
سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند
متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهل شهر را بقتل رسانیم چون بصحرای بیدا رسیدیم

که درحوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدای از آسمان آمد
که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمگاران را پس زمین شکافته شد
و تمام لشکر را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی بر
روی زمین نماند بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی بنزد ما آمد و روهای ما را بجانب پشت
گردانید چنانچه میبینی پس با برادرم گفت که ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون
در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد علیهم السلم و خبر ده
او را بهلاک لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و با من گفت که ای بشیر ملحق
شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن
بر دست آن حضرت که توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک بر روی
بشیر بمالد و بحالت اول برگردد و با حضرت بیعت کند و در لشکر آنروز بماند مفضل
پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند گردید گفت بلی
مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند
بود فرمود که بلی والله ای مفضل و آن حضرت با آن گروه فرود خواهد آمد در زمین
هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت معلوم چهل و شش هزار از
ملائکه خواهد بود و شش هزار از جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن و خدا
با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آن حضرت با اهل مکه چه خواهد
کرد فرمود که اول ایشانرا بحکمت و موعظه نیکو بحق دعوت نماید پس اطاعتش نمایند
و شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید متوجه مدینه طیبه شود
مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از بنای که حضرت

ابراهیم و اسمعیل گذاشته بودند بنا میکند و از نو میسازند و بنای ظالمانرا
در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و مسجد کوفه را خراب میکند که
هرکه آنرا نهاده ملعونست مفضل پرسید که در مکهٔ معظمه اقامت خواهد نمود فرمود
که ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در انجا جانشین خواهد کرد و چون
از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفهٔ آن حضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز
بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت آن حضرت سر در زیر
افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبهٔ مارا
قبول فرما پس ایشانرا پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه
شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند آنگاه یاور
آن خود را از جن و نقبا بسوی ایشان بر گرداند که با ایشان بگویند که بحق
هرکه ایمان بیاورد او را بخشند و هرکه ایمان نیاورد و بقتل رسانند پس
چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه گردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه
هزار کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانهٔ حضرت
مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا باشد و خواهد بود فرمود که پای تخت
آن حضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود
و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش
نجف خواهد مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله
هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بسوی
کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن گوسفندی در کوفه دو هزار

درهم

درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل
یعنی هجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلا متصل گردد و حق سبحانه
و تعالی کربلا را پناهی و جایگاه گرداند که پیوسته محل آمد شد ملائکه و مؤمنان
باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان
از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در انجا بایستد و بخواند
خدارا هرآینه بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید پس حضرت
صادق علیه السلم آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضل بدرستی که بقعهای
زمین با یکدیگر تفاخر کردند پس کعبهٔ معظمه بر کربلای معلا فخر کرد و حق تعالی
وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعهٔ مبارکهٔ
ایست که در انجا ندای انا الله از شجرهٔ مبارکه بموسی رسید و آن همان
مکان بلندیست که مریم و عیسی را در انجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک
حضرت امام حسین صلوات الله علیه را بعد از شهادت و در همان موضع حضرت
مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود را در انجا غسل کرد
آن بهترین بقعهایست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از انجا عروج نمود
و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در انجا مهیاست تا ظاهر شدن
حضرت قایم علیه السلم مفضل گفت که ای سید پس مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد
شد فرمود که بسوی مدینهٔ جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و چون وارد مدینه
شود امری عجیب از او بظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران
باشد مفضل پرسید که آن چه امرست فرمود که چون بنزد قبر جد بزرگوار خود در

گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول خدا صلی الله علیه وآله است گویند
بلی ای مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده گویند که دو مصاحب
و دو همخوابه او ابوبکر و عمر حضرت در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر
و کیست عمر و بچه سبب ایشان را از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و گاه
باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده پس مردم گویند که ای مهدی آل
محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن
کرده اند که خلیفه رسول بودند و پدر زنان آن حضرت بودند پس فرماید که آیا
کسی هست که اگر بیند ایشان را بشناسد گویند بلی ما بصفت می شناسیم باز فرماید
که آیا کسی شک دارد در این که ایشان اینجا مدفونند گویند نه پس بعد از
سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر درآورند پس هر دو را بابدن
تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشته اند پس بفرماید که کفنهای را
از ایشان بگشایند و ایشان را بالای کشند بر درختی خشکی پس برای امتحان خلق
آن درخت سبز شود و برگ برآورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت
ایشان داشته اند گویند که اینست والله شرف و بزرگی و رستگار شدیم بمحبت
ایشان و چون این خبر منتشر گردد هر که در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته
باشد حاضر شوند پس از جانب صاحب علیه السلم ندا کند که هر که این دو مصاحب
و دو همخوابه حضرت رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و بیک
جانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کننده
بر ایشان پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوید از ایشان

واگرنه

واگرنه بعذاب الهی گرفتار میشوید ایشان جواب گویند که ای مهدی آل رسول
ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب منزلتی باشد از ایشان
بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامات بسیار
از ایشان بر ما ظاهر شده و دانستیم که مقرب درگاه حقند بلکه از تو بیزاریم و از هر که
ایمان بتو آورده است و از هر که ایمان با ایشان نیاورده و از هر که ایشان را
باین خواری بدر آورده و بر دار کشیده پس حضرت مهدی صلوات الله علیه
امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان وزد و همگی را بهلاکت رساند پس
بفرماید که دو ملعون را از درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده کرده
و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا
آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی
و آتش افروختن بدر خانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم برای
سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال و کبیر
عمان و یاران و اسیر کردن ذریت رسول الله صلی الله علیه وآله و ریختن خون
آل محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی بحرام جماع شده
و هر سودی و حرامی که خورده شده و گناه و ظلم و جوری که واقع شده
تا قیام قایم آل محمد همه را بر ایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف
نمایند زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمیشد
پس امر بفرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نماید
پس ایشان را باز بر درخت برکشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون

آید و ایشانرا بسوزانند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشانرا بر
یا ها پاشد مفضل پرسید که ای سید این آخر عذاب ایشان خواهد بود
فرمود که هیهات مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه وآله و صدیق
اکبر امیرالمومنین و فاطمه زهرا و حسن و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدا همگی زنده
خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته و هر که کافر محض بوده همگی
زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مومنان ایشانرا عذاب خواهند کرد
حتی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشانرا بکشند و زنده شوند پس
خدا بهر جای که خواهد ایشانرا ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی
علیه السلام متوجه کوفه شود و در مابین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار
ملک و چهل و شش هزار جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که زورا
که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهند بود فرمود که محل لعنت و غضب
الهی خواهد بود وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و علمهای
که نزدیک و دور متوجه آن میگردد والله که بر آن شهر نازل شود اصناف
عذابها که بر امتهای دیگر نازل شده است عذابی چند بر آن نازل شود
که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل
خواهد طوفان شمشیر خواهد والله که یک وقتی چنان آبادان شود بعد از و
که گویند دنیا همین است و گویند که خانها و قصرهایش بهشت است و د
خترانش حور العین اند و پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که خدا روزی
بنده گان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر

ازافترا

از افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن
و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس
خدا خراب کند آنرا باین فتنه‌ها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی گذرد گوید که
اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوان خوشروی حسینی بجانب
دیلم و قزوین و بآواز فصیح ندا کند که بفریاد برسید ای آل محمد مصطفی بیچاره را
که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجهای
نه نقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند پاره‌های آهن در شجاعت و عزم و صلابت
بر یابوهای اشهب سوار همه مکمل و مصلح و پیوسته بکشند از ظالمان را تا بکوفه در آیند
هر وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشند پس در کوفه ساکن میشود
باو خبر میرسد که مهدی و اصحابش نزدیک کوفه رسیده اند با اصحاب خود میگوید
که بیایید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد والله که خود میداند که مهدی آل
محمد است اما مطلب آنست که بر اصحابش ظاهر سازد احوال حقیقت آن حضرت
را پس حسینی در برابر حضرت مهدی آل محمد آید و گوید کجاست عصای حضرت
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و انگشتری او و برد و زره او که فاضل می نامیدند
و عمامه اش که سحاب میگفتند و اشترش که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور می
نامیدند و براق و مصحف امیرالمومنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت
مهدی علیه السلام حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه
ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت
موسی و زره داود و انگشتری سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع

پیغمبران پس حضرت مهدی علیه السلم عصای حضرت را بر سنگ صلبی نصب
کند و در ساعت درختی بزرگ شود که جمیع لشکر در زیر سایهٔ در آن درخت
باشند پس حسینی گوید الله اکبر دست خود دراز کن که با تو بیعت کنم ای
فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسینی و جمیع لشکرش
بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در
گردن حمایل کرده باشند اینها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی
علیه السلم هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد سه روز پس فرماید
که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بسوی
سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخرهٔ بیت المقدس
ذبح نمایند پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه ظاهر شود با دوازده هزار
صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی ازین رجعت
خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات
الله علیه و برای قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی
در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینهٔ طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهای
پیش را که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون
می آید سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با هر که ایمان آورده است
بآن حضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آن
حضرت شهید شده باشد پس زنده میکند جمعی را که تکذیب آن حضرت کرده بودند و
شک میکردند در حقیقت او یا دروغگوی او می نمودند و میگفتند ساحر است و کاهن است

و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد
همه را بجزای خود برسانند و همچنین برگردانند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر
علیهم السلم و هر که یاری ایشان کرده خوشحال شوند و هر که آزار ایشان
کرده تا آنکه پیش از فوت بعذاب و خواری دنیا مبتلا کردند در آن وقت ظاهر
میشود تاویل آن آیه کریمه که ترجمه اش گذشت و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض تا آخر آیه مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان درین آیه چیست حضرت
فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین با حضرت
صاحب الامر علیهم السلم خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع روی زمین
بگردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها تا آنکه هیچ از زمین
نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خود را در آنجا برپا دارند پس فرمود که گویا
می بینم آنروز را ای مفضل که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم ایستاده باشیم و بآن حضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شد ازین امت جفا
کار بعد از وفات آن حضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتنهای ما و
دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفای
جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک و شهید کردن ما را بزهر و محبوس کردا
نیدن ما پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم گریان شود و بفرماید
ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما وا
قع شد پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنه
که فدک را از من گرفتند و چندانکه حجتها بر ایشان اقامت کردم سود نداد و نامه که

تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار آب دهن نجس
خود را بر آن انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر شکایت ایشانرا بتو
کردم ابو بکر و عمر بسقیفهٔ بنی ساعده رفتند با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را
از شوهر من امیر المؤمنین علیه السلم غصب کردند پس آمدند به بیعت بردن او ابا کرد هیزم
بر در خانهٔ ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که عمر این
چه جرأت است که بر خدا و رسول می نمائی میخواهی که نسل پیغمبر را صلی الله علیه و آله را از زمین
بر اندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان
بیاورند علی را بگو که بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش می اندازم در خانه و همه را میسوزانم
پس من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفت و امتش همه کافر شده اند
و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد که و فمهای احمقانهٔ زنانرا بگذار خدا پیغمبری و امامت
را هر دو را بشما نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در را بشکم من زد
و فرزندم محسن نام شش ماهه از من ساقط شد و من فریاد کردم که وا ابتاه وا رسول الله
دختر تو فاطمه را دروغ گو می نامند و تازیانه بر و میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم
که گیسو بکشایم امیر المؤمنین دوید و مرا بسینهٔ خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا
رحمت عالمیان بود بخدا ترا سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر نگشائی و سر بآسمان بلند
نکنی و الله که اگر سر بآسمان بلند کنی خدا یکجا جنبنده در زمین و یک پرنده در هوا زنده
نگذارد پس بر گشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
شکایت کند که چندین شب با حسین بخانهٔ مهاجر و انصار رفتم از ایشان که مکرر تو بیعت
خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده

یاری کردند و چون صبح شد هیچ یک بنصرت نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم
و قصهٔ من مثل قصهٔ هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند
مادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از
برای خدا و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن
نکشیده تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم علیه اللعنه پس حضرت امام حسن
صلوات الله علیه برخیزد که ای جد بزرگوار چون خبر شهادت پدرم بمعاویه علیه اللعنه
رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم
حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش
را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را
نصیحت کردم و ایشانرا بجنگ معاویه خواندم بغیر از بیست کس جواب من نداد پس رو
بآسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشانرا دعوت کردم و از عذاب
تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری
من متفق نشدند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود پس از منبر فرود آمدم
و ایشانرا گذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینک معاویه
لشکرهای بسیار بکوفه فرستاده و مسلمانانرا غارت کرده اند و زنان و اطفال
بیگناه را کشته اند بیا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفائی
نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که بنزد معاویه خواهد رفت و بیعت مرا خواهید
شکست و مرا مضطر خواهید کرد با معاویه صلح کنیم آخر نشد مگر آنچه من ایشانرا خبر داده بودم
پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید حسین ابن علی صلوات الله علیه با خون خود

خضاب کرده با جمع شهیدانی که با وشهید شدند پس چون حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم را نظرش بر او افتد بگرید وجمیع ملائکه آسمانها و
زمین بگریه آن حضرت گریان شوند وحضرت نوحه بزند که زمین بلرزد وحضرت
امیر المؤمنین ع وامام حسن از جانب راست حضرت رسول صلی الله علیه وآله بایستند
وحضرت فاطمه از جانب چپ آن حضرت پس حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت
رسول صلی الله علیه وآله او را بسینه خود چسباند وبگوید فدای تو شوم ای حسین
دیده تو روشن باد ودیده من در باره تو روشن باد واز جانب راست حضرت
امام حسن علیه السلام وحمزه سید الشهدا باشد واز جانب او جعفر طیار ومحسن را
حضرت خدیجه وفاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین برداشته بیاورند فریاد کنان حضرت
فاطمه آیه تلاوت فرماید که اینست ترجمه ظاهر لفظش آن روز شما که بشما وعده
میدادند امروز می باید هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده وآنچه
کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان او وآن کار زشت فاصله دوری
باشد پس حضرت صادق علیه السلام بسیار گریست وفرمود که روشن مباد دیده
که نزد ذکر این قصه گریان نگردد مفضل گریست وگفت ای مولای من چه ثواب
دارد گریستن برایشان فرمود که ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل پرسید
که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها برخیزد وبگوید خداوندا وفا
کن بوعده که با من کرده در باب آنها که بر من ظلم کردند وحق مرا غصب کردند ومرا
زدند وبجزع آوردند ستمهای که بجمیع فرزندان من کردند پس بگریند براو ملائکه
آسمانهای هفتگانه وحاملان عرش الهی وهر که در دنیاست وهر که در تحت

الثری است همگی خروش بر آورند پس نماند احدی از کشندگان ما وستمکاران
بر ما وآنها که راضی بودند بستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه دران روز کشته شوند مفضل
گوید عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که
شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده خواهد شد فرمود مگر نشنیده
اند سخن جد ما رسول الله وسخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند
این آیه را ولنذیقنهم من العذاب الأدنى دون العذاب الاکبر یعنی البته بچشانیم با
ایشان از عذاب پستتر پیش از عذاب بزرگتر فرمود که عذاب پستتر عذاب رجعت
وعقاب بزرگتر عذاب قیامت پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت
ما تقصیر کرده اند میگویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما بر گردد ومهدی ما پادشاه
شود وای برایشان مگر کسی پادشاهی دین ودنیا را از ما گرفته است تا بما بر
گردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ماست ای مفضل اگر تدبر
نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده این آیه را
که ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه در بنی اسرائیل است وتاویلش
در رجعت ما اهل بیت وفرعون وهامان ابوبکر وعمرند پس فرمودند بعد از ان
برخیزد جدم علی بن الحسین ع پدرم امام محمد باقر علیهم السلام پس شکایت کنند بجد
خود رسول صلی الله علیه وآله آنچه از ستمکاران برایشان واقع شده است پس
برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلام وشکایت کند بجدش از هارون الرشید پس
برخیزد علی بن موسی الرضا ع وشکایت کند از مامون ملعون پس برخیزد امام
محمد تقی علیه السلام وشکایت کند از مامون وغیر او پس برخیزد امام علی نقی علیه السلام

و شکایت کند از متوکل پس پسرم امام حسن عسکری علیه السلام و شکایت کند
از معتمد پس پسرم مهدی آخر الزمان همنام رسول صلی الله علیه و آله با جامه
خون آلود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در روزی که پیشانی نورا
نیش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند و ملائکه
بر دور و کنار او باشند تا بایستد نزد جد امجدش و بگوید که مرا وصف کردی
برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیتم از برای ایشان کردی
پس امت انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است
و نیست و نخواهد بود و یا گفتند که مرده است و اگر می بود اینقدر غایب نمیماند پس
صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شدم
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماید که الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا
الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین و گوید که آمد که یاری و فتح
الهی ظاهر شد که حق سبحانه و تعالی و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین
الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون پس بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر
لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما
و ینصرک الله نصرا عزیزا مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله که حق تعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته
است از گناهان و آنچه مانده است و بعد ازین خواهد شد حضرت صادق علیه السلام
فرمود که ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد که خداوندا گناهان
شیعیان برادرم علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای

منند

منند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در
میان پیغمبران بسبب گناه شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناهان
جمیع شیعیان را بر آن حضرت بار کرد و همه را از برای آن حضرت آمرزید
پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها فضل خداست بر ما به برکت
شما امامان ما حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تو است از
شیعیان خالص است و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت
خدا رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند و ترک عبادت
میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمی توانیم رسانید زیرا که حق تعالی
میفرماید شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت
الهی ترسانند مفضل پرسید که آن آیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواندند
که لیظهره علی الدین کله مگر آن حضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود که
ای مفضل اگر بر همه غالب شده بودند مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان
و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی ماند بلکه این در زمان مهدی و رجعت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود و آن آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد که
و قاتلوهم لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله پس حضرت صادق صلوات الله
علیه فرمود پس برگردد حضرت مهدی علیه السلام بسوی کوفه و حق سبحانه و تعالی
از آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب علیه السلام
بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید
که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مومن بر ذمت او باشد

چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی علیه السلم ندا میفرماید در تمام
عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را ادا فرماید
حتی یک کله شیر و یک دانه خردل شیخ بزرگوار محمد بن بابویه قمی بسند معتبر
روایت کرده است از حضرت امام محمد تقی که آن حضرت روایت فرموده از آبای
طاهرین خود از حضرت امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین که آن حضرت فرمود که
روزی رفتم بخدمت جدم سید انبیا صلی الله علیه و آله و ابی بن کعب در خدمت آن
حضرت نشسته بود چون داخل شدم فرمود که مرحبا بتو ای زینت آسمانها و زمینها
ابی گفت که چگونه غیر از تو یا رسول الله زینت آسمانها و زمینها تواند بود حضرت فرمود که
ای ابی بحق آن خداوندی که مرا براستی بخلق فرستاده است که رتبه حسین در
آسمانها بزرگتر است از زمین و در جانب راست عرش است او چراغ هدایت
و کشتی نجات امت است و پیشوای خلق است و در اوست وصف زینت و فخر است
و علم است و ذخیره نجات عالمیان است بدرستی که حق سبحانه و تعالی در صلب
او نطفه طیب مبارک پاکیزه ترکیب داده و او را با دعای چند تلقین فرموده است
که هیچ مخلوقی غیر از آن دعاها بخواند مگر آنکه الله تعالی او را در قیامت با آن حضرت
محشور گرداند و در آن وقت آن حضرت شفاعت خواه او باشد و خدای تعالی
غمهای او را زایل گرداند و قرضش را ادا کند و کارش را آسان کند و راه
دین و دنیایش را واضح گرداند و او را بر دشمن غالب گرداند و پرده عیبهای
او را اندرد ابی گفت که آن دعاها کدام است یا رسول الله فرمود که بگوی هرگاه
که از نماز فارغ شوی در حالتی که نشسته باشی اللهم انی اسئلک بکلماتک

بمعاقد

ومعاقد عزک و سکان سمواتک و انبیائک و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من
امری عسرا فاسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من عسری یسرا چون
دعا را بخوانی خدا کارهایت را آسان گرداند و سینه ترا بگشاید و موفق بگرداند و ترا
شهادت لا اله الا الله در وقت مردن تلقین کند ابی گفت که یا رسول الله این
چه نطفه است که در صلب حبیب من حسین است فرمود که مثل آن نطفه ماه است مثل
ماه است و بآن نطفه علوم و معارف الهی ظاهر گردد و هر که تابع او شود بصلاح آید و
هر که او را گم کند و پیروی او ننماید در گور ضلالت فرو رود پرسید که اسمش چیست و دعایش
کدام است فرمود که نامش علی است و دعایش اینست یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم
یا کاشف الغم و فارج الهم و یا باعث الرسل و یا صادق الوعد هر که این دعا را
بخواند حق تعالی او را با حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه محشور گرداند و آن
حضرت قاید او باشد بسوی بهشت ابی پرسید که رسول الله آیا او را خلیفه
و وصی هست فرمود که بلی از برای اوست میراثهای آسمانها و زمین پرسید
که چه معنی دارد میراثهای آسمانها و زمین فرمود که حکم بحق کردن در میان
مردم و تاویل و تفسیر احکام الهی و بیان آنچه خواهد شد بعد از و تا روز قیامت ابی
پرسید که چه نام دارد فرمود که نامش محمد است بدرستی که ملائکه انس می یابند
باو در آسمانها و در دعای خود میگوید اللهم ان کان لی عندک رضوان و ود فا
غفر لی ولمن تبعنی من اخوانی و شیعتی و طیب ما فی صلبی پس تعالی مرتب ساخته
است در صلب او نطفه مبارک پاکی از جمیع بدیها و خبر داد مرا جبرئیل که خدای تعالی
این نطفه را طیب و نیکو گردانیده است و نزد خود او را جعفر نامیده و او را هدایت

کننده و هدایت یافته و راضی بقضای الهی و پسندیده خاب خود گردانیده
و خدا باین دعا میخوانند یا دوان غیر متوان یا ارحم الراحمین اجعل الشیعتی من النار
دفاء ولهم عندک رضی واغفر ذنوبهم ویسر امورهم واقض دیونهم واستر عوراتهم
وهب لهم الکبائر التی بینک وبینهم یا من لا یخاف الضیم ولا تاخذه سنة ولا
نوم اجعل لی من کل غم فرجا هر که این دعا بخواند خدای عز و جل او را حشر
کند در قیامت روسفید با حضرت جعفر بن محمد صلوات علیه بسوی بهشت ای ابی
بدرستی که خدا بوجود آورده است از نطفه پاک مبارک نیکو که حق تعالی
رحمت خود را برو نازل ساخته و او را نزد خود موسی نام کرده ابی گفت
یا رسول الله گویا که ایشان همه یکدیگر را وصف میکنند و هر یک از دیگری متولد
میشوند و میراث علم از یکدیگر میبرند و هر یک فضیلت دیگری را بیان میکنند
فرمود که وصف کرده است ایشان را برای من جبرئیل از جانب پروردگار
عالمیان ابی پرسید که آیا او را دعای هست بغیر دعای پدرانش فرمود که
بلی میگوید در دعایش یا خالق الخلق و یا باسط الرزق و فالق الحب والنوی
و یا باری النسم و محی الموتی و ممیت الاحیاء و دائم الثبات افعل بی ما انت اهله هر که
این دعا را بخواند خدا حاجتش را برآورد و در قیامت او را با موسی بن جعفر
محشور گرداند و بدرستی که حق تعالی در صلب او ترکیب کرده است نطفه مبارک
طیب پاکیزه پسندیده و نزد خود او را علی نام کرده است و او پسندیده خدا است
در علم او و حلم او و او را حجتی برای شیعیانش گردانیده که در قیامت باو حجت خود را
تمام کند و دعایش اینست اللهم اعطنی الهدی وثبتنی علیه واحشرنی علیه آمنا امن من لا خوف

علیه

علیه ولا خوف ولا جزع انک اهل التقوی واهل المغفرة بدرستی که خدای
عز و جل در صلب او ترکیب داده است نطفه مبارک طیب پاکیزه پسندیده
و نام کرده است او را محمد بن علی و شفاعت کننده شیعیان است
و وارث علم و جلال الهی است و علامه بینه راه هدایت و حجت ظاهر
پروردگار است و در حین ولادت خواهد گفت لا اله الا الله محمد رسول الله
و میگوید در دعای خود یا من لا شبیه له ولا مثال انت الله لا اله الا انت
ولا خالق الا انت تفنی المخلوقین وتبقی انت حلمت عمن عصاک وفی المغفرة رضاک
هر که این دعا را بخواند حضرت امام تقی شفاعت او کند در روز قیامت خدای
تعالی در صلب او نطفه قرار داده است که ظلم کننده و فساد کننده نیست
و نیکوکار و مبارک و طیب و طاهر است و او را نزد خود علی بن محمد نام کرده است
و خلعت سکینه و وقار بر او پوشانیده و علوم های خود را باو سپرده و هر راز
پنهان را براو آشکار گردانید و هر که او را ملاقات کند و رازی در سینه اش
باشد از آن راز خبر میدهد و دشمنش را باو میشناساند و در دعایش
میگوید یا نور یا برهان یا مبین یا رب اکفنی شر الشرور وآفات الدهور واسئلک
النجاة یوم ینفخ فی الصور هر که این دعا را بخواند حضرت امام علی النقی در قیامت
شفیع و کشاننده او باشد بسوی بهشت و بتحقیق که حق تعالی در پشت
او نطفه قرار داده و او را نزد خود حسن نام کرده و او را نوری گردانیده
در شهرها و جانشین خود گردانیده در زمین و موجب عزت گردانیده
برای امت جدش و راهنمای گردانیده برای شیعیانش و شفاعت

دعای عید
یا مقلب القلوب والابصار
یا مدبر اللیل والنهار
و یا محول الحول والاحوال
حول حالنا الی احسن الحال

خواهی کردانیده برای ایشان نزد پروردگارش و عذابی گرداننده برای هرکه
مخالفت او کند و حجتی گرداننده برای هرکس که او را امام خود کرداند و در دعای
خود میگوید یا عزیز العز فی عزة ما اعز عزیز فی عزة یا عزیز اعزنی بعزک و ایدنی بنصرک
وابعد عنی همزات الشیاطین وادفع عنی بمنعک واجعلنی من خیار خلقک یا واحد
یا احد یا فرد یا صمد هرکه این دعا را بخواند خدا او را با آن حضرت محشور گرداند و از
آتش جهنم او را نجات دهد هرچند مستحق جهنم شده باشد الله تعالی در پشت او قرار داده است
نطفهٔ مبارک پاکیزه طیب طاهری مطهری که راضی باشد باد هر مؤمنی که خدا در
روز الست پیمان ولایت آن حضرت را از او گرفته و کافر باد هر منکری که در آن روز
قبول پیمان نکرده پس امام پرهیزکار پاکیزه کردار خشنود کنندهٔ ابرار پسندیده
پروردگار و هدایت کننده و هدایت یافته حکم میفرماید و امری نماید بعدالت و خدا
تصدیق او مینماید در هرچه گوید و خروج میکند از مکه در وقتی که علامتها و دلالتهای
او ظاهر شده باشد و او را گنجهاست نه از طلا و نه از نقره بلکه اسبان نفیس فربه
و مردان شجاع صاحب علامت که خدا گرد آورد ایشان را از برای او از شهرهای
دور بعدد اهل بدر سیصد و سیزده کس و با او صحیفه سربمهری هست که در آن صحیفه
عدد اصحابش و نامهای ایشان و نسبهای ایشان و شهرهای ایشان
و طبیعتهای ایشان نوشته است و ایشان جمعی باشند که بسیار جد و اهتمام
در طاعت آن حضرت داشته باشند ابی پرسید که دلالتها و علامتهای
آن حضرت کدامست یا رسول الله فرمود که او را علمی هست که چون هنگام خروج
آن حضرت شود آن علم بخود گشوده میشود و بلند گردد و خدا آن علم را گویا گرداند

پس

پس خدا گویا کند آنحضرت را که بیرون بیا ای دوست خدا پس بکش دشمنان
خدا را و او را دو رایت و دو علامت هست و او را شمشیری هست در غلاف
که چون وقت خروجش میشود شمشیر از غلاف کنده میشود و ندا میکند آن
حضرت را که بیرون بیا ای ولی خدا پس جایز نیست ترا که بنشینی از جهاد
دشمنان خدا پس خروج کند و بکشد دشمنان خدا را هرجا که بیابد ایشان را
و حدود الهی را برپا دارد و بحکم خدا حکم کند و چون بیرون آید جبرئیل علیه السلم
از جانب راست او باشد و میکائیل علیه السلم از جانب چپ او باشد و در
روزی بر شما ظاهر شود آنچه من خبر دادم اگرچه بعد از مدتی باشد و امور خود را
بخدا میگذارم یا ابی خوشا حال کسی که او را ملاقات نماید و بهشت از
برای کسیست که او را دوست میدارد و سعادتمند کسی که بامامت او قایل
باشد خدا شیعیان او را از هلاکت نجات بخشد و باقی بخدا و رسول و جمیع ائمه
علیهم السلم خدا درهای بهشت از برای ایشان بگشاید صفت این امامان
در زمین مانند صفت مشکیست که بوی خوشش همیشه ساطع باشد و هرگز متغیر
نشود و مثل ایشان در آسمان مثل ماه نور بخشنده ایست که هرگز نورش
زایل نگردد ابی گفت یا رسول الله چگونه است حال وصف کردن ایشان از
جانب خدا فرمود که حق سبحانه و تعالی دوازده صحیفه مهر کردهٔ از آسمان
فرستاد و نام هر امامی بر مهرش نقش است و وصفش و احکامش در صحیفه
اش نوشته است حدیث دهم محمد بن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهما بسندهای
معتبر از حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه روایت کرده اند

آن حضرت فرمود که ناچار است شیعیان را از فتنهٔ عظیمی که در آن فتنه
عظیم بسیاری از شیعیان خاص از دین بدر روند و آن در وقتیست
که ستمین از فرزندان من وفات یابد و بعد از و امام ایشان غایب
باشد و اهل آسمان و زمین بر او بگویند و بسیار از مومنان بر او
دلسوخته و محزون باشند و چشمهٔ زلال امامت را منبعش از ایشان مخفی
باشد چون نزدیک و دور بشنود یک صدای اول انکه الا لعنة الله علی الظا
لمین یعنی البته لعنت الهی ثابت است بر ستمکاران ترجم ازفت الازفة یعنی
نزدیک شد آن امری که آنرا به نزدیکی وصف میکردند یا نزدیک شدنی
بود بدنی ظاهر شود در پیش قرص آفتاب و صدا رسد که هذا
امیر المومنین قد کر فی هلاک الظالمین یعنی این امیر المومنین است بر
گشته است بدنیا هلاک کند ظالمانرا پس در آن وقت فرج مومنان
برسد و مرده ها آرزو کنند که کاشکی زنده می بودیم و شفا سینهای
مومنانرا از کینهای منافقان و غمهای ایشان نجات دهد
و در روایات معتبره بسیار وارد شده است که در روز خروج قایم علیه السلم
در اول روز ملکی ندا کند که بدرستی که حق با علی ابن ابی طالب و شیعیان
اوست و در آخر روز شیطان ندا کند که حق با عثمان و شیعه اوست پس
آنها که صاحب یقین نباشند و دلهاشان بمرض شک و شبهه مبتلا
باشد گمراه شوند و آنها که صاحب یقین باشند و احادیث اهل
بیت علیهم السلام را شنیده باشند که ندای دوم از شیطان است

و اعتقاد

و اعتقاد بگفتهٔ ایشان داشته باشند بر ایمان ثابت بمانند و در احادیث
معتبره وارد شده است که آن حضرت در روز شنبه عاشورای محرم
ظاهر شود و پشت بر حجر الاسود اندازد و اول کسی که با او بیعت نماید جبرئیل
علیه السلم باشد که بصورت مرغی سفید نازل شود و بیعت کند پس
جبرئیل یک پای خود را بر کعبه گذارد و پای دیگر را بر بیت المقدس
و بآواز فصیح ندای کند که همه خلایق بشنوند و بگوید اتی امر الله فلا
تستعجلوه یعنی آمده امر الهی پس طلب زود آمدن میکنید و بر روایت دیگر
بنام و نسب حضرت قایم علیه السلام ندا کند جبرئیل علیه السلم که هر که در خواب
باشد بیدار شود و هر که نشسته باشد بر خیزد و هر که ایستاده باشد
از دهشت بنشیند و از علامات آن حضرت آنست که بصورت جوانان
ظاهر شود که هر که بیند گمان کند که چهل سال از عمر مبارکش گذشته
باشد یا کمتر و همیشه بر یک قرار باشد تا هنگام وفات و پیری آن حضرت
ظاهر نشود و در احادیث بسیار وارد شده است که پنج علامت پیش
از خروج مهدی علیه السلم هست صدای آسمان و خروج کردن سفیانی
و فرو رفتن لشکر او بر زمین و کشتن نفس زکیه از سادات حسینی در
پیش کعبه یا در پشت کوفه و خروج کردن یمانی از جانب یمن و در ساعتی
که خروج نماید سیصد و سیزده کس از نیکان شیعیان از شهرهای
مختلف از اطراف عالم نزد آن حضرت حاضر باشند بعضی شب از میان
رخت خواب خود ناپیدا شوند و صبح در مکه حاضر باشند و بعضی علانیه برابر

سوار شود و در همان صبح در نزد آن حضرت حاضر شوند و حضرت سیصد و
سیزده شمشیر از آسمان بر ایشان قسمت کند که بر هر شمشیری نام
آن شخص و نام پدرش و حلیه و نسبش باشد و از جمله علامات ظهور
آن حضرت که از اخبار معتبره ظاهر میشود گرفتن آفتابست در نیمه ماه
مبارک رمضان و گرفتن ماه در آخرش هر دو بر خلاف عادت
و قواعد منجمین و یک فرو رفتن مردی بزمین در بیدا چنانچه گذشت و یکی
در مغرب و یکی در مشرق و ایستادن آفتاب در میان آسمان از
اول زوال تا اوسط وقت عصر و طلوع کردن آفتاب از مغرب
و ظاهر شدن ستاره دم دار در طرف مشرق که روشنی دهد مانند
ماه پس خم شود بحدی که نزدیک باشد که هر دو طرفش بیکدیگر رسد
و سرخی که در آسمان ظاهر شود باطراف آسمان منتشر شود و آتش
طولانی در طرف مشرق ظاهر شود سه روز یا هفت روز بماند و عربان بر
شهرها مستولی شوند و اهل مصر پادشاه خود را بکشند و شام
خراب شود و سه علم خلاف پادشاهی در شام بلند شود و علمهای
بنی قیس و عرب داخل مصر شوند و علمهای قبیله کنده از عرب متوجه
خراسان شوند و شصت دروغگو بهم رسد که هر یکی دعوای پیغمبری کنند
و دوازده علم از آل ابی طالب بلند شود که همه دعوای امامت کنند
و باد سیاهی در بغداد اول روز بلند شود و زلزله بشود که اکثر شهر
بزمین فرو رود و خوف و قتل و طاعون و کمی اموال و زراعات و میوه‌ها

بعراق

بعراق مستولی شود و ملخی در وقتش و در غیر وقتش نازل شود و دو
طایفه از عجم باهم جنگ کنند و خون بسیار در میان ایشان ریخته
شود و جماعتی از اهل بدعت بصورت میمون و خوک مسخ شوند
و علامات دیگر بسیار است که در کتاب بحار الانوار استیفای ذکر آنها
کرده ایم [illegible] ابن بابویه و جعفر بن قولویه و محمد ابن ابراهیم نعمانی
رضی الله عنهم روایت کرده اند از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
صلوات الله علیه که آن حضرت فرمود که گویا می بینم حضرت قایم علیه السلم
را در نجف کوفه که زره حضرت رسول صلی الله علیه را بپوشد و بر اسب
سیاهی سوار شود که میان پیشانی آن اسب سفید باشد پس
اسب را بحرکت در آورد بنحوی که باعجاز آن حضرت مردم هر شهر خیال
بیند که حضرت با ایشان و در میان شهر ایشانست پس علم رسول
خدا صلی الله علیه و آله را بگشاید و بر پا کند چوبش از عمود عرش باشد
و سایر اجزایش تمام نصرت و یاری حق تعالی باشد آن علم را
بسوی هیچ جماعت متوجه نسازد مگر آنکه خدا ایشان را هلاک گرداند
پس چون آن علم را حرکت دهد هیچ مؤمنی نماند مگر آنکه دلش
در شجاعت مانند قطعه آهن شود و بهر مؤمن خدا قوت مرد کرامت
فرماید و هیچ مؤمنی در قبرها نماند مگر آنکه حق تعالی این فرح را در
قبر او بر او داخل گرداند و مؤمنان در قبرها بزیارت یکدیگر روند
یکدیگر را بشارت دهند بظهور قایم آل محمد علیه السلام پس بران حضرت

نازل شوند سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک از آن ملکی چند که با حضرت
نوح علیه السلام در کشتی بودند و از آنها که با حضرت ابراهیم علیه السلام
بودند در هنگامی که او را بآتش انداخت و از آنها که با حضرت موسی
بودند در وقتی که دریا برای او شکافته شد و آنها که با حضرت عیسی
بودند در وقتی که خدا او را باسمان برد و چهار هزار ملک علامت
دار و هزار ملک دیگر که ردیف یکدیگر نازل شوند و سیصد و سیزده ملک
که در جنگ بدر و غیر آن بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نازل شدند و چهار
ملک که بیاری حضرت امام حسین علیه السلم نازل شدند پس حضرت
رخصت نفرمودند که ایشان قتال کنند والحال ژولیده مو و گرد
آلوده نزد قبر آن حضرتند و گریه میکنند بر آن حضرت تا روز قیامت
و سرگرده ایشان ملکیست که او را منصور میگویند هر که بزیارت
آن حضرت میرود آن ملائکه او را استقبال می نمایند و که وداع
میکند او را مشایعت میکنند و هر که بیمار میشود از زایران او را عیا
دت میکنند و هر که بمیرد ایشان بر جنازه اش نماز میکنند و برای
او استغفار میکنند و اینها همه در زمین اند و انتظار میبرند که حضرت
قایم علیه السلم خروج کند و او را یاری کنند و تا آنچه از روایات
معتبره بسیار که بطریق متعدده مشایخ عظام روایت نموده اند
معلوم میشود از سیرت و اوصاف آن حضرت بعضی بسبیل اختصار
بحذف اسناد درین رساله مختصره ایراد می نمایم باسانید بسیار

منقولست

منقولست که حق تعالی حضرت ذوالقرنین را مخیر گردانید میان ابر ذلول
یعنی بی صوت و صدا و ابر صعب یعنی با صاعقه و رعد و برق ذوالقرنین
ابر ذلول را اختیار نمود و ابر با رعد و برق و صاعقه را برای قایم آل
محمد علیه السلام ذخیره کرد و حضرت بر آن ابرها سوار خواهد شد و بهفت آسمان
و هفت زمین خواهد گردید و انواع باد مسخر او خواهد بود و در سن پیران
و هیأت جوانان ظاهر خواهد شد و قوت بدنش بمرتبه باشد که اگر دست
بیندازد بزرگترین درختان از زمین بریشه را بر کند و اگر در میان کوهها صدای
بزند همه سنگها از هم بریزد و بمشرق و بمغرب عالم بگردد و هیچ کوه و دریا و صحرا
نماند مگر آنکه آن حضرت از آنجا عبور نماید و دین حق را در آنجا برپا دارد
و گنجها و دفینهای زمین همه از برای او ظاهر شود و بهر طرف که متوجه
شود یک ماهه راه رعب و ترسش در دلها بیفتد و هر که را ببیند بصورت بشناسد
که مومنست یا منافق نیکوکارست یا بدکردار و بطریق حکم حضرت داود و سلیمان
علیه السلم بعلم واقع در میان مردم حکم کند و گواه از مردم نطلبد و بهر جا که رود
ابری بر سر آن حضرت سایه کند و صدای از ابر آید بزبان فصیح که همه خلقان
بشنود که این مهدی آل محمد است زمین را پر از عدالت میکند بعد از آنکه پر از جور
شده و زمین در زیر پای او و لشکر او پیچیده شود که مسافتهای بسیار را
باندک زمانی طی نمایند و آن حضرت را سایه نباشد و چون از مکه
بیرون آید منادی از جانب حضرت ندا کند که هیچکس آب و توشه با خود
بر ندارد و سنگ حضرت موسی را که بار یک شترست با خود داشته باشد

و بهر منزل که فرود آیند آن سنگ را نصب نمایند و دوازده چشمه از آن
جاری شود که هر تشنه که از آن بخورد سیراب شود و هر گرسنه که بخورد
سیر شود و چون بنجف اشرف رسند و در آنجا ساکن شوند پیوسته
آب و شیر از آن سنگ جاری باشد و هر گرسنه از آن بخورد
سیر شود و هر تشنه بخورد سیراب گردد و در روایت دیگر آنست که آب
و طعام و علف از آن سنگ بیرون آید که خود و چارپایان ایشان
بخورند و عصای حضرت موسی علیه السلم با آن حضرت باشد که هر وقت
که بیندازد بشکل اژدهای شود که چون دهان بگشاید از کام بالا
تا کام پایین آن چهل ذرع باشد و هرچه را فرماید فرو برد و پیراهنی
که جبرئیل علیه السلام برای حضرت ابراهیم از بهشت آورده در وقتی
که او را باتش انداختند و چون او را پوشید آتش در او تاثیر نکرد
و همان پیراهنی بود که حضرت یوسف در مصر که آنرا گشود حضرت یعقوب
در شام بویش را شنید و چون بر رویش انداختند دیده هایش
روشن شد وقتی که حضرت صاحب الامر علیه السلام ظاهر شود آنرا
پوشیده باشد و انگشتر سلیمان را در دست داشته باشد و تابوت
بنی اسرائیل با جمیع اسباب و آثار انبیا همراه داشته باشد هیچ
کافری را بر روی زمین نگذارد و اگر کافری پناه بدرختی یا سنگی
ببرد و پنهان شود آن درخت و سنگ فریاد کند که کافر نزد تست
بیا و او را بکش و چون ظاهر شود دست مبارک بر سر مومنان بکشد

پس عقلها

پس عقلهای ایشان کامل شود و در زمان هر شیعه را قوت چهل مرد
باشد و دلهاشان از آهن محکم تر باشد و اگر همت بندند کوههای آهن
از جا بر کنند و همه خود اطاعت ایشان کنند حتی درندگان زمین و درندگان
هوا و اگر یکی از اصحاب قایم علیه السلم بر روی زمین پا گذاشته حق
تعالی ترس و بیم از دلهای ایشان بردارد و در دلهای دشمنان ایشان
اندازد و هر یک از ایشان از نیزه گذارنده تر و از تیر با جرات تر باشد
و دشمن را در زیر پا بمالند و خورد کنند و خدا گوشهای و دیده های
ایشان را نوری دهد که در هر جا که باشند بجمال شریف آن حضرت نظر
کنند و با او سخن گویند و جواب شنوند و جمیع دردها و بلاها و ضعف و
سستی ببرکت آن حضرت از ایشان برطرف شود و برکات آسمان
و زمین زیاد شود و بارانهای آسمانی که از روزی که غصب خلافت
امیر المومنین علیه السلم کردند قطع شده نازل گردد و کینههای از دلهای مردم بر
طرف شود و درندگان و حیوانات با یکدیگر آشتی کنند و ضرر بیکدیگر
نرسانند حتی آنکه زن تنها از عراق بشام برود و همه جا پا بر گیاه
و سبزه گذارد و زینتهای او بر سرش باشد و هیچ دزدی و درندهٔ
او را ضرر نرساند و اول که آن حضرت ظاهر شود بنا باید که دستهای
بنی شیبه که کلید داران کعبه اند ببرند و ندا کنند که ایشان دزدان
خانهٔ خدا اند و فرزندان قاتلان امام حسین را بکشند برای آنکه کردهٔ
پدرهای خود راضی بوده اند و هر که کار زشتی را راضی باشد خیانت

که آن کار را خود کرده است و عایشه را زنده کردانند و انتقام حضرت
فاطمه و ماریه مادر ابراهیم را از او بکشد و کسی که زکات ندهد او را کردن
بزند زمین بنور آن حضرت روشن کردد و تاریکی برطرف شود و مردم
را احتیاج بآفتاب و ماه نباشد و هر یک از شیعیان آنقدر عمر کنند
هزار پسر هر یک بوجود آید و در پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته
باشد از پشت قبر حضرت امام حسین علیه السلام نهری بسوی نجف
ریزد و در میانش پلها و آسیاها بسته شود و حضرت امام محمد باقر
علیه السلام فرمود که گویا می بینم که پیرزالی زنبیلی از گندم در سر دارد و میبرد
بنهر کربلا که آسیا کند بی آنکه کرایه بدهد و آن حضرت و عیال آن حضرت
در مسجد سهله قرار گیرد و عمارتها و مسجدها را خراب کند و چوب بستی
راست مانند چوب بستی که در زمان حضرت موسی بوده و کنگره های
مسجدها را خراب کند و شاه راه مسلمانان را شصت ذراع کرداند
و هر مسجدی که در میان راه ساخته باشند برطرف کند و هر پنجره و روزن
و ناودان و بیت الخلا که بر شارع کشوده باشند خراب کند و فلک
را خدا امر فرماید که دیر حرکت کند و هر روز برابر ده روز باشد و خانه کعبه را
خراب کند و بر اساس حضرت ابراهیم بنا کند و مسجد الحرام و مسجد
رسول صلی الله علیه و آله خراب کند و بطریقی که در زمان حضرت رسول
بوده بنا کند و مقام حضرت ابراهیم را بآنجائی که حضرت گذاشته
بود و عمر علیه اللعنه بتعصب جابجا تغیر داده برگرداند و جمیع سنتها را برپا دارد

وشیعیان

وشیعیان در آن زمان چندان مستغنی شوند که کسی کرد که فقیری بیابد
برای زکوة و تصدق نیابد و جزیه از اهل کتاب قبول نفرماید و از هیچکس بغیر
اسلام راضی نشود و بسا باشد که شخصی بر بالای سر آن حضرت ایستاده
باشد و او را امر و نهی فرماید ناگاه بفرماید که بگیرندش و پیش آورند
پس بفرماید که او را گردن بزنند بسبب امری که از ضمیرش بر آن
حضرت ظاهر شود و قرآنی که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمع
فرموده و آن اشقیا قبول نکردند ظاهر سازد و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که گویا می بینم که شیعیان ما در میان مسجد کوفه
خیمها برپا کرده اند و مردم را تعلیم قرآن تازه می نمایند و چون حضرت
والی و حاکمی بشهری از شهرها فرستد میفرماید که کتاب تو کف دست
تو است هر امری که ترا رو دهد و بر تو مشتبه شود و حکم الهی را در آن
قضیه ندانی نظر بدست خود بکن که در آنجا بقدرت الهی آنچه خواهی نوشته
است و حضرت لشکری باستنبول بفرستد چون بخلیج استنبول برسند
چیزی بر قدمهای خود بنویسند و بر روی آب راه روند چون مردم
روم آنحال از ایشان مشاهده نمایند گویند که هرگاه لشکرش بر روی
آب راه میروند خودش چون خواهد بود پس دروازه شهر را بکشایند
و ایشان داخل شوند و آنچه حضرت امر فرموده باشند بعمل آورند
و چون مردم بخدمت حضرت روند چنین سلام کنند السلام علیک
یا بقیة الله و در زمان آن حضرت در مسجد کوفه چشمه از شیر و چشمه از

روغن

وچشمهٔ از آب طهور وچشمهٔ از آب خوردن جاری باشد وچون
قایم علیه السلم در کوفه قرار گیرد ولشکری بجانب شام بفرستد که
بنی امیه را بکشند ایشان بگریزند بجانب فرنگ روند اهل فرنگ
با ایشان گویند که ما شما را بشهر خود نمیگذاریم تا نصرانی نشوید و
بدین ما در نیایید ایشان بدین نصاری در آیند وچلیپا ها بگردن
اندازند و داخل شهر فرنگ شوند چون لشکر قایم علیه السلم وارد فرنگ
شود نصاری طلب امان وصلح کنند اصحاب قایم علیه السلم فرمایند
که ما شما را امان ندهیم تا گریختگان ما را بما ندهید پس انها بگیرند
وهمه را گردن زنند وچنانچه حضرت رسول صلی الله علیه وآله بعد از نبوت
آنچه مردم در جاهلیت کرده بودند عفو فرمود وکسی را برای امور گذشته
عقاب ننمود واحکام را تازه برای ایشان جاری ساخت حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه نیز چنین خواهد بود کرد وآنچه پیش از
ظهور آن حضرت واقع شده است متوجه نخواهد شد این مختصری
بود خبر ما آل معدن رفعت وجلال وهر که بسیط کلام در این باب
خواهد بکتاب بحار الانوار رجوع نماید حدیث دوازدهم شیخ قطب الدین راوندی
وغیر او از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که حضرت
امام حسین علیه السلم پیش از شهادت اصحاب خود را خطبه فرمودند
که جدم رسول صلی الله علیه وآله روزی بمن گفتند که ای فرزند دلبند
باش که ترا ببرند بسوی عراق بزمینی که پیغمبران واوصیای ایشان

درانجا

درانجا ملاقات کرده اند وآنرا عمورا می نامند وتو در آن زمین شهید
شوی وجماعتی از اصحاب تو با تو شهید شوند که درد آهن با ایشان
نرسد پس حضرت این آیه را خواندند قلنا یا نار کونی بردا وسلاما
علی ابراهیم وفرمودند که چنانکه آتش بامر الهی بر ابراهیم سرد شد
آتش جنگ بتو واصحابت سرد شود پس حضرت امام حسین علیه السلم
فرمود که بشارت باد شما را والله که اگر ایشان ما را بکشند نزد
پیغمبر خود [illegible]یم پس بمانیم در آن عالم آنچه خدا خواهد پس اول کسی
زمین شکافته شود وبیرون آید پیش از قیامت من باشم بیرون آیم
بیرون آمدن که موافق افتد با بیرون آمدن حضرت امیر المومنین وظاهر
شدن قایم اهل بیت علیهم السلم پس فرود آیند بر من گروهی از آسمان
از جانب خداوند عالمیان که هرگز بزمین نیامده باشند پیش از آن
ونازل شوند بر من جبرئیل ومیکائیل واسرافیل ولشکری چند از ملایک
ونازل شوند محمد وعلی ومن برادرم وجمیع آنها که خدا بر ایشان منت
گذاشته است سوار شده بر اسبان ابلق از نور که هیچ مخلوقی
پیش از ما بران ها سوار نشده است پس حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله علم خود را بجنباند وبا شمشیر خود بدست قایم آل محمد بدهد پس ما بعد
از آن در زمین آنقدر بمانیم که خدا خواهد پس حق تعالی بیرون آورد
از مسجد کوفه چشمه از روغن واز آب وچشمه از شیر پس حضرت امیر
المومنین صلوات علیه بمن دهد شمشیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله را وبفرستد

مرا بمشرق و مغرب عالم و بهیچ دشمنی از دشمنان خدا نرسم
مگر آنکه با مرا الهی خون او را بریزم و هر بتی که بر روی زمین باشد
بسوزانم تا بهند برسم و جمیع شهرهای هند فتح کنم و حضرت دانیال
و حضرت یوشع هر دو زنده شوند و بنزد حضرت امیر المومنین علیه السلم
بیایند و بگویند که راست گفتند خدا و رسول در آنچه شما را وعده
داده اند پس حضرت امیر المومنین هفتاد کس با ایشان همراه کند
و بسوی بصره فرستد که لشکریان بصره را بکشند پس لشکری بجانب
شهرهای فرستد که همه را فتح کنند پس بکشم من هر جانوری حرام
گوشتی را تا آنکه بر روی زمین بغیر از طیب و حلال گوشت نباشد و بر
یهود و نصاری و سایر ملتها عرض کنم اسلام را و مجبر گردانم ایشان را
میان مسلمان شدن و هر که مسلمان شود بر و منت گذارم و ببخشم
و هر که از اسلام کراهیت داشته باشد بحکم خدا خونش بریزم و هیچ
یک از شیعیان نباشد مگر آنکه حق تعالی ملکی نازل گرداند که دست
بر رویش بمالد و غبار از رویش پاک کند و زنان و منزلش را در بهشت باو
بنماید و بر روی زمین کور و مبتلا نماند مگر آنکه دردهاشان ببرکت ما اهل
بیت زایل گردد و خدای عز برکت خود را از آسمان بزمین فرستد تا آنکه
هر درختی آنقدر بار بردارد که شاخهایش بشکند و شما شیعیان میوه زمستان
در تابستان بخورید و میوه تابستان در زمستان بخورید چنانچه حق تعالی
میفرماید که ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء

والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون یعنی اگر اهل شهرها
ایمان بیاورند و پرهیزکار شوند هر آینه بگشاییم بر ایشان برکتها از آسمان
و زمین و لکن تکذیب پیغمبران کردند پس ایشان را گرفتیم و عذاب کردیم
بگروه های بد ایشان پس فرمود که بدرستی که الله تعالی بخشد در آن ز
مان بشیعیان کرامتی که بر ایشان در زمین هیچ چیز مخفی نماند تا آنکه هر
شخصی خبر و اهل خانه خود را از ایشان صادر شود و در احادیث معتبره
وارد شده است که اول کسی که در رجعت زنده و برگردد حضرت امام حسین
علیه السلم باشد و آنقدر در زمین پادشاهی کند که موی ابروهایش بر
روی چشم مبارکش بیفتد و در روایات دیگر وارد شده است که در
تفسیر این آیه کریمه ثم رددنا لکم الکرة علیهم که حضرت امام حسین علیه السلم والصلوة
بیرون آید با هفتاد کس از اصحابش که با او شهید شده اند و کلاه خود
های طلاکار بر سر داشته باشند و در روایات دیگر هفتاد پیغمبر با او بیرون
آیند چنانچه با حضرت موسی بودند و همه ایشان بمردم برسانند که این
حسین ابن علی است که خروج کرده است تا آنکه مردم باو شک نکنند و بدانند
که دجال و شیطان نیست و در آن وقت حضرت صاحب الامر علیه السلام
در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین علیه السلم
در دلهای مومنان قرار گیرد حضرت قایم علیه السلم از دنیا رحلت نماید
حضرت امام حسین علیه السلم او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و نماز کند و در
لحد گذارد زیرا که امام را بغیر از امام دیگری غسل نمیدهد و نماز نمیکند بر او

روایات دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین علیه السلم بعد از حضرت صاحب
الامر علیه السلم سیصد و نه سال پادشاهی جمیع روی زمین خواهد کرد
پس چون مدت آن حضرت تمام شود و در اخبار بسیار از حضرت
ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلم منقولست که برید عجلی از آن
حضرت پرسید که اسمعیل که خدا در قرآن مجید او را بصادق الوعد وصف
نموده آیا اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمودند که نه بلکه اسمعیل فرزند
حزقیل است حق تعالی او را بر جماعتی مبعوث گردانید پس او را تکذیب
کردند و پوست سر و رویش را کندند آنگاه خدا بر ایشان غضب کرد و سطا
طائیل ملک عذاب را فرستاد تا بنزد آن پیغمبر عالی مقدار آمد و گفت
خدا مرا فرستاده است که اگر خواهی قوم ترا بانواع عذاب معذب گردانم
اسمعیل گفت که مرا بر عذاب ایشان حاجت نیست خدا وحی کرد پس چه حاجت
داری حاجت خود را عرض کن حضرت اسمعیل گفت که پروردگارا تو پیمان
از ما پیغمبران گرفتی برای خود به پروردگاری و برای محمد صلی الله علیه و آله
به پیغمبری و برای اوصیای او بولایت و امامت و خبر دادی خلق را
بآنچه ستمکاران آن امت با حسین بن علی جگر گوشهٔ آن پیغمبر و بعد او
خواهند کرد و وعده داده حسین را که او را بدنیا برگردانی تا خود انتقام کشد
از هر که بر او ستم کرده و او را شهید کرده پس حاجت من در درگاه تو آنست
ای پروردگار من که مرا برگردانی بدنیا تا خود انتقام از قوم خود بکشم پس
خدا حاجت او را برآورده و حضرت اسمعیل با حضرت امام حسین علیه السلم در

رجعت بدنیا برخواهد گشت و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین
با هفتاد و پنج هزار کس از مرده گان در رجعت برخواهد گشت حدیث سیزدهم
شیخ حسن بن محمد بن جمهور عمی در کتاب واحده روایت کرده است از
عاصم بن حمید که حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روزی در خطبهٔ خود فرمودند بدرستی که حق سبحانه و تعالی یگانه فردی همتاست
و در یگانگی خود منفرد است و در اول آفرینش بکلمه تکلم نمود پس آن کلمه نوری
شد و از آن نور جناب مقدس نبوی محمد و من و ذریت مرا خلق نمود پس
تکلم بکلمهٔ دیگر نمود و آنرا روحی گردانید و در آن نور ساکن کرد و آن نور را
با آن روح در بدنهای ما اهل بیت جا داد پس مائیم روح برگزیده خدا و مائیم
کلمات تامات الهی و خدا بما حجت خود را بر خلق تمام کرده است پس همیشه
در نور سبز بودیم در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه نه شب بود و نه روز و هیچ صاحب
حیاتی در عالم نبود ما خدا را عبادت میکردیم و تقدیس و تسبیح او میگفتیم و این حال
پیش از آن بود که خدا خلایق را بیافرید پس خدا عهد و پیمان گرفت از ارواح
جمیع پیغمبران که ایمان بما بیاورند و ما را یاری کنند و اینست معنی آن آیه
کریمه و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول
مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه و معنای ظاهر لفظش آنست که یاد آور وقتی
را که گرفت خدا عهد و پیمان از پیغمبرانش که هرگاه بشما بدهم از کتاب و حکمت پس
بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق نماید آنچه را با شماست از دین و کتاب هر آینه
ایمان باو بیاورید و هر آینه البته او را یاری کنید حضرت امیر فرمود که یعنی

بیان بجا آورید و او وصی او را یاری کنید و زود باشد که همگی وصی پیغمبر را
یاری نمایید و بدرستی که خدا پیمان مرا با پیمان پیغمبر گرفت که یکدیگر
را یاری کنیم و بتحقیق که من یاری آن حضرت کردم و در برابرش
جهاد کردم و دشمنانش را کشتم و وفا کردم بعهدی که خدا از من گرفته
بود بیاری پیغمبران و رسولان خدا هنوز مرا یاری نکرده اند زیرا که
پیش از امامت من از دنیا رفته بودند و بعد ازین مرا یاری و نصرت
خواهند داد و در آنوقت مابین مشرق تا مغرب عالم همه از من خواهد بود
و خدا همه پیغمبران را از آدم تا محمد صلی الله علیه و آله زنده خواهد کرد و در پیش
روی من جهاد خواهند کرد و شمشیر بر سر کافران زنده و کافران مرده
خواهند که خدا ایشان را زنده خواهد گردانید در برابر من زهی عجب و چگونه
تعجب نکنم از مرده هایی که خدا ایشان را زنده کند و همه صدا بلند کرده باشند
و فوج فوج آیند و گویند لبیک لبیک یا داعی الله یعنی اجابت کردیم و بخدمت
تو ایستادیم ای خواننده مردم از جانب خدا و در میان کوچها و بازار
های کوفه در آیند و شمشیرها بر دوش گذاشته و زنند بر سر کافران
و جباران و ظالمان اولین و آخرین تا خدا بعمل آورد آن وعده را
که باهل بیت رسالت داده و در آن آیه کریمه که وعد الله الذین آمنوا
منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم
ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی
لا یشرکون بی شیئا یعنی وعده داده است خدا آن جماعتی را که ایمان

آورده اند

آورده اند از شما و اعمال شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه و جانشین
خود گرداند در زمین چنانکه خلیفه کرد جمعی از نیکان پیش از ایشان بودند
و ممکن و ثابت گرداند برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است
برای ایشان و خوف و ترس ایشان را بدل کند بایمنی که عبادت
من بکنند و هیچگونه شرک بمن نیاورند حضرت فرمود که یعنی عبادت
من کنند بایمنی و از احدی از بندگان من نترسند و تقیه نزد ایشان نباشد
بدرستی که مراست برگشتن بعد از برگشتن و زنده شدن بعد از زنده شدن
هست و من صاحب رجعتها و برگشتن های بسیار دارم صاحب صولتها و انتقام
های بیشمارم و صاحب دولتهای عجیبم منم حصار آهن منم بنده خدا و برادر رسول
خدا منم امین خدا و خزینه دار علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و صراط خدا
و میزان خدا منم کلمه و منم اسماء حسنی الهی و منم امثال علیا و منم آیات کبری
و منم صاحب بهشت و دوزخ که اهل بهشت را در بهشت ساکن گردانم و اهل
جهنم را بجهنم رسانم و با منست تزویج اهل بهشت و بسوی منست بازگشت خلق
در قیامت و حساب ایشان و منم موذن در اعراف و منم که در پیش
چشمه آفتاب ظاهر شوم در آخر الزمان و منم دابة الارض که خدا در قرآن
فرموده و در آخر الزمان ظاهر شوم و عصای موسی و انگشتر سلیمان را
بر پیشانی مومن و کافر گذارم که نقش شود و مومن حقا و کافر حقا و منم
پادشاه مومنان و پیشوای متقیان و زبان سخن گویان و اوصیای
خاتم پیغمبران و وارث ایشان و خلیفه پروردگار عالمیان و منم آنکسی که خدا

بمن داده است علم مرگهای مردم و بلاهای ایشان را و علم حکم میان
خلایق را و منم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابر و رعد و برق و تاریکی
و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و آفتاب و ماه و ستارگان را ای گروه
مردم بپرسید از من آنچه خواهید و بروایات دیگر از حضرت جعفر صادق
علیه السلام منقولست که چون شیطان گفت که مرا مهلت ده تا روزی که
مردم   شوند حق تعالی اجابت او نمود و فرمود که ترا مهلت داده
کانی تا روز وقت معلوم و چون آن شود شیطان ظاهر شود با جمیع
لشکرش و متابعانش از آن روز که خدا آدم را خلق کرده است
تا روز وقت معلوم و در این آخر رجعتهای حضرت امیرالمؤمنین است راوی
گفت که مگر آن حضرت را چندین رجعت فرمود که بلی آن حضرت را رجعتهاست
و برگشتنهای هر امامی که در قرنی و زمانی بوده است برمیگردد و باو
برمیگردند نیکوکارانی و بدکارانی که در زمان او بوده است تا خدا
مؤمنان را بر کافران استیلا دهد که انتقام خود بکشند و چون روز وقت
معلوم شود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم برگردد با اصحابش و شیطان
بیاید با اصحابش با یکدیگر ملاقات کنند در کنار شط فرات در محلی
که او را روحا میگویند نزدیک بکوفه پس جنگی بکنند که هرگز چنین جنگی
نشده باشد از اول دنیا تا آخر دنیا و گویا می بینم اصحاب امیرالمؤمنین
را که شکست خورده اند و صد قدم از پشت برگردند و گویا می بینم که پاهای
بعضی در آب فرات شود پس در آن حال خداوند جبار ابری بفرستد

کمیان

که میان آن پر از ملایک باشند و حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله در
پیش برآید و حربه از نور در دست داشته باشد و چون نظر شیطان
بر آن حضرت افتد از   برگردد پس اصحابش باو گویند که کجا میروی
الحال که ظفر برایشان یافته شیطان گوید که من می بینم چیزی که شما نه
می بینید من میترسم از عقاب پروردگار عالمیان پس حضرت
رسول الله سری نیزه در میان دو کتفش بزند که او و جمیع اصحابش
همه بآن یک ضربت هلاک شوند پس بعد از آن عبادت خالص در زمین
کرده شود و شرک و کفر از زمین برطرف شود و حضرت امیرالمؤمنین ع
چهل و چهار هزار سال در زمین پادشاهی کند و از هر شیعه هزار پسر
از صلب او بهم رسد هر سال یک پسر و در آن وقت دو باغ سبز که
خدا در سوره الرحمن فرموده است مدهامتان نزد مسجد کوفه و حوالی کوفه بهم
رسد و چندان وسعت داشته باشد که خدا خواهد و احادیث معتبره بسیار
وارد شده است در تفسیر این آیه کریمه ولئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون
که هر که هست مرگی و کشته شدنی برای او هست اگر پیش از رجعت
بمیرد در رجعت کشته خواهد شد و اگر کشته شود در رجعت خواهد مرد
و در احادیث معتبره دیگر وارد است که این آیه کریمه یوم نحشر من
کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا یعنی روزی که محشور گردانیم از هر امتی
گروهی از آنها که تکذیب میکنند به آیات ما که این آیه در باب رجعت است
زیرا که در قیامت همه را محشور میگردانند چنانچه در جای دیگر فرموده

که محشور میگردانیم ایشانرا و احدی از ایشان ترک نمیکنیم و در حدیث
دیگر منقولست که در تفسیر آن آیه کریمه فان له معیشة ضنکا که حضرت صادق
علیه السلام فرمود که این در باب ناصبیان و سنیانست که در رجعت فضله
بنی آدم خوراک ایشان خواهد بود و احادیث در باب دابة الارض
حضرت امیر المومنین است که نزدیک بقیام قیامت ظاهر خواهد شد از
طرف عامه و خاصه مستفیض است و در بعضی احادیث معراج منقولست که خداوند
عالمیان بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب فرمود که یا محمد علی در آخر وقت
که قبض روح او خواهم کرد از امامان راست دابة الارض که با مردم سخن
خواهد گفت و در بعضی اخبار معتبره وارد شده است که هر که در رجعت زندگانی
کرده است و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر علیه السلم مرویست که حضرت
امیر المومنین با حضرت امام حسین علیه السلام یک رجعت خواهند فرمود
و از جمیع بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر که با او جنگ کرده انتقام خواهد
کشید پس خدا زنده کند سی هزار کس در صفین با معاویه و اصحابش
که زنده شده است ملاقات کند در همان موضعی که در اول ملاقات
واقع شده بوده و معاویه و اصحابش را همگی بقتل رسانند پس
دیگر زنده شوند و ایشان را با فرعون و آل فرعون بدترین عذا
بها معذب گردانند پس بار دیگر حضرت امیر المومنین با حضرت پیغمبر
برگردد و جمیع پیغمبران ظاهر شوند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
علم خود را با آن حضرت بدهند و انبیا همه در زیر علم او باشند و او را

خلیفه

خلیفه گردانند در زمین و سایر امامان عاملان و نایبان آن حضرت باشند
و در اطراف عالم و خدا را مردم در زمین بدون تقیه علانیه عبادت کنند و حق
تعالی به پیغمبرش عطا فرماید چند برابر پادشاهی جمیع اهل دنیا از اول
تا آخر دنیا تا انگه بعمل آید آن وعده که در قرآن بآن حضرت فرموده که او را بر
جمیع دینها غالب گرداند و در روایات دیگر منقولست که چون نزدیک قیام قایم
آل محمد شود در ماه جمادی الآخره ده روز از ماه رجب بارانی بشود که خلایق
مثل آن ندیده باشند پس بآن باران گوشتهای مومنان و بدنهای
ایشان در قبرهاشان بر آید و گویا می بینم ایشانرا که از جانب جهینه آیند
و خاک از سرهاشان ریزد و در حدیث دیگر مرویست که چون حضرت قایم
علیه السلام بیرون آید از پشت کوفه با او بیست و هفت کس از مرده گان که زنده
شده باشند همراه باشند پانزده از قوم موسی که مردم را هدایت بحق میکردند
و بحق عدالت مینمودند و هفت نفر اصحاب یوشع بن نون وصی موسی و سلمان
فارسی و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر پس ایشان یاوران
و حاکمان او باشند در شهرها و ایضا منقولست که چون آن حضرت ظاهر شود
بقبر هر مومنی ملکی بیاید و بگوید امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی زنده گردانیم
ترا که با او ملحق شوی و اگر خواهی در نعیم پروردگار خود بمان تا روز قیامت و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون حضرت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله رجعت نماید پنجاه هزار سال [illegible] در رجعت پادشاهی کند
و حضرت امیر المومنین علیه السلم چهل چهار سال و در احادیث معتبره وارد شده است

که سوال کردند از آن حضرت از تفسیر این آیه ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی آنکسی که قرآن را بر تو واجب کرده است که ترا برگرداند بمحل بازگشت حضرت فرمود که والله که دنیا منقضی نشود تا آنکه حضرت رسول و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما هر دو بدنیا برگردند و در نجف اشرف یکدیگر را ملاقات کنند و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ابن طاوس علیه الرحمه از بعضی کتب معتبره روایت کرده است که عمر دنیا صد هزار ساله است بیست هزار مردم است و هشتاد هزار مدت ملکی آل محمد است در پادشاهی ایشان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود که گویا می بینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبه از یاقوت سرخ بر آن زده باشند مزین بانواع جواهر و حضرت امام حسین علیه السلام بر آن تخت نشسته باشد و در دور و کنار او نود هزار قبه سبز باشد و مومنان فوج فوج بدیدن آن حضرت آیند و سلام کنند و ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد که ای دوستان من هرچه خواهید از من سوال کنید که بسیار آزار کشیده اید و خواری دیده اید و مظلوم شده اید امروز روزیست که هیچ حاجت از حاجات دنیا و آخرت سوال نکنید مگر آنکه برآورم و طعام و آب ایشان از بهشت از برای ایشان آید بدانکه از جمله اجماعیات شیعه است که پیش از قیامت در زمان حضرت قایم علیه السلام جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند و نیکان برای آنکه بدولت ائمه خود دیده های ایشان روشن شود و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان

ازبرای

از برای آنکه آزار کشند و آن دولتی که میخواستند با اهل بیت برسد اضعاف آنرا از دست ایشان ببینند و نیکان از ایشان انتقام بکشند و اما سایر مردم در قبرها میمانند تا روز قیامت که محشور شوند زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و اما سایر خلق ایشان را بحال میگذارند و آیهٔ کریمه نیز دلالت بر رجعت دارد چنانچه دانستی و اکثر علمای ما دعوای اجماع بر حقیقت رجعت کرده اند مثل محمد بن بابویه در رسالهٔ اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه و همیشه میان شیعه و سنی و مخالفین در این مسئله نزاع بوده است و سنیان در این باب بر ایشان طعن میزده اند ایشان جوابهای شافی میگفته اند و کتابهای بسیار در این باب تصنیف کرده اند و شیخ نجاشی علیه الرحمه در کتاب رجال نقل کرده است که ابوحنیفه بنزد مومن الطاق که از اکابر محدثین شیعه است آمد و بسبیل تجربه گفت که تو چون برجعت اعتقاد داری پانصد درهم بمن قرض بده تا در رجعت بتو پس دهم او جواب گفت که ضامن بده که بصورت آدم برخواهی گشت بلکه بصورت میمون یا خوک برگردی و شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار قریب بدویست حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه

که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر کرا تسلی باشد
بآن کتاب رجوع کند و احادیث در باب رجعت حضرت امیر المؤمنین
و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما باعتقاد فقیر متواتر است و در
باب رجعت سایر ائمه علیهم السلام نزدیک بمتواتر و آنچه درین رساله
ایراد نمودیم برای مصنف کافیست والله یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم حدیث ۱۰ شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند معتبر از حضرت ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده است که بر مردم زمانی
خواهد آمد که غایب گردد از ایشان امام ایشان پس خوشا حال
جمعی که در آن زمان بر اعتقاد حق بولایت اهل بیت علیه السلام باقی بمانند
بدرستی که کمتر ثوابی که ایشان را باشد آنست که خداوند عالمیان
ایشان را ندا کند که ای بندگان من ایمان آوردید بسر پنهان من
و تصدیق نمودید بغیبت خلیفه من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو
از جانب من بدرستی که شما بندگان و کنیزان منید بحق و براستی از شما
قبول مینمایم و پس از شما عفو میکنم و پس شما را می آمرزم و پس
بسبب شما باران میفرستم بر بندگان و دفع میکنم بلاها را از ایشان
و اگر نه شما می بودید هر آینه عذاب خود را بر ایشان میفرستادم
راوی گوید که عرض کردم یا ابن رسول الله کدام عمل است که در آن
زمان بهترین اعمالست فرمود که زبان را نگاه داشتن و ملازم خانه
بودن و بروایت دیگر نقل کرده است از زرارة بن اعین که گفت شنیدم

از حضرت

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که قایم آل محمد علیه السلام
غیبتی خواهد بود پیش از قیام او گفتم چرا فرمود که از
ترس کشتن پس فرمود که ای زراره اوست که مؤمنان انتظار
ظهور او میکشند و اوست که مردم شک در ولادت او خواهند کرد و بعضی خواهند
گفت که هنوز در شکم مادر است و متولد نشده است و بعضی گویند که او غایبست
و بعضی گویند که هنوز بهم نرسیده است و بعضی گویند که پیش از وفات
پدرش بدو سال متولد شده است و حق تعالی بغیبت آن حضرت
شیعیان را امتحان فرموده است و در آن وقت شک خواهند کرد
اصحاب بطالت و ضلالت زراره گفت که فدای تو شوم اگر آن زمان را
دریابم در آن زمان چه کار بکنم فرمود که اگر آن زمان را دریابی بدین دعا
مداومت نما اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک
اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی و در حدیث
دیگر از حضرت علی بن حسین علیه السلام منقولست که آن حضرت فرمود که ممتد
و دراز خواهد شد غیبت امام دوازدهم از اوصیای رسول خدا صلی الله
علیه و آله بدرستی که اهل زمان غیبت آن حضرت که قایل بامامت او باشند
و انتظار ظهور او کشند بهترین اهل هر زمانی خواهند بود زیرا که حق تعالی
بایشان عطا فرموده است از عقول و افهام و معرفت و شناسای
آنقدر که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و ایشان را
در آن زمان ثواب جماعتی باشد که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله

در پیش روی آن حضرت با دشمنان او جهاد میکردند شمشیرها
حاجبان اخلاص بحقیقت و ایشانند شیعیان ما براستی و ایشانند
خوانندگان مردم بدین خدا در پنهان و آشکار فرمود که انتظار فرج کشیدن
بهترین فرجهاست و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که اعتقاد
بامامت صاحب الامر صلوات الله علیه داشته و انتظار فرج آن حضرت
کشد بمنزلهٔ کسیست که در زیر علم آن حضرت باشد بلکه بمنزلهٔ کسیست که در خون
خود دست و پا زند در جهاد فی سبیل الله و در روایت معتبر از حضرت صادق
علیه السلم منقولست که زود باشد که شما را شبهه پیش آید و امام شما غایب
باشد و نجات نیابد در آن زمان مگر کسی که دعای غریق را بخواند و آن
این دعاست یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک
و سید بزرگوار علی بن طاوس رضی الله عنه در کتاب مصباح الزائر روایت
کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست هر که این دعا را
چهل صباح بخواند از یاوران و انصار قائم آل محمد علیه السلم باشد
و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدا او را زنده گرداند در زمان آن
حضرت و از قبر بیرون آورد و یاری آن حضرت بکند و حق تعالی بعدد کلمه
ازین دعا هزار حسنه باو عطا فرماید و هزار گناه از نامهٔ اعمال او محو
نماید و دعا اینست اللهم رب النور العظیم و رب الکرسی الرفیع و رب البحر المسجور
و منزل التوریة والانجیل والزبور و رب الظل والحرور و منزل القرآن
العظیم و رب الملائکة المقربین والانبیاء والمرسلین اللهم انی اسئلک بوجهک

الکریم

الکریم و بنور وجهک المنیر و ملکک القدیم یا حی یا قیوم اسئلک باسمک الذی اشرقت
به السموات والارضون یا حی قبل کل حی یا حی لا اله الا انت اللهم بلغ مولانا
الامام الهادی المهدی القائم بامرک صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین
عن المؤمنین والمؤمنات فی مشارق الارض و مغاربها سهلها و جبلها و برها
و بحرها و عنی و عن والدی من الصلوات زنة عرش الله و مداد کلماته و ما احصاه
علمه و احاط به کتابه اللهم انی اجدد له فی صبیحة یومی هذا و ما عشت فی ایامی عهدا
و عقدا و بیعة له فی عنقی لا احول عنها و لا ازول ابدا اللهم اجعلنی من انصاره و اعوانه
والذابین عنه والمسارعین الیه فی قضاء حوائجه والمحامین عنه والسابقین الی
ارادته والمستشهدین بین یدیه اللهم ان حال بینی و بینه الموت الذی جعلته علی
عبادک حتما فاخرجنی من قبری مؤتزرا کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی ملبیا دعوة
الداعی فی الحاضر والبادی اللهم ارنی الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة واکحل ناظری
بنظرة منی الیه و عجل فرجه و سهل مخرجه و اوسع منهجه و اسلک بی محجته فانفذ امره و اشدد ازره
واعمر اللهم به بلادک و احی به عبادک فانک قلت و قولک الحق ظهر الفساد فی البر والبحر بما
کسبت ایدی الناس فاظهر اللهم لنا ولیک و ابن بنت نبیک المسمی باسم رسولک
حتی لا یظفر بشیء من الباطل الا مزقه و یحق الحق و یحققه واجعله اللهم مفزعا لمظلوم
عبادک و ناصرا لمن لا یجد له ناصرا غیرک و مجددا لما عطل من احکام کتابک و مشیدا
لما ورد من اعلام دینک و سنن نبیک صلی الله علیه و آله واجعله ممن حصنته من
بأس المعتدین اللهم و سر نبیک محمدا صلی الله علیه و آله برؤیته و من تبعه علی
دعوته وارحم استکانتنا بعده اللهم اکشف هذه الغمة عن الامة بحضوره و عجل لنا ظهوره انهم

یروند بعید او نزاه قریبا برحمتک یا ارحم الراحمین پس دست بر دامان رأفت
خود سه مرتبه بیزن و سه مرتبه بگوی العجل العجل العجل یا مولای صاحب الزمان
باتمام رسید هذه الرساله الکثیر الفایده من تصنیفات حضرت آخوندی محمد
باقر مشهور بمجلسی حفظه الله تعالی بتاریخ
۹ شهر صفر ۱۰۹۱

این کتاب تحفهٔ عباسی آخوند ملا محمد باقر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطاهرین المعصومین
ای عزیز من بدان و آگاه باش که دنیا موضع راحت و محل فراغت
نیست بلکه دنیا مزرعهٔ آخرت است و بر ظاهر است که مزرعه جای آفات
و مقام استراحت نمیباشد و یقین که اگر غافلی در مزرعهٔ دنیا دست
از کشت و زرع کشیده بلهو و لعب و عیش و طرب مشغول شود و هنگام
رفع محصول بیحاصل و تهی دست بماند بر اوقات گذشته حسرتها
خورد و پشیمانیها کشد پس ای بندهٔ خدا باید که در فضای دنیا که
مزرعهٔ آخرتست چشمی بمالی و از خواب غفلت خود را بیدار نمایی
و بلهو و لعب و عیش و طرب مشغول نگردی و کمر سعی در میان جان
بسته از معرفت و طاعت تخمی بکاری و خود را در سرای عقبی مفلس و تهی
دست نگذاری قطعه بخوف و خشیه بیا کن زمین دل را تخم در آن زمین مهر
خدا تخم تا توان میکار بکن ز چشمهٔ اخلاص آبیاری آن که تا بروز

خود را حاصلت بود بسیار رباعی یا رب تو زفضل خود جوابم برسان در مفلسی چون ما
حسابم برسان در بادیهٔ طول عمل حیرانم یا رب ز فریب این سرابم برسان
بدانکه معرفت اصول دین بمرتبه ایست که از همه طاعتها و عبادتها
بالاتر است بلکه بی معرفت طاعت و عبادت بی فایده است چه اگر
معرفت پایهٔ عمارت دین است و بر ظاهر است که تا پایه درست و محکم نگردد
عمارت را فایده نخواهد بود و چون رسالهایی که در بیان معرفت
نوشته اند مشکل و دشوار فهم بود بنابرین بتوفیق الله تعالی محمد باقر این
رساله را ترتیب داده و آنرا بعبارات ظاهره و دلایل واضحه بیانات
که از انبیا و ائمه علیهم السلام منقولست مشتمل ساخت تا خاص و عام از فوایدش
بهره مند توانند شد و آنرا بتحفهٔ عباسی موسوم گردانید امید که از آن
شهنشاه صاحب قران فخر سلاطین زمان آب یاری لطف و مرحمتش
پیوسته گلزار دین سرسبز و سیراب بوده باشد و چون بعد از معرفت
اصول دین نماز فریضه از همه طاعتها و عبادتها افضل است نماز را در
این رساله ذکر کرد صورت نماز بر وجهی که از امام مغارب و مشارق
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست ختم نمود و الله المستعان فصل اگر
پرسند که اصول دین چند است بگو پنج است توحید عدل نبوت امامت
معاد و اگر گویند که توحید چیست بگو که توحید اعتقاد کردنست بآنکه زمین
و آسمان و آنچه در زمین و آسمان است صنع پروردگاریست که عالم و دانا
و حی و سمیع و بصیر و مرید و کاره است و ازلی و ابدیست یعنی همیشه بوده

وهمیشه خواهد بود ونیستی بر ذاتش روا نیست شریک ندارد و او را مثل
و مانند نیست اگر گویند معنی علم پروردگار چیست بگو که معنیش اینست که حق تعالی
بی آنکه احتیاج بذهنی و آلتی و کسبی داشته باشد هیچ چیز بذات
مقدس او هرگز پوشیده و پنهان نبوده و همه چیز را چنانچه هست همیشه
میداند اگر گویند معنی قادر چیست بگو که قادر کسی را میگویند که کردن و نکردن
از وی صحیح باشد یعنی عاجز بکردن و نکردن چیزی نباشد پس
واجبست اعتقاد کردن که پروردگار ما قادر است باین معنی که عاجز
کردن و نکردن چیزی نیست و اینکه جماعتی گفته اند که آنچه پروردگار دانسته
که خیر است آنرا بجا می آورد و نمیتواند که بجا نیاورد و آنچه دانسته که شر است
ترک آن میکند و نمیتواند که آنرا بجا آورد بغایت ضعیف و باطلست زیرا که
عجز پروردگار لازم می آید و شک نیست که عاجز شایسته پروردگاری
نیست و قول باطل این جماعت بر خلاف کلام حق تعالی و رسول و ائمه
هدی است زیرا که حق تعالی در کلام مجید فرموده که ان الله علی کل شیء قدیر
یعنی بدرستی که خدای بر همه چیز قادر است و این معنی در کلام حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام متواتر است پس باید اعتقاد
نمود که هرچه پروردگار دانسته که خیر و صواب است البته آنرا بجا می آورد
با آنکه قادر است که آنرا بجا نیاورد و هرچه دانسته که شر و ناصواب است البته
آنرا ترک مینماید با آنکه قادر است که آنرا بجا آورد اگر گویند معنی حی چیست
بگو که حی کسی را میگویند که حکم و قدرت بر وی محال نباشد پس هرگاه

الله تعالی عالم و قادر باشد حی خواهد بود اگر گویند الله تعالی بچه معنی سمیع و بصیر است
بگو که الله تعالی سمیع و بصیر است باین معنی که این نوع معرفتی که مردم را بواسطه
سمع و بصر بمسموعات و مبصرات بهم میرسد پروردگار را آن نوع معرفت
بمسموعات و مبصرات بیواسطه سمع و بصر میباشد اگر گویند معنی اراده و کراهت حق
چیست و میان اراده و کراهت خالق و مخلوق چه فرقست بگو که مخلوق هرگاه
علم بمصلحت و منفعت فعلی بهم رساند او را میلی و رغبتی بدان فعل بهم میرسد و بعد از
حصول میل و رغبت قصد کردن آن فعل مینماید و آن میل و رغبت او را
مشیت میخوانند و قصد کردن فعل را اراده مینامند و چون علم بمفسده و ضرر
چیزی بهم رساند از آن چیز نفرت مینماید و قصد ترکش میکند و آن نفرت
و قصد ترک را کراهت میخوانند این معنی مشیت و اراده و کراهت مخلوقست
و اما مشیت و اراده پروردگار نه اینچنین است بلکه پروردگار هرچه
علم بمصلحتش دارد آنرا میکند بی آنکه او را میل و رغبتی بهم رسد و بی آنکه
قصد فعل کند و هرچه علم بمفسدتش دارد آنرا ترک مینماید بی آنکه او را
نفرتی بهم رسد زیرا که میل و رغبت و نفرت از لوازم محتاجان و ناقصانست
و چون ممکن نیست که این معانی عارض ذات واجب شود بنابرین
متکلمین شیعه گفته اند که اراده خالق عین علم بمصلحت است و کراهتش عین
علم بمفسده است و اما آنچه از بعضی احادیث اهل بیت علیهم السلام مستفاد میشود
اینست که اراده اش در افعال بنده عین امر بطاعات است و کراهتش عین
نهی از معاصیست اگر گویند دلیل بر وجود خالق حی عالم قادر سمیع بصیر چیست

پسند

کاره چیست بگو که دلیل برین حکمتها نظم و نسق زمین و آسمانها نیست یقین که هر که
چشمی بگشاید بنظم و نسق و حکمتهای زمین و آسمان را مشاهده نماید او را
علم یقین بوجود پروردگار عالم قادر سمیع بصیر مرید کاره بهم میرسد و چگونه از
مشاهده این آثار علم بوجود پروردگار دانای و توانا حی سمیع بصیر مرید کاره
حاصل نشود با آنکه اگر خانه را ببینیم که دیوار و سقفش درست ترتیب یافته و در و
پنجره در موضعی که می باید ساخته گشته ما را علم قوم بهم میرسد که آن را استاد
حی دانا و صاحب قدرت و اراده و کراهیت ساخته و خود بخود نیافته بلکه اگر
صورتی را بر دیواری ببینیم که درست کشیده شده و جمیع اعضا از چشم و گوش
و دست و پا چنانچه می باید در آن ترتیب یافته ما را علم یقین بهم میرسد که او را
مصوری کشیده که دانا و صاحب قدرت و اراده و کراهیت بوده بخود بهم نرسیده
پس هرگاه که صورت بی جان بی نطق و بیان بی تدبیر مصور دانای
قادر حی مرید کاره نتواند بود پس چون میشود که زمین و آسمان و انواع
ستارگان و انسان معنی شناس سخن دان و انواع جانوران
و اقسام کشتیها و زرعها و میوه ها و گلهای بی تدبیر پروردگار دانای
توانا بوده باشد ای طالب معرفت چرا حیرانی بیهوده اشارات و شفا
میخوانی رو سوی گلستان و بده گوش خود هر دم بشنو از لب گل برهانی
در معرفت خدا چرا کج بینی وز گلشن فکر گل چرا کم چینی بر دفتر گل اگر نظر ما
کردی در هر ورقش هزار برهان بینی ای طالب معرفت بگلزار گذر بر دفتر
گل دمی بینداز نظر چشمی بگشا و می ز خویش نگر و بدانکه دلیل که مذکور شد

بغایة

بغایت واضح است و انبیا و ائمه علیهم السلام باین دلیل است راه راست
مینمودند و تعلیم خداشناسی می نموده اند و حکایتی نقل شده که مضمونش
اینست که جماعتی از زندیقان در پیش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
حاضر بودند آن حضرت پرسید که میتواند بود که کشتی پربار در میان دریا بی
کشتیبان درست برود زندیقان همه گفتند که این محال عقلست نمیتواند بود
که کشتی در دریا بی کشتیبان درست برود پس حضرت امام علیه السلام فرمودند که
سبحان الله هرگاه که کشتی بی کشتیبان در دریا درست نتواند رفت پس چگونه
در عقل روا است که گردش آسمان و ستارگان و نظام افلاک بی عالم خالقی
بی مدبر و حافظ بوده باشد زندیقان این کلام را چون از آن حضرت
شنیدند گفتند که درست است و فی الحال مسلمان شدند و بدانکه پروردگار
در آیات بسیار ذکر این دلیل نموده و از آن جمله در سوره بقره فرموده که ان
فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و الفلک التی تجری فی
البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها
و بث فیها من کل دابة و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء و الارض
لآیات لقوم یعقلون و حاصل معنیش اینست که بدرستی که در خلق آسمانها و زمین
و اختلاف شب و روز و کشتیها که در دریا روان میشوند و آبی که الله تعالی
آنرا از آسمان میفرستد و زمین مرده را بدان زنده میسازد و انواع
حیوانات که ایشان را در زمین پراگنده ساخته و تغیر بادها و ابری که مسخر است
در میان آسمان و زمین دلیلها و نشانهاست از برای قومی که خرد

می فهمند یعنی جماعتی که فهمی و عقلی دارند هر یک ازین آثار از برای ایشان
دلیلست بر وجود پروردگار دانای توانای سمیع بصیر مرید کاره و ما درین
رساله بعضی از حکمتهای آسمان و زمین و اختلاف شب و روز و باقی آثار
که حضرت پروردگار درین آیه بدان اشاره فرموده ذکر مینمایم که تا سبب
زیادتی بصیرت در طریق معرفت گردد و الله المستعان **فصل** ششم از حکمتهای
آسمانها آنکه پروردگاری طناب و ریسمان آنرا خیمه وار بلند نموده
و بانوار ستارگانش مزین ساخته و همگی را بگردش در آورده و بحکمت
کامله آسمان را کبود رنگ آفریده که تا بنظاره اش چشم خیره نشود و ستاره
گانرا برنگهای مختلف خلق نموده و آفتاب را خاصیت گرمی داده و ماه را
خنکی بخشیده و از سیر آفتاب در دوازده برج چهار فصل ترتیب داده سیر آفتاب
در برج حمل و ثور و جوزا بهار است و در برج سرطان و اسد و سنبله تابستان
است و در برج میزان و عقرب و قوس پاییز است و در برج جدی و دلو
و حوت زمستان است اگر گوی فایده این چهار فصل چیست بگو که فایده هر یک
ازین چهار فصل آنکه در فصل زمستان که سرد و تر است دانه و جو و زرعها
و گیاها و گلها و میوه ها در باطن زمین و درختان آب برق و باران
و حرارتی که در باطن زمین و درختان از سردی هوا بهم میرسد ترتیب
یابد چنانکه نطفه در شکم مادر بخون حیض ترتیب می یابد و در فصل بهار که گرم
و تر است و موسم اعتدال هواست زمین و درختان وضع حمل نموده
و انواع زرعها و گیاها و گلها و میوه ها بهم میرسد و بفرمان پروردگار

وباد و ماه

و باد و ماه و خورشید اطفال نبات را تربیت نموده بحد کمال رسند و
فایده زرعها و میوه ها و گلها و گیاها از برای عالمیان بسیار است
انشاء الله بعضی از فایده ها را ذکر خواهم نمود و فایده تابستان میوه
های صلب پخته گردد و غلها مثل گندم و جو و غیر آن بکمال رسند و خشک
شوند فایده دیگر آنکه رطوبتها که در زمستان و بهار در بدن انسان
و حیوان جمع شده بحرارت تابستان بتحلیل رود تا باعث مرضها و علتها
نشود و فایده پاییز آنکه هوا اندک اندک در آن خشک شود و نگذارد
که بسیاری حرارت میوه ها را ضایع سازد و فایده دیگر آنکه اگر پاییز
نباشد و زمستان متصل به تابستان باشد میوه ها ناچیده بمانند
و غلها در صحراها ضایع شوند و چون انسان و حیوان از حرارت تابستان
داخل زمستان شوند مرضها و دردهای عظیم بهم رسد مانند کسی که
از گرما یکبار بموضع سردی رود و دیگر از حکمتهای گردش آفتاب و ماه
در دوازده برج آنست که ماه و سال بهم رسد تا مردمان مقدار زمانهای
گذشته را بدانند و حساب عمر خویش و معاملات را نگاه دارند و از
حکمتهای سیر آفتاب آنکه هر روز او را مشرق و مغربی دیگر است و ازین
جهت و روز زیاد و کم میشوند و بدانکه در آخر قوس روز نه ساعت است
و شب پانزده ساعت و در اول جدی که اول زمستان است هر روز
یک درجه بر روز می افزاید تا آنکه در آخر حوت شب و روز برابر شوند و باز در
حمل روز زیاده میشود تا آنکه تا آخر جوزا که آخر بهار است روز پانزده ساعت

میشود و شب نه ساعت و در اول سرطان روز شروع در نقصان میکند
تا آنکه در آخر سنبله که آخر تابستان است شب و روز برابر میشود و پروردگار
بحکمت کامله خود در اکثر بلاد معموره شب و روز را از پانزده ساعت
وکمتر از نه ساعت نگردانیده تا آنکه زیادتی گرما و سرما باعث فساد مزاج
انسان و حیوان و نبات نشود و از حکمتها و عجایب آسمانها آنکه بعضی
از کواکب سیر بجانب مغرب میبرد پس آن ستاره ها را دو حرکت یکی حرکت
بجانب مشرق و یکی حرکت بجانب مغرب مانند موری که در سنگ آسیا
بجانب چپ رود و سنگ آسیا بجانب راست حرکت دهد و او را راست برده
بسیاری از ستارهگان از مرکز خود حرکت مینمایند اگر فایده آنکه
بسیاری از ستارهگان ثابتند و از مرکز خود نقل نمی نمایند حکمت
بگو که اگر همه ستارهگان حرکت مینمودند و از مرکز خود انتقال میکردند منازل
و بروج و کواکب از یکدیگر ممتاز نمیشدند اگر چه گفت که بعضی از ستارهگان
همیشه در شب نمودارند مثل جدی و فرقدین و بنات النعش بگو که این ستاره
گان دلیلند از برای مسافران بر و بحر و راه داران و طالبان سمت
قبله اگر گوید بعضی کواکب در همه سال نمودار نیستند بلکه در بعضی از سال
نمودارند و در بعضی از سال غایبند مثل ثریا و جوزا و شعرا و سهیل
بگو که طالع هر یک ازین ستاره ها نشانه و علامت چیزیست پس اگر
در همه سال ظاهر باشند نشانه و علامت نخواهد بود و از عجایب
و حکمتهای سرعت حرکت آسمانهاست و در خبر آمده که حضرت رسول

[illegible]

صلی آله

صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که وقت نماز پیشین شده جبرئیل در
جواب گفت که نه آری پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون
گفتی نه بعد از آن گفتی آری جبرئیل گفت که از آن وقت که گفتم نه تا آن ز
مان که گفتم آری آفتاب پانصد ساله راه حرکت کرد و وقت نماز پیشین
شد و دلیل بر سرعت فلک همین است که آفتاب را صد و شصت و شش برابر
زمین است یافته اند و وقت طلوع چون گوشه اش نمودار شد بعد از اندک لحظه
گوشه دیگرش نمودار میشود و این دلیل روشنیست بر کمال سرعت فلک و از
جمله حکمتهای آسمانها اختلاف حرکت است چنین یافته اند که فلک قمر در ماهی
یک دور تمام میکند و فلک آفتاب در یکسال و فلک مشتری در دوازده سال
و زحل در سی سال و دیگر از جمله حکمتهای آسمانها اختلاف رنگ کواکب است
عطارد بر زردی میزند و زهره بسفید مایلست و مریخ سرخ رنگ است و مشتری زرد
است و زحل بتاریک مایلست پس هر که بچشم دل بعجایب و غرایب و نظم و نسق
آسمانها نگرد علم یقین بوجود پروردگار دانای توانای سمیع بصیر مدبر کاره
بهم میرساند زیرا که این نظم و نسق محال عقلست که خود بخود بهم رسد از
جاهل و عاجز سر زند **فصل** شمه از حکمتهای زمین آنکه پروردگار آنرا در نرمی
مثل آب ساخته تا آنکه قرار بر روی ممکن باشد و مثل سنگش صلب نگردانیده
تا آنکه زراعات و عمارات در آن میسر گردد و سیر و حرکت دشوار نباشد
و در زمستان بسیار سرد نشود و در تابستان بسیار گرم نگردد و روی زمین
را پهن ساخته و جانب شمال را بلند تر از جنوب گردانیده تا آنکه نهرها

جویها و کاریزها از جانب شمال بجانب جنوب روان شوند مانند
بام که یک جانبش را بلندتر از جانب دیگر میسازند تا آنکه آب باران
در آن جمع نگردد و از ناودانها فرو ریزد تبارک الله احسن الخالقین اگر
فایده کوهها که پروردگار در زمین آفریده است چیست بگو که از جمله فایدهها
آنکه در قلهاش برف بارد و اندک اندک آب شود و بروی زمین روان
گردد و در آن انواع گیاه از برای دردها و مرضها بروید و بغارها
و شکافهای آن وحوش پناه برند و در قلعههای آن آن مردمان
قرار گیرند و از شر دشمنان ایمن گردند و بسنگهای آن مردمان بنا
و عمارت نمایند و در آن انواع معادن بهم رسد مثل گچ و آهک و زرنیخ
و قلعی و آهن و مس و سرب و طلا و نقره و زبرجد و یاقوت و زمرد و الماس
و مومیای و زیبق و سنگ آهن ربا و کبریت و نفط و غیر اینها از انواع
معادن و هرکدام از اینها را از برای عالمیان فایدههای عظیم دارد
که بر اهل بصیرت پوشیده نیست اگر سنگ آهن ربا چه فایده دارد و اگر
نباشد نقصانش چیست بگو که از جمله فایدهها آنکه دلیل است بر قدرت
حضرت پروردگار زیرا که بغایت عجب است که سنگی بی شعور و بی دست و پا
آهنی را بر خود کشد و از جای بردارد و فایده دیگر آنکه بدان قطب نما
بسازند و در سفر بحر و بر آنرا هادی خود گردانند و اگر چنانچه قطب نما
نباشد کسی سفر دریا نمیتواند نمود و حکمت که آهن را با آهن ربا آب
دهند پیوسته رو بجانب قطب جنوب میکند و از جمله فایدههای آهن ربا آنکه

آنکه چون

آنکه چون سوزنی یا پیکانی در بدن کسی نشسته باشد آنرا بیرون
میکشد و گفتهاند که زن آبستن چون آنرا در دست گیرد زاییدن
بروی آسان شود اگر زیبق را چه فایده است بگو که فوایدش بسیار است
و از جمله فوایدش آنکه بدان مس را طلا میسازند و پشت آینه را بدان
ترتیب میدهند اگر زیبق نباشد در هیچ بلور و شیشه صورت نخواهد نمود
و از آن خوبا ترتیب میدهند و بدان مرضها را علاج مینمایند تبارک الله
احسن الخالقین پس هر که حکمتهای زمین را و آنچه در روست مشاهده نماید
علم یقینی بوجود پروردگار دانای توانای سمیع بصیر و مرید کاردان بهم میرساند
و هیچ او را شکی نمیماند فصل ششم از حکمتهای اختلاف شب و روز
آنکه در روشنای روز انسان و باقی حیوانات از مسکنهای خود بطلب
معاش بیرون روند و ضروریات خود را تحصیل نمایند و در شب که هنگام
خواب و استراحت است بمسکنهای خود رفته استراحت کنند تا هاضمه بر
انگیخته شود و غذا هضم شود و در بدن نفوذ نماید و اگر چنانچه همیشه روز می بود
اهل حرص آنقدر از طلب دنیا می نمودند که بدن ایشان از کار می
افتاد و بلکه اگر پیوسته روز می بود انسان و حیوان از بسیاری گرما
زندگانی نمیتوانستند نمود و درخت و گل و گیاه و انواع میوهها و زرعها
حاصل نمیشد و پروردگار برحمت خود در شب که وقت استراحت است بجای
مشعل آفتاب چراغهای ستارهگان را روشن سازد که تا عالم
بسیار تاریک نشود و اگر کسی خواهد که در شب از محلی بمحلی رود و از راه گم نشد

و راه غلط ننماید و پروردگار از رحمت خویش گاهی چراغ ماه را که
نورش از آفتاب کمتر است و از ستاره‌گان بیشتر است روشن
میسازد که تا مردمان در شب از روی ذوق شغلهای ضروری نمایند
و بعضی از کارها که در خنکی شب کردنش آسان‌تر است مثل زمین شیار
کردن و غیر آن بجای آورند و پیوسته ماه را پر نور نمیسازد که تا مردمان
بکارش عادت نکنند و خواب و استراحت که ضروری بدن است ترک
ننمایند و تا آنکه رطوبت در انسان و غیر انسان زیاده نگردد و سبب فساد
مزاج نشود زیرا که بتجربه ظاهر شده که روشنائی ماه سبب زیادتی رطوبت
و از اول ماه تا نیمه ماه روز بروز رطوبت در عالم زیاده میشود و بعد از
نیمه ماه روز بروز رطوبت تنزل مینماید تا آخر ماه پس اگر چنانچه ماه
پیوسته نورانی میبود رطوبت عالم از حد اعتدال تجاوز مینمود و تبارک الله
احسن الخالقین و از فایده‌های شب آنکه بعد از استراحت در نیمه آخر شب
با جمعیت خاطر بعبادت پروردگار مشغول شوند و بصیقل فکر مرگ زنگ
دل را که از شغلهای دنیا بهم رسیده بر دارند و دیگر از فایده‌های شب
آنکه از تاریکیش مردمان بفکر تاریکی قبر افتند و از برای آن ظلمت پر
وحشت فکر چراغی نمایند و دیگر از فایده‌های شب آنکه چون مردمان
بخواب روند و بیدار شوند بفکر مرگ و حشر و نشر افتند چرا که خوابیدن
بمنزلهٔ مردن است و بیدار شدن بمنزلهٔ زنده گردیدنست و چنانچه در روز
قیامت هر که درجاتش بلندتر است و بخدا نزدیکتر است بیشتر بیدار میشود

ودیگر

و دیگر از فایده‌های شب آنکه مردمان گاه باشد که احتیاج بکارهای
پنهان داشته باشند که در روز میسر نباشد مثل گریختن از دشمنان
و پنهان نمودن مالها از ترس دزدان و غیر آن در تاریکی
شب آنرا بجای آورند پس هر که او را اندک فهمی و عقلی بوده باشد
و در حکمتهای اختلاف شب و روز فکر نماید در وجود پروردگار دانای
توانا سمیع بصیر مرید کار او را شکی نماند **فصل** شمه از حکمتهای و عجایب
کشتیها که بر روی دریا روان میشوند و از شمال بجنوب و از جنوب
بشمال میروند آنکه پروردگار بحکمت کاملهٔ خود اسباب کشتی را همگی
از چوب و آهن و غیر آن مهیا ساخته و انسان را تعلیم کشتی سازی
و کشتیبانی نموده و دریا و باد را آفریده و باد را امر نموده که کشتی را
بر روی دریا براند و راههای دور را در اندک وقتی طی نماید تا تجاری
متاعهای شمال را بجنوب برند و متاع جنوب را بشمال آرند پس اگر
دریا و باد و کشتی نمی‌بود قماشها و متاعهای جنوب در شمال و از
شمال بجنوب بغایت گران می‌بود و تبارک الله احسن الخالقین اگر
دریا را چه فایده است بگو که فوایدش بسیار است از آنجمله آنکه دریا و آنچه
در دریاست از انواع حیوانات دلیل است بر قدرت کاملهٔ پروردگار
و فایدهٔ دیگر آنکه دریا معدن مروارید و مرجان و عنبر است و فایدهٔ
اینها از برای عالمیان ظاهر است و فایدهٔ دیگر آنکه در ساحلش گیاها
و درختان خوشبوی پرمنفعت مثل عود و غیر آن بهم میرسد اگر که پروردگار

چرا آب دریا را شور آفریده بگو که اگر شور نمیبود عفونیت بهم میرسید
و باعث طاعون و مرضهای عظیم میشد تبارک الله احسن الخالقین
پس هر که در حکمتها و عجایب کشتی و دریا فکر و اندیشه نماید در وجود پر
وردگار دانا و توانای سمیع بصیر مدبر کارساز او را شکی و شبهه نماند

فصل ششم از حکمتهای آبها که پروردگار از بهر مصلحت عالمیان آنرا
از آسمان نازل میسازد و زمین مرده را بدان زنده میگرداند
آنکه چون آب ماده حیات انسان و حیوان و زمین است و آ
دمی در خوردن و آشامیدن و شستن رخت و بدن و وضو و غسل
کمال احتیاج بوی دارند بنابرین پروردگار برحمت خود آنرا فرا
وان ساخته تا همه کس و همه جا از آن بهره مند توانند شد و از
حکمتهای عجیبه آبها با آنکه همه یک رنگ و یک طعم و یک خاصیت دارند
چون درختان از آن خورند و سیراب شوند با نواع میوه ها و گلها
بارور گردند و هر کدام را طعمی و بوی و رنگی و خاصیتی دیگر باشد تبا
رک الله احسن الخالقین و دیگر از حکمتهای آب وجود انواع درختانست
ششم از حکمتها و عجایب درختان آنکه چنانچه خیمه نمایند پروردگار درختارا
بطناب ریشها نصب نموده که اگر چنانچه ریشه درخت بهر جانب کشیده
نشود درخت در زمین بند نخواهد شد و باندک هوا خواهد افتاد و از عجایب
حکمتهای درختان برگ است که پروردگار آن برگهای بسیار آفریده
بعضی کوچک و بعضی بزرگ مانند بدن انسان تا آنکه غذا بهمه جای تن

برسد اگر که

برسد اگر که فایده برگ چیست و پروردگار آنرا از بهر چه آفریده بگو که
فایده برگ آنکه میوه ها را بپوشد و نگذارد که آفتاب آنرا بسوزد و سرما
آنرا ضایع سازد و باد آنرا پژمرده کند و پروردگار بحکمت کامله برگ درختان
را چنان نکرده که میوه ها را یکبارگی بپوشد که تا گاهی هوا بدان بوزد
تا متعفن نگردد و گاهی آفتاب بران بتابد تا خام و ناپخته نماند تبارک الله
احسن الخالقین نقلست که مردی در پای درختی خفته بود و بر درخت منبکیت
درین اثنا برگی از درخت بر روی وی افتاد پس آن برگ را برداشته
برو منبکیت و بر زبانش جاری شد که من الذی انبت الورق علی
الشجر یعنی کیست آنکه برگ را بر درخت رویانید ناگاه برگ دیگر از درخت
بیفتاد و بران نوشته بود که هو الذی شق علی الوجه البصر یعنی آفریننده برگ
درخت آن کیست که چشم را بر رو قرار داده و چون درخت محتاج بغذاست
و دهنی ندارد که غذا را تناول نماید از ریشه آب و لعاب خاک را میمکد چنانچه
طفل در شکم مادر از راه ناف خون حیض را جذب مینماید دیگر از حکمتهای
درختان آنکه از بیخ درختان درختهای کوچک تازه نهال میرویند
چنانچه اطفال از مادر متولد میشوند که تا درختان بزرگ را اگر آفتی رسد
یا از برای مصلحتی بریده شوند درختان کوچک بمانند و نسل درختان منقطع
نشوند دیگر از حکمتهای درختان آنکه با نواع میوه ها بارور میگردند و هر
کدام را رنگی و بوی و طعمی و خاصیت دیگر است و پروردگار بحکمت کامله
استخوانها در میوه ها آفریده که تا میوه را نگاه دارند و نگذارند که ضایع شود

وفایده دیگر آنکه چون در زمین دفن نماید سبز شود و درخت گردد و فایده
دیگر آنکه از مغزش روغن گیرند و در مرضها و علتها بکار برند و دیگر از
حکمتهای درختان آنکه پروردگار میوه های آنرا مثل خربزه و هندوانه
بزرگ نساخته که تا با افتادن شکسته و ضایع نشوند و درختان را از
گرانی نشکند از روی حکمت شجره کدو و خربزه و هندوانه را بنوعی
ساخته که بر روی زمین پهن شود و ثمره اش در آغوش زمین
پرورش یابد تبارک الله احسن الخالقین و دیگر آنکه از جمله درختان
پر منفعت انار است پروردگار دانه انار را مانند یاقوت آفریده و در
جسمی لطیف ملایم مانند پیه نشانیده چنانچه یاقوت را در نقره نشانند
و چون دانها محتاجند بغذا پروردگار از روی حکمت مانند رشته آفریده
که یک سرش متصل است بته دانه انار و سر دیگرش متصل است به انار
و از راه رشته غذا بدانهای انار میرسد و چون دانها در کمال لطافتند
پروردگار پرده را در کمال لطافت آفریده و از بهر محافظت بران دانها
پیچیده و چون دانها از غایت لطافت تاب سرما و گرما ندارد و پرور
دگار پوستی محکم بر گرد آن کشیده و چون شکل مدور از همه شکلها فراخ
تر است و از آفات دورتر است بنابرین پروردگار آنرا مدور آفریده و دیگر
از دانه و تخم و پوست آنرا خاصیتی اول درختست که پروردگار آنرا در
دنیا آفریده که آدم علیه السلم بدان انس گیرد و نخل را شباهتی تمام
بآدمی است چرا که مانند آدمی چون سرش بریده شود هلاک میگردد

وچنانچه نر و ماده می باشند همچنین نخل نیز نر و ماده می باشد و چنانچه
زاییدن در آدمی مخصوص ماده است همچنین میوه دادن در نخل
مخصوص ماده است و همچنانکه زن تا منی مرد در رحمش قرار نگیرد و فرزندان
ازوی حاصل نمیشود و همچنین نخل ماده بارور نمیشود تا آنکه از درخت نر
چیزی سفید رنگ مانند منی در رنگ و بو نگیرند و در ماده در موضع ثمره که
بمنزله رحم است نپاشند و نخل را فایده بسیار است ثمره اش را میخورند
و سرکه میکنند و دوشاب میسازند و از چوبش در و پنجره ترتیب میدهند
و بدان خانه را می پوشند و کشتی میسازند و از برگ شاخ او حصیری
بافند و سبوه و طبق و بادزن و زنبیل میسازند و جریده آنرا عصا مینمایند
و بجای هیمه آتش میسوزانند و لیف از آن بهم میرسد مانند پشم و از آن
ریسمان میسازند از برای آب از چاه کشیدن و غیر آن و از حکمتهای
خرما آنکه چون خرما طبیعتش گرم است و طبیعت اهل گرمسیر سردست بنابرین پرور
دگار آنرا مخصوص بلاد گرمسیر ساخته تبارک الله احسن الخالقین و دیگر
از حکمتهای وجود آب آنکه انواع گل و لاله و گیاه های پر فایده با رنگها
و طبعهای مختلف در کوه و دشت و بیابان سرزنند و روی زمین را سبز
و خرم گردانند اگر پرسند که فایده این همه گل و گیاه که از زمین سر میزنند چیست
بگو که از فایده ها آنکه خلقت این گلها و گیاه های مختلف از آب یک رنگ
و بو دلیل ایست روشن و واضح بر حکمت کامله و قدرت شامله پروردگار
جل جلاله و دیگر از فایده ها آنکه چون مردمان آنرا مشاهده نمایند ذوق ایشان زا

در وقوع حشر و نشر شکی نماند و دیگر از فایده ها آنکه بعضی از آنرا حیوانات
قوت خود سازند و بعضی را مرغان بدان بنای آشیان کنند
و بعضی مردمان مرضها و علتهای خود را بدان علاج نمایند زیرا که
بعضی رطب است و بعضی یابس و بعضی مسهل است و بعضی قابض و بعضی
باد شکن است و بعضی باد فزا است و هر کدام از اینها نوعی از مرضها و دردها
را علاج مینماید تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از حکمتهای وجود
آب حصول انواع کشتها و زرعهاست و شمه از حکمتهای زرع آنکه
چون یکدانه را در خاک کنند صد دانه یا بیشتر بهم رسد و ممکن بود که از
یکدانه بیشتر از یکدانه بهم نرسد پس پروردگار برحمت بینهایت خود یکدانه
را چندین دانه میکرداند تا آنکه بعضی را قوت خود سازند و بعضی را الفقیران
بی کشت و زرع دهند و بعضی را از برای تخم نگاه دارند و از زمان آدم
علیه السلم تا این زمان پروردگار برحمت خود کمی غذا را بمرتبه نرسانید
که از برای تخم چیزی باقی نماند و از حکمتهای پروردگار آنکه از برای بعضی
از دانها غلافها آفریده که تا از آفتها محفوظ بمانند مثل باقلا و عدس
و غیر آن چنانچه در رحم مادر از برای طفل مشیمه آفریده که تا بطفل آفتی نرسد
و از برای گندم و جو پوست صلبی آفریده که احتیاج بغلاف ندارند
و سرهای گندم و جو را مانند سنان نیزه آفریده که تا مرغان آنرا
بسیار تلف ننمایند و اگر گویند که باین حال می بینم که مرغان زراعتها
را ضایع میسازند بگو که مرغان را نیز نصیبی در زراعتها میباشد و مطلب از

محافظتها

محافظتها آنست که ایشان زیاده از نصیب خود تلف ننمایند
تبارک الله احسن الخالقین پس هر که فکر در حکمتهای خلقت
آب و آنچه از آب حاصل میشود از درخت و گل و گیاه و کشت و زرع
نماید او را علم بوجود پروردگار علیم توانای حکیم قادر بهم میرسد
فصل شمه از حکمتها و عجایب خلق حیوانات آنکه چون حیوانات
تدبیری و عقلی ندارند که متوجه صنعتها توانند شد و کتابت توانند کرد
بنابرین پروردگار ایشان را کف و انگشتان نداده و چون قادر
بر جامه بافتن و کفش دوختن نیستند ایشان را پوششی داده که هرگز
کهنه نمیشود و بعضی را پشم داده و بعضی را مو پوشانیده و بعضی را
کسوت پر عنایت فرموده و ایشان را کفشها پوشانیده که کهنگی ندارند
و دیگر از حکمتهای کامله آنکه چون حیوانات را انگشتان نیست که
بدان توانند خورد و آشامید بنابرین پروردگار روهای ایشان را
دراز و کشیده ساخته و دهنهای ایشان را در پایین رو کشاده
و فراخ گردانیده و گردنها را بلند آفریده که تا بآسانی توانند خورد
و آشامید و چون فیل را گردن نیست بنابرین پروردگار او را
خرطوم داده تبارک الله احسن الخالقین و پروردگار حیوانات را دو قسم
آفریده بعضی گوشت خورند و بعضی علف خوار و هر کدام را اسباب و آلات
مناسب داده و مرغان گوشت خوار را منقار و چنگها داده که بدان
صید نمایند و گوشت خورند و غیر مرغان را دندانهای تیز و پنجهای

ورخ و پنجهای مناسب صید وگوشت خوردن داده و حیوانات
علفخوار را پروردگار بعضی از برای آن آفریده که مردمان
از گوشت و شیر و پنیرش منتفع شوند و از مو و پشمش جامه بیافند و صحرا
نشینان از بهر خود خیمها بازند و بعضی را بهر سواری و بارکشیدن
و زمین شیار کردن آفریدن و پروردگار ایشان را بحکمت کامله
چنان آفریده که بچهار دست و پا براه میروند که تا بر ایشان سواری
توان نمود و بار توان کرد که چنین نبودند قابلیت سواری و بار
کشیدن نمیداشتند و از حکمت کامله بدان زین و پالان بر دوش
چارپایان محکم گردد و حیوان را دُم داده و در آن فایده‌هاست
و از جمله فایده‌ها آنکه پشه و مگسی و غیر آن از خود رانند و بر وحشش
را بپوشد و در محنت بار کشیدن از برای تسلی آن را بجنبانند تبارک الله
احسن الخالقین و دیگر پروردگار برحمت بیغایت خود چارپایان را با
کمال قوت و قدرت مسخر آن ساخته و اگر چنانچه این حیوا
نات مسخر نمی‌شدند آدمی را در سفر طعمها میرسید پیاده ناپستی رفت
و بارها بدوش میبایست کشید و از ده الف آن کار یک شتر بر
نمی آید تبارک الله احسن الله الخالقین و از عجایب و حکمتهای مرغان
آنکه پروردگار مرغ را دو بال داده که در هوا بدان پرواز کند
و دیگر انواع حکمت بکار برده و در آن قلمی محکم آفریده و دو طرف آن را
برشتهای باریک مانند حریر بافته و قلم را میان تهی آفریده که تا

سنگین

سنگین نباشد و بدنش را پر از پر ساخته که تا هوا دران داخل
شود و بآسانی پرواز نماید و سینه ایشان را مانند سینه کشتی ساخته
که تا هوا را بآسانی بشکافد چنانچه کشتی آب را می شکافد و چون
راهی که از آنجا طعام سنگدان مرغان میرود تنگ است و دیر
طعام فرو میرود و ایشان را دشمنان ترس و هراس بسیار است
بنابرین پروردگار بحکمت کامله ایشان را چینه دانی داده مانند
کیسه که تا از روی قوت خود را و فرزندان خود را در آن جمع کنند
و در آشیان بخاطر جمع آن را صرف خود و فرزندان خود نمایند تبارک الله
احسن الخالقین و از حکمت کامله اکثر مرغان تخم میگذارند و بچه را از و
بیرون می آورند و آبستن نمیشوند تا پریدن بر ایشان دشوار نباشد
و بعضی از مرغان یکهفته تخم را در بغل میگیرند و بعضی دو هفته و بعضی سه هفته
تا آنکه جوجه را از تخم بیرون آید بعد از آن به تربیتش مشغول شوند و غذا
و سبدم حاضر نمایند تا آنکه بحد پرواز رسد و پروردگار این نوع مرغان را
تخم بسیار و جوجه بسیار رسیده تا آنکه از تربیت و تحصیل قوت عاجز نشوند
و چون جوجه کبک و مرغ خانگی از تخم بیرون می آیند خود براه میروند
و تحصیل قوت خود میکنند بنابرین جوجه بسیار می آورند و از عجایب
مرغ خانگی آنکه در موسم جوجه بر آوردن مست میشود و بکوشش و خروش
در می آید و فریادهای بی تابانه میکنند و چیزی نمیخورد و خاموش
نمیشود تا آنکه تخم از برای او جمع نمایند و او را بر سر تخم بخوابانند و بعد از
چند روز که تخم را در بغل گیرد از زرده و سفیده تخمها جوجهایی برخط و خال

پرنقش ونگار وبعضی ماده پیدا میشوند وبمنقار تخم را شکسته بیرون
می آیند وبا مادر مهربان بطلب قوت مشغول میشوند ودر عجایب مخلوقات
مذکور است که چون مرغ بر سر تخم بخوابد اگر بانگ رعد شنود در جمله فاسد
شوند واز تخم مرغ نر جوجه حاصل نمیشود زیرا که جوجه از سفیده تخم حاصل
میشود وزرده غذای آن میشود وچون تخم مرغ نر زده اش کمتر است وفا بغذای
جوجه نمیکند بنابرین جوجه ازان حاصل نمیشود ودر مرغ خانگی خاصیتهاست
ازانجمله گفته اند که اگر زهره اش در چشم کشند دفع نزول آب کند واگر سنگ
دان او را بکسی دهند که بول او در فراش کند وبخورد ازوی زایل شود
تبارک الله احسن الخالقین واز حکمتهای پروردگار آنکه هر مرغی را که
ساق بلند داده منقارش را دراز آفریده که از زمین قوت خویش را
تواند چید تبارک الله احسن الخالقین واز عجایب جانوران پرنده
نغاب است وگفته اند که نغاب غراب است ونقل است که حضرت داود
علیه السلام در مناجات میگفت که یا رزاق النغاب فی عشه یعنی ای روزی
دهنده غراب در آشیانه اش نقل است که چون بچه غراب از بیضه اش
بیرون آید سفید رنگ باشد وچون غراب بچگان خود را سفید
بیند واینها را برنگ خود نمیبیند نفرت کند تا آشیان نیاید واز برای
بچگان قوت نیاورد پس پروردگار برحمت بیشمار خود ایشان را
ملهم سازد که دهن بگشایند وپشه را فرماید که در دهن ایشان روند
وخود را قوت ایشان سازند تا چند روز احوال ایشان بدینمنوال
بوده باشد تا آنگه غراب آید وبیند که ایشان رنگ گردانیده اند سیاه شده اند

پس درمقام

پس درمقام مرحمت درآید وقوت از برای ایشان بیاورد
ودیگر از عجایب جانوران پرنده خطاف است که بفارسی او را
پرستوک گویند وگفته اند که چون جمعی خواهند که تحصیل مهره یرقان
نمایند بچهای خطاف را بزعفران زرد کنند وچون خطاف آید وبچهای
خود را زرد بیند گمان میکند که یرقان بهم رسانیده اند پس میرود
مهره یرقان را از معدنش می آورد وبچهای خود را بدان معالجه
نماید پس میروند وآن مهره را از آشیان خطاف برمیدارند
وچنین نقل است که در میان خطاف وخفاش که بفارسی تاشش
شب پره است عداوتست وازین جهت که خطاف در آشیان خود
کرفس میگذارد تا خفاش چون بوی کرفس شنود نیاید وبچگانش را
آزار ننماید تبارک الله احسن الخالقین ودیگر از عجایب مرغان مرغیست
که پیوسته در دریا میباشد ودر زمین مسکن نمیسازد ویکی از دوستان
که مکرر در دریا نشسته است وبر قولش کمال اعتماد داشت گفت که از کشتیبانان
پرسیدم که این مرغ که پیوسته در دریا میباشد وزمین را ماوای
خویش نمیسازد وبیضه چون میگذارد وازان بچه برمی آورد در جواب
گفتند که ماده بر پشت نر مینشیند وبیضه میگذارد وچندان در سر بیضها
می نشینند که جوجها از بیضه بیرون آیند وآب داخل شوند تبارک الله
احسن الخالقین از عجایب حیوانات پرنده خفاش است که آنرا شب
پره گویند واو هم شباهت بمرغ وهم بچهارپا دارد واما شباهتش بچهارپا

پا بیشتر است چرا که دو گوش دارد مانند گوش چارپا و صاحب
دندان و پشم است چرا او بر دوش چهار پایان براه میرود و آبستن
میشود و میزاید و شیر میدهد اگر پرسند که قوت او چیست بگو که مگس
و امثال آن و آنچه گفته‌اند که قوت او هواست غلط است چرا که از
هوا فضله و شیر بهم نمیرسد و اگر چنانچه قوتش هوا می‌بود پروردگار
حکیم او را دندان نمیداد و دیگر از عجایب جانوران پرنده مگس
عسل است که آنرا بعربی نحل گویند و بدانکه هر طایفه از نحل را امیری است
که بهر طرف که میرود کل از پیش میروند و امیر ایشان بمیراث
است و امیرزاده ایشان می باید که امیر باشد اگر پرسند که چرا پرور
دگار در میان همه جانوران از برای نحل امیر تعیین فرموده
بگو که مطلب از وجود نحل شمع و عسل است اگر ایشان را امیری
نباشد پراکنده خواهند شد مانند لشکری بی سردار و کسی را از عسل و شمع
ایشان فایده نخواهد بود و از حکمتهای پروردگار در نحل آنست که
ایشان را ملهم ساخته که موم بسازند بعنوان که کسی بران مطلع نشود
و بموم خانها ترتیب دهند اگر پرسند که خانه را چرا از موم بنا مینهند
بگو که خانه را اگر از غیر موم بسازند عسل را ضایع خواهد ساخت و آ
سانی از عسل جدا نخواهد شد و موم را منفعت بسیار است و از جمله منفعتها
آنکه او را شمع میسازند و در مجالس و مزارات روشن مینمایند و از آن
شمع ترتیب میدهند و در اکثر مرهمها داخل مینمایند و از حکمت پروردگار

همه خانها را

[illegible]

همه خانها را مسدس اختیار میکنند زیرا که بعد از مدور فراخترین
شکلهاست و چون بچه را در آن جا بگذارند هیچ گوشه آن بیکار
نباشد بخلاف مثلث و مربع که گوشهای آن خالی میماند و اگر
مسدس نباشد خانها همه بهم متصل نشوند بلکه در میان خانها
فرجها میماند بخلاف مسدس و بعد از آنکه خانها را بنا نهادند بالهام الهی
رو بکوه و صحرا و باغ نموده از گل و گیاه خوشبو تناول مینمایند و بخار
خوردنها از عسل پر مینمایند و روی خانهای پر عسل را بپوششی نازک
می پوشانند تا غبار در آن داخل نشود و از عجایب نحل آنکه پیش از
عسل سازی سقف کندو را بچیزی خوشبوی تیره رنگ اندوده مینمایند
تا کسی بر احوال ایشان مطلع نشود و بعد از آن شروع در عسل سازی
میکنند و نقلست که یکی از بزرگان خواست که بداند که نحل چگونه عسل میسازد
فرمود که کندوی از شیشه ساختند و نحل را در آنجا جا دادند و خواستند که
از بیرون شیشه ببیند که چه میکنند پس مگسان پیش از ساختن عسل
کندو را اندوده نمودند و تاریک ساختند و نگذاشتند که کسی بر احوال
ایشان مطلع شود و از حکمتهای نحل آنکه در کندو فضله نمی اندازد که مبادا
عسل آلوده و ضایع شود و از حکمتها آنکه در زمستان که موسم عسل ساختن
نیست ساکن و خاموش اند و باندک عسلی که از برای ایشان گذاشته‌اند
قناعت مینمایند و در سالی دو بار عسل میسازند در فصل بهار و فصل خزان
و قوت ایشان در تابستان از عسل بهاریست و در زمستان از عسل

[illegible]

و از عجایب نحل آنکه خانه از برای پادشاه خود بنا میکنند
و چون مگسان نر کوچکند و از ایشان کاری بر نمی آید مگسان
ماده از برای ایشان خانه میسازند و چون خانها را بسازند تخم میکنند
و بر بالای تخم آن مقدار میخوابند که تا از تخمها کرمها بیرون آیند
و کرمها رفته رفته بالدار شوند و پرواز نمایند و از حکمتها آنکه در بعضی
از خانها عسل میسازند و در بعضی دیگر بچها را تربیت مینمایند و از
عجایب آنکه چون از امیر ایشان فسادی ظاهر شود او را میکشند
یا خون مینمایند و دیگر از عجایب آنکه اکثر قفلها و در بیرون کنند و مینمایند
و از خصوصیات امیر آنکه نیشش ندارد که کسی را بدان بگزد و دیگر
از خصوصیات امیر آنکه از کند و بیرون نمی آید مگر با جمیع لشکر و چون
از پریدن عاجز شود او را بر میدارند و از عجایب آنکه مگسان
هرکدام بامر امیر خود بکاری مشغول میشوند بعضی عسل میسازند و بعضی
تحصیل موم مینمایند و بعضی خانها بنا میکنند و بعضی آب میکشند و از
عجایب آنکه دربانی در در کند و تعیین مینمایند که هر کسی بر نجاستی
نشسته باشد او را بقتل رساند و نگذارد که داخل کندو شود و از
عجایب آنکه چون امیر نحل هلاک شود مگسان تمام هلاک شوند زیرا که
نه خانه بنا نهند و نه عسل سازند تبارک الله احسن الخالقین پس هرگه
فکر در نظم و نسق نحل ضعیف نماید و یرا علم جزم بوجود پروردگار عظیم
و قدرت و دانایش بهم رسد نقلست که از عارفی پرسیدند که

دلیل جهت

دلیل جهت هستی صانع گفت که زنبور انگبین را دیدم در یک جانب
او نیش بود و در یک جانب او نوش دانستم که صانعی هست
که این عالم در تدبیر و قهر اوست و دیگر از عجایب حیوانات کرم ابریشم است
بدانکه تخم کرم ابریشم مانند تخم ریحان است مقداری از آن تخم در کیسها کنند
و در زیر بغل آنرا آنمقدار میگذارند که تا به بخار بدن از تخمها کرمها حاصل
شوند و بحرکت در آیند پس کرمها را در موضعی پاک گذارند و برگ توت
از برای قوت ایشان مهیا سازند تا آنکه رفته رفته بزرگ شوند و چون
بحد کمال رسند بخواب روند و تا قریب سه چهار روز در خوابند و چون
بیدار شوند باز شروع در برگ خوردن نمایند و در عرض چهل روز
در خواب کنند و چون از خواب چهارم بیدار شوند شروع در ابریشم
گیری میکنند و لعاب دهن خود را که ابریشم است بر خود محکم می پیچند و خود
در میان پیلها می مانند و چون پیلها تمام شود بعضی را در آفتاب می
اندازند تا گرما در آن بمیرند و ابریشمش را بگیرند و بعضی از آن پیلها
را از برای تخم در محل خنک نگاه داری مینمایند و بعد از چند روز
بامر حق سبحانه و تعالی صورت کرمی را در پیله گذاشته بشکل پروانه
با دو بال و شش پا پیلها را سوراخ نموده بیرون آیند و نر و ماده با آنکه
هرگز یکدیگر را ندیده اند فی الحال با هم جفت شده از ایشان تخمها ریخته
شود پس تخمها را جمع نمایند و نگاه داری کنند تا موسم برگ توت
و چون فایده بجز تخم ازین پروانها حاصل نمیشود بنابرین چون از تخم

کردن فارغ شوند بمیرند تبارک الله احسن الخالقین پس هرکه
در عجایب و غرایب کرم ابریشم نماید او را علم جزم بوجود پروردگار
عالم قادر سمیع بصیر مرید کاره بهم رسد و دیگر از جملهٔ حیوانات نمل است
که آن را بفارسی مور گویند و مور با همه کوچکی و ضعیفی جمیع ضروری از
چشم و دست و پا و غیر آن دارد و خانه او چون سردابی بود که
در آنجا دهلیز بود و صفه و غرفه و درها را در غرفها میگذارد تا آب
بوی نرسد و خانه در پستی بسیار زود که آب بدانجا ریخته شود و دانها
از آب سالم بمانند و مانند مردم حریص بکمال سعی در جمع قوت مینماید
پروردگار قوت شامهٔ او را قوی گردانیده زیرا که اگر چیزی چرب
یا شیرین از دست بیفتد فی الحال موران بوی او را شنیده مانند
خط از خانه خود بسوی او کشیده شوند و اگر موری چیزی یابد و نتواند
که آن را بردارد و بسوراخ برد موران دیگر بمددش می آیند و پرور
دگار ایشان را ملهم ساخته که چون دانهای گندم و جو در خانهای
خود جمع نمایند همه را پاره پاره نمایند تا سبز نگردد و گفته اند که گشنیز را چهار
حصه میکنند زیرا که اگر دو حصه باشد سبز میشود و در زمستان اگر
دانهای ایشان نم دار شود در روزی که آفتاب باشد یا شبی
که ماهتاب باشد همه را از سوراخها بیرون آورده خشک مینمایند
و باز به موضع خود می برند پس هر که فکری در احوال مورچها نماید
او را علم جزم بوجود پروردگار عالم قادر سمیع بصیر مرید کاره بهم رسد

و دیگر

و دیگر از عجایب حیوانات عنکبوت است و عنکبوت کارش اینست که از
برای تحصیل معاش خود دامها بافد و خود در زیر آن قرار گیرد
و مگس را بدان صید نماید پس اوضاع عنکبوت دلیلست بر علم
و قدرت پروردگار و دیگر از جمله حیوانات جانوریست که آن را لیث گویند
و پروردگار بحکمت کامله او را بعنوانی آفریده که از برای قوت خود
مگس را بآسانی صید تواند نمود و چون مگس را بیند ساعتی صبر کند
و حرکت نمیکند چنانچه گویا مرده است و چون مگسان خاطر از وی
جمع نمایند و غافل شوند آهسته آهسته میرود بجایی که داند که بیک
جستن مگس را میتواند گرفت پس جستن نموده خود را در بالای
مگس می اندازد و او را در میان دست و پا گرفته چندان میفشارد
که تا ضعیف و سست شود پس او را طعمهٔ خود سازد و این دلیل واضح است
بر علم و قدرت پروردگار و دیگر از عجایب حیوانات مگس است گفته اند که
مگس از عفونت هوا بهم میرسد تا هوا صاف شود و باران حیوا
نات ضرر رسانند و چون چشم او پلک ندارد دست او قایم مقام پلک
است پیوسته بدستهای خود حدقه را از غبار پاک کند و آن را خرطومی است
مجوف بدان خون را بمکد و خرطوم را بیرون آورد و باز پس برد
و صدای او از آن خرطوم بود مانند صدای که از نای بیرون آید
و مانند باقی حیوانات براه نمیتواند رفت بلکه چهار دست و پا را
یکبار از زمین برمیدارد و میگذارد زیرا که مفاصل ندارد و پروردگار

سر و پای او را خشن آفریده که تا چون بر چیزی لغزنده نشیند نیفتد
گفته‌اند که پشه را صید کند و ازین جهت که پشه در روز بیرون
نیاید و در شب بیرون آید و خاصیتها از برای مگس نوشته‌اند از جمله
آنکه اگر سر او را از تن جدا کنند و بر موضعی که عقرب گزیده باشد بمالند
درد ساکن شود و اگر مگس را بپزند و در چشم کشند درد چشم
را نافع بود و روشنائی چشم بیفزاید و دیگر از عجایب حیوانات فیل است
و پروردگار او را از برای اظهار قدرت آفریده و از عجایب فیل آنکه
چون او را گردنی نیست که بدان آب و طعام تناول کند بنابرین پروردگار
او را خرطوم داده که حاجتهای خود را بدان برآورده و آب
و طعام را بخرطوم بردارد و بدهن رساند اگر گویند که چرا پروردگار
او را گردن دراز نداده بگو که سببش شاید این باشد که اگر گردنش
بمقدار قامتش بلند می بود بزرگی کسی بر او سوار نمیتوانست شد
چراکه دست فیلبانان بسرش نرسد بچنگ او را بترسانند و ممکن
بود که بیک اشاره فیلبانان را هلاک نماید بلکه ممکن بود که باشاره
سر و گردن خانه‌ها را خراب کند تبارک الله احسن الخالقین و از
عجایب حیوانات پشه است و پروردگار بحکمت کامله هرچه در فیل
خلق نموده در او آفریده با زیادتی دو بال و با آن کوچکی و حقارت
فیل را عاجز میتواند نمود تبارک الله احسن الخالقین و از عجایب
حیوانات قنفذ است که بفارسی خارپشت گویند گفته‌اند که با مار عداوت

دارد و دم مار را میگیرد و سر باندرون میکشد و دم مار را می‌خورد
و مار خود را چندان بخارهای او میزند که هلاک میشود و گویند که
بر درخت انگور رود و دانه‌های انگور را بر خارهای خود بند سازد
و از برای بچگان خود ببرد تبارک الله احسن الخالقین و از عجایب
حیوانات زرافه است که پروردگار او را از برای اظهار قدرت
آفریده است نامش بفارسی اشترگاوپلنگ است و این جانور سرش
سر اسب است و گردنش گردن شتر است و پوششش پلنگ است
و پاهایش پای گاو است و چون مسکنش در زمینهای بی حاصل است
و در آن زمینها درختان بلند می باشد بنابرین پروردگار او را
گردن بلند داده که ثمرهٔ درختان بلند را قوت سازد تبارک الله
احسن الخالقین و دیگر از حیوانات گزنده سگ است که پاسبان در
ویشان است و پروردگار بحکمت کامله او را آنچنان بصاحب
خود مهربان میسازد که جان نثار وی میکند و در شب که وقت
خواب است و پاسبانست به بیداری میگذارند و اگر کسی را در حوالی
خانهٔ صاحب بیند فریادها میکند و صاحب را آگاه میسازد و در
روز که حاجت بپاسبانی نیست طلب روزی میکند و استراحت
مینماید و اگرنه سگ باشد که خیمه‌نشینان که در صحرا و بیابان
بسر میبرند و حصاری ندارند که بدان اموال خود را محافظت
نمایند مالهای ایشان را بتاراج دزدان رود و از انواع

سگان سگ شکاری است و چون از برای پاسبانی خلق
شده است شب و روز آسوده است و فریاد نمیکند و در وقت
شکار مطیع و منقاد است و چون امرش بدویدن نماید
دوان گردد و چون منع در جوشش کنند توقف کند و برگردد
و پروردگار بحکمت کامله او را سبک و لاغر میان آفریده که
تا بدویدن صید را بچنگ تواند آورد تبارک الله احسن
الخالقین و از عجایب حیوانات بارکش شتر است و پروردگار
در انواع حکمتها بکار برده بنابرین در کلام مجید فرموده که
افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت یعنی آیا نظر نمیکنند بشتر که
چون آفریده شده پس بدانکه شتر را پروردگار از
برای سفر دور و بارهای سنگین آفریده بنابرین او را
بلند و قوی و بزرگ جثه گردانیده و چون ایستاده او را
بار کردن دشوار است بنابرین پروردگار دست و پای
او را بعنوانی آفریده که در وقت بار توان او را خوابانید
و او را گردن دراز داده که تا بمدد گردن با بار گران تواند
برخاست و زانوی او را محکم آفرید که تا در وقت خوابیدن
و برخواستن جراحت نشود و آزار نکشد و او را خف داده
و چون اسب و استر و الاغ سم نداده که تا از گران بدن
و با شکسته نگردد و زمین را نشکافد و اگر لگد بانسان یا حیوانات

زند

زند موجب هلاکت نشود و چون در سفر دور گاه باشد که چند
منزل آبادانی نباشد مثل راه مکه بنابرین شتر را قانع گردانیده
و صبری داده که تا چندین روز بی آب تواند گذرانید و بخاری
قناعت تواند نمود تبارک الله احسن الخالقین و از عجایب مخلوقات
جراد است که بفارسی آنرا ملخ گویند و بدانکه از لشکر غضب پرور
دگار است و چون قومی ترک زکات واجب نمایند یا بغیر زر
عات دیگر مشغول شوند پروردگار این لشکر را امر فرموده که متوجه
زراعات و محصولات ایشان شوند و باندک فرصتی تمام را
بخورند و ضایع نمایند و کثرت ایشان بحدی میرسد که کوه
و دشت و بیابان را مانند سیلاب فرو میگیرند و در هوا مانند ابر
نور آفتاب را بپوشانند و اگر ملکی از ملوک دنیا خواهد که با لشکر
خود این بلا را دفع نماید از عهده بیرون نیاید و از عجایب آنکه پرور
دگار در سمیرم که مابین شیراز و اصفهانست چشمه آفریده و آبش
را این خاصیت داده که چون در ظرفی کنند و بمحلی برند که در آن
جا ملخ جمع آمده باشد و در آنجا آن ظرف آب را بیاویزند از آن
مرغان بیایند بعددی که حصر آن ممکن نباشد و آن ملخ را جمله
هلاک سازند تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب حیوانات
موش است و موش حیوانیست بسیار فاسد بر حیله فتیله چراغ را
بیرون آورد و بدان خانها را بسوزد بنابرین در حدیث آمده که در وقت

خوابیدن چراغ را خاموش باید نمود و چه بسا کتابها
را بدندان ضایع سازد و از حیله‌های او در طلب روزی
آنکه گفته‌اند که چون روغن در شیشهٔ سر تنگ و دراز گردن بوده
باشد سنگ ریزه‌ها جمع نماید و در شیشه اندازد تا روغن بالا آید
و بخورد و اگر شیشهٔ بسیار سر تنگ باشد دم خود را بدان
فرو برد و بلیسد و چون خواهد که تخم مرغ را بسوراخ برد دست
و پا را بگرد تخم درآورد و موش دیگر دم او را گرفته بجانب سوراخ
کشد و چون موشی در دیگ آب افتد و نتواند که بیرون آید
موشی دیگر دم خود را فرو گذارد که تا او دست در آن زند یا بد
ندان بگیرد و بالا آید و گویند که در میان موش و عقرب کمال
عداوتست و اگر کسی هر دو را در شیشه کند میان ایشان خصومت
عجب شود و موش خواهد که دم او را بگیرد و قطع نماید و کژدم
هر ساعت او را نیش زند تا آنکه یکی غالب شود و نوعی از
موش که او را درم دزد گویند درهم و دینار دزد و نقلست که
شخصی تفحص نمود و موشی را بگرفت جفت او از عقب او بیاید
تا بداند که حال او چیست او را در ته دیگ چند بار بر گرد او برآمد
پس برفت و دیناری بیاورد و نزد او بنهاد و همچنین بیرون
می‌آوردی و زمانی صبر کردی تا آنکه هرچه داشت بیرون آورد
و چون دید که آن شخص موش را رها نکرد بار دیگر رفت و کیسه

خالی را آورد

خالی را آورد و انداخت و چون آن شخص دید دانست که دیگر چیزی
نمانده موش را رها کرد و از برای اعضای او فایده‌های نوشته
اند که این رساله گنجایش ذکر آن ندارد و از عجایب حیوانات آب
سمک است و سمک را بفارسی ماهی گویند و چون ماهی در آب
مسکن دارد و حاجت بپا ندارند بنابرین پروردگار حکیم او را پا
نداده و چون در شنا کردن محتاج ببال است بنابرین پروردگار
حکیم او را دو بال داده که بدان شنا نماید و او را کسوتی محکم مانند زره
و جوشن پوشانیده که تا بدنش از آفات نگهداری نماید و چون
پیوسته در آبست و او را نفس کشیدن میسر نیست که بدان دل خود را
خنک نماید بنابرین پروردگار او را ششش که بادزن دلست نداده
و از برای خنکی دل در بناگوش او منفذها آفریده که پیوسته دهن را
از آب پر نماید و از آن منفذها بیرون کند و چون چشمش ضعیف است
و آب مانع دیدن است بنابرین پروردگار شامهٔ او را قوی گردانیده
که غذای خود را بقوت شامه تحصیل نماید و چون ماهی قوت انسان
و حیوان بری و بحری و چرنده و پرنده است بنابرین پروردگار
نسل او را بسیار گردانیده و در جوف یک ماهی چندان تخم است که بشمار در
نمی‌آید تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب حیوانات بحر
تمساح است که او را نهنگ خوانند و او بصورت سوسمار است
و پشتش چون پشت کشف و روی آهن کار نمیکند و درازی او بیست

که هشت گز باشد و او را چهار دست و پا باشد و دنبال دراز دارد و بعد از شش گز
درازی سر او دو گز باشد و دهن فراخ دارد و او را شصت ناب بالایین
باشد و چهل ناب زیرین و در وقت خوردن طبقهٔ بالایین دهان او
حرکت میکند و طبقهٔ زیرین او حرکت نمیکند بخلاف انسان و باقی حیوانات
که طبقهٔ زیرین دهان ایشان حرکت نمیکند و بالایین حرکت نمی نماید و چون
چیزی خورد در بن دندانهای او چیزی از آن بماند و از آن کرم متولد
شود و از کرم الم یابد پس از آب بیرون آید و دهن باز کشاید در مقابل
آفتاب پس مرغی آید و در دهن او رود و هر کرمی که در بن دندانهای او باشد
پاک نماید و چون کسی را از دور بیند از دهن نهنگ بیرون آید و بانگ
بر آورد و نهنگ را از آمدن دشمن خبر نماید تا خود را به آب اندازد و چون
نهنگ یابد که بن دندانهای او از کرم پاک شد دهن را برهم گذارد که آن
مرغ را بخورد پروردگار استخوانی بر سر آن مرغ آفریده مانند سوزن تیز
و چون استخوان دهان نهنگ را آزار نماید دهن بگشاید و مرغ
پرواز نماید و نجات یابد تبارک الله احسن الخالقین و از برای اعضای
او فایدها و منفعتها و خاصیتها ذکر نموده اند و دیگر از عجایب حیوانات آب
سگ آبیست دستهای او کوتاه تر از پایهای اوست و چنین گویند
که خود را بگل برانداید تا تمساح گمان کند که پارهٔ گلیست پس او را فرو
برد و چون او را فرو برد احشای او را پاره نماید و او را هلاک سازد
و فواد این حیوان با یکدیگر الفتی عظیم دارند و اگر یکی از ایشان در دام

افتد

افتد دیگران بروی جمع شوند و باشد که بعضی موافقت کنند و خود را
نیز در دام اندازند و اگر ماده تلف شود نر بعد از آن هیچ جفت نگیرد
و اگر نر تلف شود ماده نیز انچنین شود و صیاد آن را اسیر کند و خصیهٔ
اش را از برای دردها و مرضها میبرند و او را رها میکنند و اگر اتفاق
افتد که یکبار دیگر در دام افتد چون صیاد برسد به پشت باز افتد تا صیاد
بداند که او خصیه ندارد و او را رها کند و دیگر از عجایب حیوانات سرطان است
که بفارسی او را خرچنگ گویند و آن حیوانیست که سر ندارد و چشم او
بر کتف است و دهن او در سینه و هشت پا دارد و بیک جانب براه رود
و در سالی هفت پوست بیندازد و مکان او در رود و دریا باشد یک در آب
و یک در خشکی و چون پوست بیندازد دری که در آب باشد ببندد
تا حیوانات آب باو آزار نرسانند و دری که در خشکیست بگشاید تا هوا از آن
داخل شود و پوستش محکم شود و از برای او خاصیتهای بسیار نوشته اند
از آنجمله آنکه اگر او را بکوبند در جراحت گذارند پیکان و خار بیرون کشد
و اگر بر گزیدهٔ مار و عقرب نهند نافع بود و اگر خاکستر او را در چشم کشند سپیدی
چشم را ببرد و نزول آب را دفع کند و دیگر از عجایب حیوانات کشف است
و گفته اند که تخم میگذارد و چون سینه اش صلب است و گرمی ندارد که بر سر
تخم بنشیند در برابر تخم بنشیند و بنظر بچه را برساند و گفته اند که چون نر
خواهد که با ماده جمع شود و ماده راضی نشود نر میرود و مهره گیاه در
دهان میگیرد و می آید و بخاصیت این گیاه ماده بوی مهربان میشود

و متابعت می‌نماید و گفته‌اند که گاه باشد که کشف دم مار را در دهن
گیرد و سر در اندرون کشد و مار چندان خود را بر پشت او زند که هلاک شود
و هیچ شوقی بوی نرسد و از بهر وی خاصیتها نوشته‌اند از انجمله
اگر موی از جای بکنند و خون کشف را دو بار یا سه بار در آن موضع
مالند موی از آن موضع نروید و زهره کشف بجربرا اگر با عسل در چشم کشند
سفیدی را ببرد و از عجایب حیوانات نغنغت و آن حیوانیست که در دریا می‌باشد
و نغنغت که گاه در دریا غریقی را نجات میدهد باین روش که بزیر غریق
میرود که تا بر پشت او شنا کند و بیرون رود و چون خواهد که شکار مرغ آبی
نماید ماهی را بشکند و بر روی آب می‌اندازد و خود در آب در زیر ماهی
قرار میگیرد و آب گل‌آلود می‌نماید که بدنش در آب ننماید پس چون
مرغ ماهی را در روی آب دید می‌آید که منقار بر ماهی زند و او را قوت
خود سازد و نغنغت درین اثنا جستن نموده مرغ را شکار نماید و دیگر
عجایب حیوانات در حیله روباه است و چون گرسنه شود در صحرا بخوابد
و خود را پر باد سازد و حرکت نکند تا آنکه مرغان گمان کنند که مرده است
پس چون آیند که بروی منقار زنند جستن نموده مرغ را شکار نماید
و گفته‌اند که از برای خانه خود چند در میسازد که اگر دشمن از دری در آید از
در دیگر بیرون رود و برگرد خانه خود حنظل نهد که تا گرگ قصد او نکند زیرا که
اگر پای گرگ بر حنظل آید هلاک شود و موی او در هر سال یکبار بریزد
پس عنب الثعلب بخورد و موی نو بر آورد و از عجایب حیوانات تنین است

وآن ماریست

وآن ماریست بزرگ و پر زهر و آن را اژدها می‌گویند و تا آنکه مردمان
از ضررش ایمن باشند پروردگار او را بر روی مو گل ساخته که مانند
آهن ربا او را برباید و آن مار از ترس ابر سر از سوراخ بیرون نمیکند
و در سالی یکبار در فصل بهار در روزی که آسمان خالی از ابر بوده
باشد بیرون می‌آید و باز بمکان خود میرود و در عجایب المخلوقات
مذکور است که اژدهای را مرده یافتند که طول او دو فرسخ بود و دیگر
از عجایب حیوانات گاو کوهیست که او را گوزن گویند و او مار خوار است
و چون ماری را بخورد تشنگی بروی غالب شود پس بر سر آب آمده
از تشنگی فریاد و آب نخورد از ترس اینکه مبادا زهر در بدنش بدود
و هلاک شود و گفته‌اند که از برای دفع زهر طلب خرچنگ نماید و بخورد و بدان
رفع شود و گفته‌اند که هر سال شاخ کهنه می‌اندازد و شاخ نو بر می‌آورد
و چون وقت افتادن میشود بجای میرود که کسی بدانجا نرسد بنا بر
اینکه خود را بی اسلحه میداند و در آن موضع آنقدر میماند که تا شاخ نو بهم
رساند تبارک الله احسن الخالقین پس هر که بچشم دل مشاهده حیوانات
بری و بحری و چرنده و پرنده و شگفتیها و خاصیتهای ایشان نماید و فکر در حیله
هر کدام در طلب روزی کند او را شکی در وجود صانع قادر توانا و مدبر
حکیم دانا نماند و بدانکه انواع حیوانات بسیار است اما آنچه در کتابها ضبط نموده
اند ظاهرا هزار و چهار صد نوع است هشتصد نوع بحریست و ششصد نوع بریست
و در کتاب کلینی از حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام روایت شده

که حق سبحانه و تعالی هزار و دویست نوع حیوان در بر آفریده و هزار و دویست
نوع در بحر فصل از جملهٔ حکمتهای هوا و تصریف و تغیر بادها آنکه بی زنده
گانی ممکن نیست چراکه زندگانی بحرارت است که پروردگار آنرا در دل
آفریده و دل که ظرف حرارت محتاجست که پیوسته هوای خنک بوی
رسد که اگر چنانچه هوا بوی نرسد هلاک خواهد شد و ازین جهت است که چون
حلق شخصی را بگیرند و نگذارند که هوا بدلش رسد هلاک و دیگر از فایده ها
آنکه از بیرون آمدن هوا از حنجره صوتها و صداها متولد گردد و چون زبان
و دهان حرکت نماید کلام حاصل شود و باز هوا این صوت و کلام را بگوش
رساند پس اگر چنانچه هوا نباشد نه کسی حرف میتواند زد و نه کسی حرفی
میتواند شنید و همچنین اگر هوا نباشد کسی بوی خوش و ناخوش را
نمیتواند دریافت چراکه بوی عارض هوا میشود و هوا آنرا بمشام میرساند
پس اگر هوا نباشد ادراک بوی خوش و ناخوش ممکن نخواهد شد
و دیگر از فایده ها حرکت هوا آنکه کشتی را از شمال بجنوب و از جنوب بشمال
برد که اگر حرکت هوا نباشد کشتی بر روی آب حرکت نخواهد نمود و دیگر
از فایده های هوا آنکه در وقت احتیاج باران اجزای ابرا جمع مینماید
و از محلی بمحلی میبرد و سبب بارندگیها میشود و در هنگام احتیاج بظهور
آفتاب ابر را پراکنده میسازد و دیگر از فایده ها آنکه درختان را آبستن
میکند و زراعتها را تازه میسازد و چون بتابش آفتاب گرم شود میوه ها
و غلها را می پزد و میرساند و خشک میگرداند و فایدهٔ دیگر آنکه بوزیدنش

غذا ها را

غذا ها را پاک مینماید پس اگر نباشد غلها پاک نکرده بمانند و دیگر از فایده ها آنکه
آتش را روشن میسازد که اگر هوا نباشد آتش شعله ور نخواهد شد و کسی از آن
فایده نخواهد برد و فایدهٔ دیگر آنکه چون چیزی باب تر شود و هوا آنرا خشک میکند
پس معلوم شد که اگر هوا نباشد زندگانی تعیش ممکن نخواهد بود بلکه اگر
هوا نباشد و مدت حرکت ننماید انسان و حیوان دنیا همگی هلاک ضایع
شوند پس چون انسان و حیوان و نبات بهوا کمال احتیاج دارند
بنابرین پروردگار آنرا اوفر ساخته و عالم را از آن پر گردانیده و چون احتیاج
باب کمتر از احتیاج بهواست آنرا کمتر از هوا خلق نموده و چون احتیاج باتش
کمتر از آب و باد است زیرا که غیر انسان باتش احتیاج نیست بنابرین
پروردگار بحکمت کامله آتش را از آب و باد کمتر آفریده تبارک الله احسن
الخالقین و شمهٔ از حکمتهای سحاب که در میان زمین و آسمان مسخرست آنکه
آبهای بسیار را بامر پروردگار بر مرکب باد سبک رفتار نشسته از محلی بمحلی
میرود و بمقدار حاجت گاهی برف و گاهی باران میبارد و در کوه و دشت
سیلها روان میسازد و زمینهای مرده را زنده ساخته لباسهای
فاخر از انواع گل و گیاه میپوشانند و از روی حکمت آب از سحاب قطره قطره
میریزد که اگر چنان فرو ریزد که از ناودان ریخته میشود خانها خراب شوند
و درختان شکسته گردند و گیاهها ضایع شوند و نشو و نما متعذر شود و مردمان
هلاک گردند اگر پرسند که رعد و برق چه فایده دارد بگو که از جمله فایده ها آنکه
چون زارعان آنرا مشاهده نمایند برحمت پروردگار امیدوار شوند و متوجه

دیگر را
دعا کردند و چون بشنوان آن را ببینند بترسند و استغاثه نمایند و
بدعا یاد کنند و پروردگار در کلام مجید باین معنی اشاره فرموده
زیرا که گفته یریکم البرق خوفا و طمعا و بدانکه خلق انسان چون نهایت
عجب است و مشتمل است بر حکمتهای بسیار و دلیل واضحیست بر معرفت کرد
گار بنابرین پروردگار در چندین موضع کلام مجید ذکر آن نموده و در روایت
که سید الانبیا علیه الصلوة والسلم فرمود که اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه یعنی
شناسا کسی که چون خود را بهتر شناخت پروردگار را بهتر شناخت فصل
شمه از حکمتهای خلق انسان آنکه پروردگار بحکمت کامله از برای
بقای نسل آدمی منی را از غذای که خورده میشود ایجاد میکند در
صلب پدر و ترایب مادر جا میدهد و در باطن زن رحم آفریده مانند
کیسه و از روی حکمتهای منی را جهنده ساخته که بیک دفعه در قعر رحم قرار
و طلیق رحم بیکدفعه شروع در تاثیر نماید و حق تعالی در سوره طارق این
معنی اشاره فرموده فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق یخرج
من بین الصلب والترائب و ترجمه اشس اینست که باید نظر کند انسان
که از چه خلق شده و خلق گشته از آب جهنده که بیرون می آید از میان
صلب و ترایب و صلب استخوانهای پشت است و ترایب احتمال دارد که
استخوان سینه باشد و بعد از آنکه نطفه در رحم قرار گرفت رفته رفته پروردگار
بقدرت کامله آن نطفه را خون گرداند و آن را علقه گویند و بعد از آن از
گوشت ایجاد استخوان نماید و گوشت بر استخوان برویاند و حق تعالی در کلام

مجید

مجید اشاره بدین حالات فرموده و گفته ولقد خلقنا الانسان من سلالة
من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة
مضغة فکسونا العظام و در کتاب لطف عیسی از اهل تجربه نقل شده که
چون منی مرد و زن در قعر رحم قرار گیرد رفته رفته مدور میشود تا شش شبانروز
سفید رنگ است بعد از آن که در وسط حقیقی آن جسم مدور یک نقطه خون
بهم میرسد و آن موضع دلست و بعد از آن دو نقطه دیگر از خون بهم میرسد
یک نقطه در بالای دلست و آن جای جگر است و این سه عضو ابتدا
بخلق انسان میشود و در بدن نهایت عظیمند و ایشان را اعضای رئیسه
میگویند و بعد از آن این سه نقطه خون کشیده میشود و بهم متصل میگردند
و مجموع این احوال در مدت سه روز واقع میشود که با شش روز که
نطفه بوده نه روز میشود و گاه باشد که یکروز بیشتر یا بیشتر واقع شود و آنگاه
بعد از شش روز دیگر مجموع جسم مدور رنگ میگردد و گاه باشد که یک روز
یا دو روز پیش و پس واقع شود و بعد از آن مدت دوازده روز علقه گوشت سرخ
شود و دل و دماغ و جگر از یکدیگر متمیز شوند و مهره پشت پدید آید و گاه باشد
دو سه روز پیش و پس واقع شود و پس آنگاه پروردگار گوشت را استخوان
گرداند و استخوان از گوشت بپوشانند و از حکمتهای عجیبه آنکه پروردگار
خون حیض را از اطراف بدن برهم آورد حمل حیض نمی بیند از عجایب حکمتها
آنکه پروردگار روده آفریده که یکسرش متصل است بناف طفل و یکسر
دیگرش متصل است بموضع خون که آنرا جفت گویند و پیوسته خون حیض

از راه روده بناف طفل میرود و از ناف بجمیع بدنش میرسد و بدان
پرورش مییابد چون طفل متولد شود آن روده را بمقراض
از ناف جدا نمایند و دیگر از عجایب حکمتها آنکه پروردگار از برای
محافظت طفل از آفات و نجاسات پرده برگرد او کشیده و آن
پرده را مشیمه گویند تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از حکمتهای پرور
دگار آنکه بدن را از یک پاره استخوان نیافریده و استخوانهای
بسیار بهم وصل نموده تا نشستن برخاستن و خوابیدن و گرفتن
و دادن و رفتن و آمدن و دویدن ممکن بوده باشد و فایده
دیگر آنکه بتواند که بعضی از اعضا را بجنباند که باقی اعضا بجنبند و فایده
آنکه اگر آفتی بیک عضو برسد اثر آن بجمیع بدن نرسد و فایده دیگر
آنکه بدن انسان و باقی حیوانات گرم تر است و پیوسته گرمی در تری
عمل مینماید و بخار بسیار در بدن بهم میرسد و از مفصلها استخوانها
بیرون میرود پس اگر مرکب از استخوانهای بسیار نمی بود بخار در
بدن میماند و باعث مرضها می شود چنانچه یافته اند مجموع استخوانهای
بدن آدمی بغیر از استخوانهای کوچک ریزه دویست و چهل و هشت
پاره است و از انجمله سر ترکیب آن از بیست و پنج پاره استخوان شده
و از عجایب حکمتهای سر آنکه پروردگار از چهار استخوان چهار دیوار
از برای آن ساخته و کاسه سر را مانند سقف بدان گذاشته و آنرا
جایگاه دماغ که سرآمد ملک بدنست گردانیده و چون دماغ بغایت

لطیف

لطیف و شریفست و موضع حس و ادراک و فهم و حفظ و خیالست پروردگار آنرا
به هفت طبقه محافظت نموده اول پرده نازکی برگردش کشیده دوم صلب جرم
استخوان و بر روی جرم استخوان پرده کشیده که آنرا سمحاق نامند
و بر بالای سمحاق گوشت آفریده و بر روی گوشت پوست خلق نموده
و بر بالای پوست مو رویانید تبارک الله احسن الخالقین اگر پرسند که پرور
دگار چرا سر را مدور آفریده بگو که در آن فایدهاست و از جمله آن فایدها
آنکه این شکل در نظر خوشنماتر است از باقی شکلها و فایده دیگر آنکه اگر
سنگی یا چوبی بر آن رسد اندک جای را بشکند بخلاف باقی شکلها
و فایده دیگر آنکه مدور و فراخ تر از شکلهای دیگر است در صورتی که محیطش
برابر باشد با شکلهای دیگر فایده دیگر آنکه تراشیدن موی از آن
آسان تر از شکلهای دیگر است و از عجایب حکمتهای استخوان
آنکه پروردگار بسیاری از استخوانها را مجوف آفریده که تا سنگین
نباشد و حرکت باسانی واقع و جوف استخوان را از مغز پر نموده
که تا غذای استخوان شود آنکه پروردگار چنین کرده که جرمی نگذارد
که بسبب حرکت خشکی بر استخوان غالب شود و چون پروردگار بحکمت
کامله دویست و چهل و هشت پاره استخوان بدن انسان را بر وجه
احسن بهم ترکیب نماید آنرا بطناب رگ و پی محکم و استوار کند و بگوشت
آنرا اندود نماید چنانچه خانه را بگل اندود نمایند و بر روی گوشت
از بهر استحکام پوست کشید چنانچه خانه را از گل اندود گچ کاری نمایند

تبارک الله احسن الخالقین و دیگر انکه در کوشت چند فایده است فایده
اول انکه استخوانها بدان محکم شود و رختها بدان کرفته کردند فایده
دوم انکه چون کوشت از خون بهم میرسد و طبعش کرم تر است بدن
را کرم و تازه نکه میدارد فایده سیم انکه اکر کوشت نبودی استخوانهای
بدن بهم سوده شدی و شکسته کشتی فایده چهارم انکه اکر کوشت
در بدن نبودی نشستن و خوابیدن دشوار شدی نه بینی که مردم
لاغر از نشستن و خوابیدن آزار کشند تبارک الله احسن الخالقین
ششم حکمتهای انکشتان که از همه اعضا حقیرتر اند و بدان قیاس
باقی اعضا توان نمود انکه چون عضو از انکشتان خدمت
بدنست بنابرین ترکیب آن از سه پاره استخوان نموده زیرا پاره
استخوان میبود یا دو پاره بسیاری از خدمتها فوت میشد مثلا اکر
میخواست مشت را کره نماید و دشمن را از خود دفع نماید نمیتوانست که کف
را جمع نماید و بدان آب خوردن نمیتوانست و اکر چنانچه زیاده از
سه استخوان میبود از اعتدال بیرون میرفت و محکم قوت نمیشد و از
حکمتهای انکشتان انکه پروردکار چهار انکشت را متصل بهم آفریده
و انکشت بزرک را ازین چهار جدا ساخته و نیز قوتش کردانیده
که تا دربرابر آن چهار انکشت بوده باشد و چیزها را بآسانی از
زمین توان برداشت و اکر چنانچه انکشت بزرک از چهار انکشت
جدا و دور نمیبود چیزهای نمیتوانست دوخت و خار از پا نمیتوانست

دوی نمیتوانست دوزید و برخاست

کشید

٩۴

کشید و از حکمتهای انکشتان انکه پروردکار بعضی را دراز و بعضی را
کوتاه آفریده تا انکه در وقتی که کف را کاسه سازند و از ان آب خورند همه
برابر شوند و چون مشت را کره نمایند محکم شود و چون انکشتان
راست ایستاده باشند بشکل نصف دایره باشد و دایره بهترین
شکلهاست و دیکر از حکمتهای انکشتان انکه پروردکار آنرا از اتقان
صلب آفریده که تا در خدمت ضعیف نشود و با صلابت تمام اورا میان
تهی آفریده که تا در حرکت چالاک بوده باشد و در جوف آن مغزی
آفریده که تا از کرمی حرکت بران خشکی غالب نشود و دیکر از حکمتهای
انکشتان انکه پروردکار بحکمت کامله استخوان انکشتان را قوی
ساخته و در سرش قوی قرار داده مانند خانه نکین و در سر استخوان
بند دوم کرهی آفریده مانند نکین و در کو بند اول نشانده و بند سیم
را نیز با دوم اینچنین ترکیب نموده و چون حامل باید که محمول قوی تر
باشد بنابرین بند اول از دوم قوی تر است و دوم از سیم
قوی تر است و دیکر از حکمتهای انکه مفصل انکشتان چون دایم
در حرکت است و استخوان بر استخوان چون دایم سوده شود باعث
شکستکی استخوان میشود بنابرین پروردکار غضروف نرم در میان
بندها آفریده که تا استخوانها بهم سوده نشود و رباطات مانند
ریسمان بر بندها پیچیده که تا بندها از هم جدا نشوند و کو سر بند را
بسیار فراخ ساخته که تا کره سر بند بآسانی در آن حرکت
نماید و دیکر از حکمتها انکه پروردکار انکشتان را کوشت

و پوست پوشانیده که تار و دشکسته نشوند و بآسانی چوب
و سنگ و غیره آنرا از زمین توان برداشت و از حکمتها آنکه بر سر
انگشتان ناخن آفریده و در آن چند فایده است فایده اول
آنکه چیزها کوچک و ریزه توان برداشت و فایده دوم آنکه بدن را
در وقت ضرورت توان خارید و فایده سیم آنکه ناخن حافظ
سر انگشتان است و از آفاتش نگهداری مینماید فصل ششم
از حکمتهای چشم آنکه پروردگار آنرا ده طبقه آفریده کردگار آفریدگار
تعالی بصنع خویش چشم بهفت پرده و سه آب منقسم صلب
و مشیمه و شبکه زجاجی جلیدیه بیض و عنکبوت و قرن و ملتحم
طبقه اول را صلبه میگویند طبقه دوم را مشیمی گویند طبقه سیم را شبکی
گویند و در میان طبقه شبکی جسمی است مانند آبگینه گداخته آنرا
رطوبت زجاجی گویند و در میان رطوبت زجاجی جسمیست سفید و
روشن و مدور و آنرا رطوبت جلیدی گویند از آن جهت
که سفید و شفافست مانند جلید و جلید شبنمی را میگویند که بسته و جامد
شده باشد آنرا بردی نیز گویند زیرا که مانند برد است که بفا
رسی آنرا تگرگ گویند و بر بالای رطوبت جلیدی جسمیست
است مانند سفیده تخم مرغ و آنرا رطوبت بیضی گویند و غذای رطوبت
جلیدی ازین رطوبتست و از رطوبت زجاجی که در زیر جلیدیست
و گفته اند که دیدن رطوبت جلیدی واقع میشود و باقی رطوبتها
و پرده ها اسباب و آلات این رطوبتند و بر بالای رطوبت بیضی

پرده ایست

پرده ایست تنک مانند خانه عنکبوت و آنرا عنکبوتی گویند و بر
بالای آن پرده عنبیست مانند دانه انگور که چوب دنبال
او کنده باشند و این سوراخ را پروردگار از برای آن ساخته
که تا نور بصر از آنجا گذر نماید و این طبقه را از روی حکمت صلب و محکم
آفرید خصوصا حوالی سوراخ را که تا سوراخ مجال خود بماند و بنظر
ضرری نرسد و در زیر این پرده پرده ها آفریده شده که نگذارد
که رطوبت بیضی سوراخی را که گذرگاه نور بصر است بگیرد و بدانکه این
پرده را رنگهای مختلف میباشد سیاه و کبود و غیر آن رنگهای
عنبی نمودار است و این مجموع را حدقه گویند و گرد این حدقه جسمی
سفید چرب در آمده و آنرا ملتحمه گویند و از روی حکمت پرده قرنی
که بر روی چشمست و محل آفاتست پروردگار آنرا چهار طبقه آفریده است
تا بعضی از طبقات را اگر آفتی رسد باقی آنچه بماند چشم را محافظت
نماید و از جهت است که بعضی گفته اند که طبقات چشم مانند طبقات
عالم اجسام سیزده است و طبقات عالم چهار عنصر است و نه فلک
و از عجایب آفرینش آنکه آن جایگاه که محل بینایست از عدسی
کمتر است و بدان صورت آسمان و ماه و ستارگان دیده میشود
و دیگر از عجایب آنکه چشم مانند آینه است و اندک غباری بدیدن
ضرر میرساند بنابرین پروردگار بحکمت کامله پلک چشم را چنان
آفریده که پیوسته حرکت کند و آینه را صیقل نماید و چون چشم نکس

ملک ندارد تا برین پروردگار دستهای او را چنان آفریده که
پیوسته چشم مالیده شوند و چشم را صیقل نمایند چنانچه نه کور شود و از
عجایب چشم آنچه در دل پدید آید از غضب و سرور اثرش در دیده ظاهر شود
و چون چشم دیده بان ملک بدنست بنابرین پروردگار بحکمت کامله
در بلندی گردن او را جای داده و گردن را بعنوانی ساخته
که بهر طرف تواند گردید و چون چشم را نازک و لطیف آفریده بنابر آن
بهر حفظش در زیر طاق پیشانی جای داده و ابرو را مانند سایبان
بر سرش کشیده و پوستی را غلاف چشم ساخته که آفتی اگر متوجه شود یا
بخواب رود روی دیده بدان پوست پوشیده گردد و مژگان را آفریده
که ریشه و مگس و غیر آن بآسانی در وقت بیداری داخل دیده نتوانند
شد و مژگان را سیاه گردانیده که تا دیده را خیره نگرداند اگر پرسند که
پروردگار آب دیده را چرا شور آفریده بگو که از بهر آنکه ملحمه را محافظت
نماید زیرا که ملحمه مانند پیه چرب است و شوری چرب را از تعفن نگاه
میدارد تبارک الله احسن الخالقین پس هر که بدیده دل بر عجایب
خلقت چشم بنگرد او را علم جزم بوجود پروردگار دانای توانا حکیم سمیع
مرید کاره بهم رسد فصل از حکمتهای گوش آنکه پروردگار او را از
استخوان نا آفریده که تا وقت خواب و استراحت باعث آزار نشود و مانند
صدف از پیچ پیچ آفریده که تا هوا بران بند شود و سخن را بسامعه رساند
و فایده دیگر آنکه راه جانوران دور شود و نتوانند که زود خود را بدماغ
رسانند و فایده دیگر آنکه هوا بغایت گرم و سرد شود بیکدفعه داخل نشود

تا موجب

تا موجب ضرر دماغ نگردد و اگر پرسند که پروردگار چرا چرک گوش را تلخ
گردانیده بگو که از بهر آنکه جانوران از آن نفرت نمایند و بگوش
داخل نشود تبارک الله احسن الخالقین فصل ششم از حکمتهای
بینی آنکه هوا در آن پیچیده در هر نفس پاره از آن از راه شش
بدل رسد و دل را خنک گرداند و از دل برگهای بزرگ که از دل
رسته است داخل شود و از رگهای بزرگ برگهای کوچک
رود و از رگهای کوچک برگهای کوچکتر داخل تا آنکه بسرا
پای بدن رسد و بدن را خنک نماید و چون گرم شود با بخار
های فاسد آمیخته شده از راه که رفته برگردد و دیگر از فایدهای
بینی آنکه پاره از هوا را بدماغ رسانند و دماغ را تازه گردانند و بوی
خوش و ناخوش را بوی رسانند در حیات انسان و حیوان بر
نفسهاست که اگر نفس منقطع شود حیات منقطع خواهد شد و بعضی از علما گفته
که در شب روزی هر انسانی بیست و چهار هزار نفس میکشد و گفته اند
که تا شش یکبار نفس میکشد دل پنج بار حرکت مینماید پس دل
شبانروزی صد و بیست حرکت مینماید و هر نفسی از نفسهای شش
و هر حرکتی از حرکتهای دل حیات تازه بخشد نظم از دست و زبان
که بر آید ° کز عهده شکرش بدر آید و دیگر از فایدهای بینی آنکه در آن هوا
معتدل شود تا هوای بسیار سرد بشش و دل و زبان نرساند و از فایدهای

مینی انگه حرفها باسانی از مخارج بیرون آیند نه مینی گه کسی راکه
دماغ گیرند گفتن بعضی از حرفها بروی دشوار شود و از حکمتهای
پروردگار انگه در میان بینی دیواری کشیده که تا سقف بینی را نگاه
داری نماید و فایده دیگر انگه بینی را خوشنما گرداند که اگر چنانچه
بینی یک سوراخ فراخ میداشت بد نما میشد و ششم از حکمتهای
دهان و زبان آنکه هرگاه که دل خواهد که مطلب و مراد خویش را
بکسی خاطر نشان نماید فی الحال زبان را امر فرموده در فضای
دهن بجولان درآید بهر مخرجی که رود آوازی و حرفی ظاهر شود
و از ترکیب حرفها مراد دل فهمیده گردد و بدانکه پروردگار قصبه
شش را باشش مانند نای انبان ساخته شش بمنزله انبان
است و قصبه اش بمنزله نای و ز بیرون آمدن هوا از حنجره انواع
صوتها و صداها ظاهر میشود و از حکمتها آنکه از چندین هزار آواز
دو آواز بهم نمیمانند چنانچه روی آدمی که یک وجب بیش نیست
از چندین هزار رو دو رو بهم نمیمانند و حکمت درین آنست که شوهر
و زن یکدیگر شناسند و همچنین پدر و مادر و فرزندان یکدیگر شناسند
که نامحرم از محرم و وارث از غیر وارث ممتاز شوند و در معاملات
نیز یکدیگر را بشناسند که تا کسی بغلط حق کسی را بدیگری ندهد پس اگر
اختلاف در آوازها و روها نمی بود عالم بی نظام میشد و از فایده های
این اختلاف ظهور کمال قدرت خدای متعالست تبارک الله احسن الخالقین

وبدانکه

وبدانکه پروردگار بقدرت کامله دو راه را متصل بدهن ساخته
یکی ممر نفس است و این متصل است بشش و آنرا قصبه ریه گویند
و دیگر ممر آب و طعام است و متصل بمعده است و این ممر آب را بولی
مری خوانند و پروردگار بحکمت کامله از برای ممر نفس سرپوشی
آفریده که تا آب و طعام ازین راه داخل نشود و در وقت آواز
دادن و سخن کردن سرپوشش برخواسته میشود پس اگر در
اثنای خوردن و آشامیدن چیزی در ممر نفس داخل شود و بزور
دفع آن میشود و شش متصل بدل را باد میزند که گرمی دل باعث
هلاک نشود فصل بدانکه دل پادشاه ملک بدنست و تمامی اعضا
بامر حضرت باری در فرمان ویند و پروردگار او را در میان
ملک بدن که آفت دور است جای داده است و از بهر محافظت
پرده بروی پوشانیده و بر گرد او حصاری از استخوان های
سینه و پشت و پهلو ترتیب داده و استخوانها را بطناب پی محکم
ساخته و بگوشت و پوستش اندود نموده تبارک الله احسن الخالقین
فصل ششم از حکمتهای ولادت طفل انکه چون در رحم مادر اعضای
طفل تمام گردد و جای بروی تنگ شود و بالهام الهی بحرکت
درآمده راه بیرون طلب کند و سر خود را بنابر آسانی پیش نموده
بیرون آید و پروردگار برحمت خویش مادر و پدر را مشفق و مهربان
ساخته در محافظتش سعی نمایند و از برای غذای طفل خون

حیض را بپستانهای روان ساخته آن را شیر سفید گرداند
و طفل را ملهم ساخته که بمکیدن آغاز نماید و سر پستانرا مدوّر
ساخته که تا در دهن بند شود و مکیدن ممکن باشد و سوراخهای
کوچک بر سر پستان آفریده که تا شیر ریخته نشود و بی مکیدن
بیرون نیاید و چون طفل از برای استحکام بدن محتاج
بخوردن نان و طعام شود بقدرت کامله از بهر وی دندانهای
محکم صلب از گوشت برویاند و دندانهای پیش را تیز و نازک
و برنده سازد که تا بدان گره را تواند گشود چیزها را تواند برید
و دشمن را تواند گزید و دندانهای عقب بعضی را مدوّر سر تیز آفریده
که خوردنهای سخت بدان شکسته و ریزه شوند و بعضی را پهن آ
فریده که تا طعام بدان نرم شود و آسانی از گلو فرو رود و معده
از هضم نمودن آن عاجز نگردد و از جمله حکمتها آنکه چون طعام در دهن
بیاری دندانها نرم گردد و آب چشمه که متصل در دهن جاری است
خمیر شده از راه مری وارد معده شود و معده بحرارتی که پروردگار
در آن آفریده پخته گردد و چون پخته شود صافی آن از رگهای
کوچک که بجگر متصل است داخل جگر شود و درد او که در معده میماند
قوت دافعه که کناس معده است آنرا بروده که بدان متصل
اندازد و آنچه داخل جگر میشود بحرارتی که پروردگار در آن آفریده
جوش میزند و پخته میگردد و از آن خون و صفرا و سودا و اندک رطوبتی

بهم میرسد

بهم میرسد و اصل آن خونست و کف آن صفراست و درد آن
سودا و خون بقوت و همراهی صفرا از راه رگهای که بجگر متصل است
بجمیع بدن میرود و گوشت میگردد و جزو بدن میشود و اتصالی
که رگهای بیکدیگر دارند مثل اتصالیست که خطهای برگ درخت بیکدیگر
دارند و آنچه از صفرا در جگر میماند بزهره میرود و سودا در سپرز ریخته
میگردد و سودا قوت استخوانست و استخوان بدن قوت
میگردد و رطوبتها که در جگر است بهم میرسد بجانب مثانه میرود
و پروردگار بحکمت کامله چون انسانرا بفضای دنیا آورد
او را استعدادی از حافظه میدهد که تا زبان یاد گیرد و تجربه چیزها
را بداند و فایده و ضرر چیزها را فراموش ننماید و دوست
و دشمن را بشناسد و راهها را گم نکند و واجب و سنت را فرا
گیرد و خط و کتابت بیاموزد و داد و ستد را فراموش ننماید
و با این حال آدمی را استعدادی از فراموشی داده که تا مصیبتها
را فراموش نماید و پیوسته در تأسف و حسرت نباشد و یکبارگی
دست از دنیا نکشد و ترک زن و فرزند ننماید و بدیها که
مردم در حق او نموده اند فراموش کند و کینه در دل نگیرد
و از حکمتها اینکه طفل بی عقل از مادر میزاید آنست که اگر عاقل
و برهنه از شکم مادر بیرون می آید و میدید که بر عورتش نظر میکنند

خجل میشد و دلگیر میگردید و چون میدید که دیگران او را شست و
شو میدهند و در کهنه می پیچند و در گهواره می بندند کمال خشم
و الم او را حاصل میشود و فایده دیگر آنکه اگر عاقل میزاییدند تنها
واله و حیران می بودند و بمشاهده انسان و انواع حیوانات
و آسمان و زمین او را حیرتها دست میداد و آن حیران گرفته
خاطر میشد که چیزی یاد نمیتوانست گرفت چنانچه طفل و مرد عاقلی
را هرگاه که باسیری ببرند آن طفل زود زبان آن طایفه را
یاد میگیرد و آداب ایشان را می آموزند و مرد عاقل بنابر آنکه
حیرت و پریشانی خاطر او را حاصل میشود چیزی یاد نمیگیرد
و فایده دیگر آنکه اگر نادان و بی عقل نباشد و اداهای
طفلانه نکند در نظر پدر و مادر شیرین نخواهد بود و از تربیتش
محظوظ نخواهند شد و فایده دیگر از برای نادانی و ضعیفی بدن
طفل اینست که مدتها پدر و مادر او را تربیت نمایند و بدوش
و کنار بزرگ کنند تا یکدیگر را بشناسند تا وارث و غیر وارث
و محرم و غیر محرم از هم جدا و ممتاز گردند و فایده دیگر آنکه تا پدر
و مادر قدر فرزند بدانند و فرزندان نیز قدر ایشان بدانند و چون
طفل اندک بزرگ میشود و عقل اندک اندک می افزاید و بوجود
طلب معاش دانا میگردد و چون مرد را وقار و اعتبار
و هیبت در کار است بنابرین پروردگار او را بعد از سن

بلوغ

بلوغ ریش و بروت میدهد و چون در زنان پاکی رو و نزاکت
و لطافت مطلوبست روی ایشانرا بی مو میگذارد و تبارک الله
احسن الخالقین پس هرکه بچشم و دل ملاحظه حکمتهای خلق
انسان نماید او را علم یقین بوجود پروردگار حکیم و دانای توانای
سمیع بصیر مرید کاره بهم میرسد چراکه در عقل عقلا مذکور است که افعال
مشتمل بر کمال حکمت خود بخود حاصل نمیشود و از نادان و عاجز صادر
نمیگردد و مخفی نماند که بسیاری از آنچه مذکور شد و از عجایب و حکمتهای
مخلوقات مفضل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم نقل نموده فصل
بدانکه چون فکر در آثار موجب معرفت پروردگار است بنابرین
ثواب عظیم دارد و در کتاب کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
نقل شده که افضل العبادة ادمان الفکر فی الله و قدرته یعنی افضل عبادت
فکر در خدا و قدرت خدا نمودنست و حق تعالی اهل فکر را بتفکر مدح
و ثنا کرده و مکرر فرموده که و یتفکرون فی خلق السموات و الارض و از مادر
ابوذر پرسیدند که عبادت ابوذر چون بود در جواب گفت که گوشه اختیار
مینمودند و روز خود بفکر میگذرانیدند آیا باید که فکر در ذات خدا واقع
نشود چراکه فکر بکنهش نمیرسد بلکه اکتفا بتفکر در آثار باید نمود و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایتست که من نظر فی الله کیف هو هلک یعنی
هرکه فکر کند که خدا چونست هلاک میگردد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
روایت شده که و ایاکم و التفکر فی الله و لکن اذا اردتم ان تنظروا الی

عظمته فانظروا الی عظیم خلقه یعنی حذر کنید از فکر در ذات خدا
ولکن اگر خواهید که نظر کنید در عظمت پروردگار پس نظر کنید
بمخلوقات عظیم پروردگار و حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلم
نقلست که من تفکر فی ذات الحد و من تفکر فی الآء الله وفق یعنی
هر که تفکر در ذات خدا کند ملحد میشود و هر که فکر در نعمتهای خدا کند
توفیق خواهد یافت و شک نیست که فکر در نعمتهای پروردگار
باعث توفیق است چرا که بنده هرچند فکر در نعمتهای پروردگار
بیشتر میکند معرفت و محبتش زیاده میشود و طاعت و عبادتش
کاملتر میکردد فصل دلیل دیگر بر وجود خدای دانای توانا آنکه میدانیم
که هر که بی اعتقاد است خدا ناشناس که کارش بحد اضطرار
رسد و دستش از همه چیز بریده شود و از همه کس ناامید گردد درین
حال بکسی متوسل میشود که او را از آن ورطه نجات دهد و آن
کس خدای دانای تواناست مصرع بورطه که شوی ناامید از همه کس
ببین بکیست امیدت بدانکه اوست خدا روایت شده که یکی از زنادقه
پیش امام جعفر صادق علیه السلم از کار صانع میپرسید حضرت امام علیه
السلم فرمود که آیا بدریا نشسته زندیق گفت که بلی در روی دریا
بادهای هولناک وزید و کشتی را شکست و کشتیبانان غرق
شدند و من بلوحی از لوحهای کشتی چسپیدم پس ناگاه از لوح
نیز محروم شدم در طلاطم امواج گرفتار گشتم تا آنکه از دریا بکنار افتادم

پس حضرت

پس حضرت امام علیه السلم فرمود که پیش از آنکه این
قضیه واقع شود اعتماد تو بر کشتی و کشتیبانان بود و بعد از آن
اعتماد تو بر لوح بود پس چون همه اینها از دست تو
رفت آیا درین حالت مردن بر خود قرار دادی یا امید سلامت
داشتی پس زندیق ساکت شد بعد از آن حضرت امام علیه السلم
فرمود که بدرستی صانع تعالی آن کسیست که در آن وقت
بآن امیدوار بودی و اوست آنکس که نجات داد ترا از غرق
پس زندیق در دست امام علیه السلم مسلمان شد و دیگر نقل
شده که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم پرسیدند که دلیل
بر هستی پروردگار چیست فرمود که بزرگترین دلیلی بر هستی صانع
هستی منست زیرا که اگر هستی من از منست از دو حال بیرون
نباشد یا من خود را آنگاه هست کردم که هست بودم یا آنگاه که نیست
بودم اگر خود را آنگاه هست کردم که هست بودم این محال باشد
زیرا که هست را هست کردن محال عقل باشد و اگر خود را آنگاه هست
کردم که نیست بودم این هم محال باشد زیرا که از نیست هست
کردن محالست و باطل پس معلوم شد که من کرده هستی ام که نیستی
بروی محال باشد دلیل دیگر بر وجود واجب الوجود آنکه میگوئیم
که هر که تامل نماید میداند که هرچه هست یا میباید که نیستی بر ذات
او روا نباشد و از غیر هستی یافته باشد و آنرا خدای واجب الوجود

گویند و یا نیستی بر ذاتش روا باشد و هستی از غیر
یافته باشد و آنرا ممکن الوجود گویند پس میگوییم که اگر واجب
الوجود که نیستی بر ذاتش روا نیست نمی بود هیچ ممکن
بود نمیشد زیرا که نیستی بر جمیع ممکنات رواست و هر چه نیستی
بر ذاتش رواست بی غیر موجود نمیشود زیرا که ظاهر و معلوم است
که هر چه هستی و نیستی نظر بذات او مساوی باشد خود بخود
بی آفریدگار موجود نمیشود و موجود پس اگر غیر ممکن که واجب
الوجود است نمی بود هیچ ممکن موجود نمیشد پس ثابت شد
که واجب الوجودی هست که ممکنات همه وجود از وی یافته اند
و ازین دلیل که بر وجوب واجب الوجود گفته شد دانسته شد که حق
تعالی ازلی و ابدیست یعنی همیشه بوده و همیشه خواهد بود و دلیل
دیگر آنکه میگوییم که ذات پروردگار عالمیان اگر همیشه نباشد و در
وقتی از اوقات معدوم باشد لازم آید که هرگز موجود نشود زیرا که
کسی نیست که او را موجود سازد و چون آنکه هستی همه ازوست
و بغایت ظاهر و روشن است که معدوم خود بخود موجود نمیشوند
شد پس باید که حق تعالی ازلی باشد و دلیل دیگر آنکه وجود
حق تعالی عین ذات اوست پس نیستی بر وی محال باشد
که وجود حق تعالی چون عین ذاتست رباعی حق را ز وجود خود
جدای نبود پیوسته ز هستیش رهایی نبود آنکس که بر او روا بود صفت عدم

شایسته

شایسته منصب خدای نبود فصل اگر پرسند که دلیل بر اینکه پروردگار
شریک ندارد چیست بگو که دلیل برین آیات قرآنیست قل هو الله
احد سوره ایست که در اثبات یگانگی پروردگار نازل شده و از
جمله آیات این آیه ایست الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی الله تعالی
ذاتیست که بغیر از و الهی نیست و او حی است و قیوم و مخفی نماند که
یگانگی پروردگار حاجت بدلیل عقلی ندارد و دلیل نقلی بروی
بسیار است بلکه ظهورش در دین بمرتبه رسیده که احتیاج بذکر
دلیل ندارد فصل اگر پرسند که دلیل بر اینکه پروردگار مثل و مانند
ندارد و از جنس هر چه هست نیست چیست بگو که دلیل برین آیه لیس کمثله
شیء است که حق تعالی خود را بدان وصف نموده یعنی نیست
مثل او چیزی و دلیل دیگر براینکه میگوییم که اگر خدا از جنس چیزی
باشد لازم آید که او را شریک باشد و ثابت نمودیم که وی را شریک
نیست و دلیل دیگر آنکه هر چه غیر ذات حق تعالی است همگی محتاجند پس
ذات باری تعالی از جنس چیزی نبوده و بچیزی از جسم و عرض
مانند نباشد اگر پرسند که جسم نام چیزیست او طول و عرض و عمق
بوده باشد و شک نیست که هر چه اینچنین باشد محتاج خواهد بود
باجزاء و بکسی که اجزا را بهم ترکیب نماید و عرض چیست که قایم بجسم
باشد مثل رنگ و بو و طعم و امثال آن پس ذات مقدس الهی
نه بجسم مانند است و نه بعرض و الا لازم آید که محتاج بغیر باشد و احتیاج

بر ذات حضرت باری تعالی محالست پس چون ثابت شد
که ذات منزه الهی بچیزی نمیماند و از جنس چیزی نیست
پس نتوان گفت که خدا چونست و چه چیز است رباعی مانند خدا
هرچه دانی نبود هرگز باقی مثال فانی نبود در ذات خدا چون و
چه گفتن جهل است زانرو که ز جنس نکته دانی نبود و از آنچه گفتیم معلوم
گردد که کسی بکنه ذات حق سبحانه و تعالی نمیتواند رسید زیرا که هرچه
او مثل و مانند نباشد مخلوق او را ادراک نمیتواند نمود و پس
بنابرین هرچه بخاطر گذرد و ذهن او را ادراک نماید او غیر خدا است
رباعی در ذات خدا فکر بود عین خطا بشناس صفاتش ز ره صدق و صفا
مخلوق بود هرچه بخاطر گذرد آلوده خاطر نشود ذات خدا پس چون
ثابت شد که پروردگار جسم نیست و بچیزی نمیماند پس باید اعتقاد
نمود که بدن و اعضا مثل چشم و گوش و زبان و دهان و دماغ
و دست و پا و غیر آن ندارد پس اگر کسی اعتقاد کند که پروردگار
بدن و اعضا دارد کافر است و همچنین اگر اعتقاد کند که خوردن
و خوابیدن و نشستن و برخاستن و آمدن و رفتن و حرکت کردن
و ساکن شدن بر ذات مقدسش رواست کافر است پس
پس باید اعتقاد نمود که پروردگار متکلم است یا سمیع که چون خواهد
که مطلبی را به پیغمبران خاطرنشان نماید خلق میکنند در جسمی از اجسام
مثل درخت و هوا و غیر آن کلام را و بسمع انبیا میرساند فصل دیگر

باید

باید اعتقاد نمود آنچه مخلوق بدست و پا و سایر اعضا میکند خالق
بی احتیاج بدست و پا و سایر اعضا آنرا میکند و چون کیفیت فعل
الهی کسی را دانستن ممکن نیست پس تواند گفت که فعل خدا چونست
رباعی ایزد که ز صنعتش یکی گردون است از فهم و خیال قدرتش بیرونست
بی نطق بامر کن بنا کرده جهان کرد خدا چه ذات او بیچونست فصل چون
بیان کردیم که پروردگار جسم نیست و از اعضا منزه است پس باید
اعتقاد نمود که آنچه ما بحواس ظاهره مثل باصره و سامعه و ذائقه
و لامسه آنرا ادراک میکنیم و آنچه بحواس باطن آنرا فهم مینمائیم
پروردگار بی احتیاج بحواس ظاهر و باطن آنرا با جمیع خصوصیات
میداند و ادراک مینماید و هیچ جزو در هیچ وقت بر ذات
مقدسش پوشیده نیست و چون عقل و فهم بکنه علم حق تعالی نمیتوانند
رسید پس توان گفت که علمش چونست رباعی ای آنکه زنده طاق زرنگار
گردون علمش بود از حساب و اندازه بیرون هر ذره که هست و بود
خواهد بودن داند همه را همیشه اما بیچون و مخفی نماند که جمعی که طلب کیفیت
علم حق تعالی نموده اند غلطهای عظیم کرده اند فصل چون
ثابت شد که پروردگار جسم نیست پس باید که اعتقاد نمود که
مکانی نیست و در جهت نمی باشد زیرا که مکان و جهت مخصوص
جسم است پس اگر کسی اعتقاد کند که پروردگار در آسمان است

یا در زمین است یا در مشرق است یا در مغرب یا در شمال است
یا در جنوب است کافر است و باید اعتقاد نمود که پروردگار
یا آنکه در مکان و جهت در همه جا حاضر است باین معنی که قدرت
بر همه چیز در همه جا در همه وقت یکسان دارد و همچنین علمش
بهمه چیز در همه جا در همه وقت یکسان است رباعی نشناخته
کس ذات خدای متعال زانرو که نه شبه باشد او را نه مثال
با آنکه مکان و جا نباشد او را باشد همه جا با همه کس در همه حال
فصل چون دانستی که نیستی بر ذات پروردگار روا نیست
پس باید اعتقاد نمود که زمانی نیست زیرا که زمانی چیزی را
میگویند که در زمان پیدا شده باشد و چون تواند بود که حق تعالی
زمانی باشد و حال آنکه زمان وجود از وی یافته رباعی
سازنده روز و شب زمانی نبود هستی ده هر مکان مکانی نبود
در ذات خدا کجا و کی ممکن نیست زانرو که زمانی و مکانی نبود فصل
چون دانسته شد که پروردگار جسم نیست و در مکان و جهت
نمیباشد پس باید اعتقاد نمود که دیدنی نیست و دیدنش
در دنیا و آخرت محالست زیرا که شرط دیدن آنست که جسم
در مکان و جهت برابر نظر بوده باشد تا دیده شود و ما بیان
کردیم که پروردگار جسم نیست و در مکان و جهت نمی باشد
پس دیدن وی محال باشد فصل چون دانسته شد که حضرت

حق سبحانه و تعالی جسم نیست و احتیاج بچیزی ندارد و پس
باید دانست و اعتقاد نمود که الم و لذت عارض در ذات مقدسش
نمیشود زیرا که لذت تغیریست که بسبب حصول چیزی که نفس بدان
احتیاج دارد حاصل میشود و پس الم تغیریست که بسبب فوت
چیزی که نفس بدان احتیاج دارد حاصل میشود و پس چون
احتیاج بر ذات مقدسش محالست پس الم و لذت نیز بر وی
محال باشد و دلیل دیگر این آنکه اگر الم و لذت بر ذاتش روا باشد
و دلیل دیگر بر این آنکه اگر الم و لذت بر ذاتش روا باشد لازم
آید که مثل انسان و سایر حیوانات باشد و ما بدلیل دانستیم
که ذات حق سبحانه و تعالی شبه و مانند ندارد و دلیل دیگر آنکه
الم و لذت تابع مزاج است و مزاج مخصوص جسمست و ما بیان کردیم
که پروردگار جسم نیست فصل چون احتیاج بر ذات مقدس
الهی محالست پس باید که اعتقاد نمود که هیچ صفت حادث عارض
ذاتش نمیشود زیرا که هر چه عارض ذات مقدسش شود البته باید
که صفت نقص نباشد زیرا که نقص بر وی محالست که نقص بر وی محالست
چرا که ناقص سزاوار پروردگاری نیست پس باید که صفتی که عارض
ذات مقدس الهی شود از صفت کمال باشد و این نیز محالست
زیرا که لازم آید که پروردگار کمال خود محتاج بغیر باشد و لازم
آید که پیش از حدوث این صفت ذات مقدسش ناقص باشد

و این محال است و چون ثابت شد که ذات حق تعالی
از الم و لذت و صفت حادث و تغیر منزه و مبراست پس
باید اعتقاد نمود که مراد از رضا و محبتش ثواب است
و مراد از غضب و قهر و عداوتش عذاب و عقاب است اگر
پرسند که وجود واجب تعالی عین ذات است یا زاید بر ذات
چنانچه اشعریه گمان کرده اند بگو که واجب عین ذات است اگر پرسند
که وجود بچه معنی عین ذات واجبست و بچه معنی زاید بر ذات
ممکن است بگو که بمعنی اینکه وجود عین ذات واجبست اینست
که نیستی بر ذاتش محال است و ذاتش مصدر آثار میشود
بی آنکه صفت وجود عارض او شود و وجود در ممکن غیر ذات
است باینمعنی که ذات ممکن میتواند بود که موجود باشد
و میتواند بود که معدوم باشد و بی آنکه وجود عارض او شود موجود
نیست و مصدر آثار نمیشود پس حاصل کلام اینست آثار واجب
تعالی از ذات صادر میشود و آثار ممکن از ذات ممکن با صفت
وجود صادر میشود اگر گویند که بچه دلیل وجود واجب تعالی
عین ذات است بگو که دلیل بر این آنکه اگر وجود واجب زاید
بر ذاتش بوده باشد هر آینه صفت ذات خواهد بود و صفت
محتاج بموصوفست پس لازم آید که وجود واجب تعالی ممکن
باشد زیرا که هر محتاج بغیر ممکن است و دانسته شد که ممکن محتاج

است بعلت

است بعلت پس لازم آید وجود واجب تعالی محتاج باشد
به علت پس علت وجود واجب تعالی یا ممکن است یا واجب
اما ممکن نمیتواند بود که علت باشد زیرا که وجود همه ممکنات تابع
وجود واجب تعالی است و اما ذات واجب نیز علت وجود
نمیتواند بود زیرا که علت تا خود موجود نباشد علت چیزی نمیتواند
بود پس ثابت شد که وجود واجب باید که عین ذات واجب بوده
باشد فصل اگر پرسند که صفات ذات مثل علم و قدرت و حیات
و سمع و بصر عین ذات واجب الوجود اند یا زاید بر ذات چنانچه
اشعریه خیال کرده اند بگو که این صفات عین ذات شد اگر پرسند
که معنی اینکه این صفات عین ذات واجب اند چیست بگو که معنیش
آنست که ذات کامل واجب الوجود بی آنکه صفت علم و قدرت و حیات
و سمع و بصر عارض او شوند عالم و قادر و حی و سمیع و بصیر است بخلاف
ممکن الوجود که عالم و قادر و حی و سمیع و بصیر نمیشود تا صفت علم و قدرت
و حیات و سمع و بصر عارض او نشوند اگر پرسند که دلیل بر اینکه این
صفات عین ذات واجب الوجود اند چیست بگو که اگر این صفات زاید
بر ذات واجب الوجود باشند هر آینه ممکن خواهند بود زیرا که
صفت محتاجست بموصوف و هر محتاج بغیر ممکن است و چون این صفات
ممکن باشند هر آینه محتاج خواهند بود بخالق و ظاهر است که غیر ذات
واجب خالق این صفات نمیتواند شد پس اگر ذات واجب الوجود

خالق این صفات باشد در حالتی که این صفات با او بوده
پس لازم آید که این صفات پیش از وجود موجود بوده
باشند و اگر خالق آنچه این صفات را آفریده است در حالتی که بی
این صفات بوده پس لازم آید که در کمال خود محتاج باشد
باین ضمائم این صفات و هر چه کمال بواسطه غیر باشد
در حد ذات خود ناقص خواهد بود و نقص بر ذات باکمال
ذی الجلال محالست با آنکه در نظر عقل ممکن نیست که از ذات
ناقص این صفات صادر شده و دلیل دیگر آیه کریمه لیس کمثله
شیء است چرا که اگر صفات ذات خالق زاید بر ذات باشند
لازم آید که خالق مثل مخلوق و دلیل دیگر قل هو الله احد است و شک
نیست که احدیت وقتی مشخص میشود که با ذات مقدس الهی صفات
زاید نباشد و بدانکه این تحقیق از ائمه علیهم السلم متواتر است
از انجمله سرور انبیا صلوات الله علیه در بعضی از خطبهای خود فرموده
که من وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه
و من جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کرد خدا را بصفات زاید
پس او را قرین ساخته بغیر و هر که خدا را قرین ساخت بغیر
پس دوی در خدا اقرار داده و هر که دوی در خدا اقرار داد پس
بدرستی که جزو از برای وی ثابت نموده و هر که جزو از برای خدا اثبات
قرار داد پس نشناخته است خدا را رباعی پنهان بود از فهم خرد

باشد پنهان و

باشد پنهان و عالم از وی پیدا ذاتش ز صفت بری ولی عین صفات
عارف نکند صفاتش از ذات جدا فصل اگر پرسند که عدل چیست بگو که
عدل اعتقاد کرده است بانکه حق تعالی آنچه بد و ناخوش و قبیح است
نمیکند مگر کسی که محتاج و نادان باشد که اگر کسی قبیح را فهمیده
و احتیاج بآن نداشته باشد هرگز آن قبیح را نخواهد کرد و ما بدلیل
دانستیم که حق تعالی بهمه چیز داناست و بهیچ چیز محتاج نیست پس البته
قبیح نخواهد کرد و بد از وی سر نخواهد زد رباعی کردار خدا تمام احسان
باشد ناخوش نکند کسی که رحمن باشد بیشک نکند هر آنچه باشد ناخوش
آن کس که نه محتاج و نه نادان باشد فصل اگر پرسند که نبوت چیست
بگو که نبوت اعتقاد کرده است بانکه خدا را پیغمبران میباشند که ایشان
هادیان و راهنمایان خلقند و خاتم و افضل پیغمبران محمد بن عبدالله
بن عبدالمطلب است و حق تعالی در توریت و انجیل که بر موسی
نازل گردانید و مژده آمدن آن حضرت داده رباعی احمد که ز بهر
او جهان شد موجود هم اول انبیا و هم خاتم بود موجود شد از بهر
وجودش آدم هر چند که آمد او ز آدم بوجود اگر پرسند که دلیل راستی
پیغمبران چیست بگو که دلیل بر راستی پیغمبران معجزه است و معجزه چیزیست
که غیر خدا کسی قدرت بران نداشته باشد مثل مرده زنده کردن
و کور را بینا ساختن و امثال آن پس هر که دعوی پیغمبری
کند و حق تعالی دعای او را استجاب نموده معجزه در دست

وی ظاهر سازد میدانیم که او در دعوی خود صادقست چراکه
اگر کاذب باشد خدای تعالی دانای عادل دعای او را
مستجاب نخواهد ساخت و معجزه در دست او ظاهر نخواهد کرد
زیراکه معجزه در دست کاذب ظاهر ساختن و تصدیق کاذب
قبیح است و ما بدلیل دانسته‌ایم که حق تعالی عادلست و از وی
قبیح سر نمیزند و معجزات پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام بسیار است
و علمای شیعه و سنی و سایر هفتاد و سه گروه از امت محمد علیه الصلوة
والسلام نقل معجزات آن حضرت کرده‌اند شیخ طبرسی گفته که آنچه
از معجزات آن سید کاینات ضبط نموده‌اند سه هزار معجزه است
و بدانکه این معجزات غیر آن معجزاتست که از امامان و جانشینان
آن حضرت سر زده و ما درین رساله مختصری از معجزات آن حضرت
ذکر نماییم و از جمله معجزات آن حضرت امور عجیبه ایست که شب ولادت
و قبل از اظهار رسالت واقع شد و مختصری از آن اینکه در شب
ولادت آن حضرت لرزه بر بنای کفر افتاد و چهارده کنگره
از ایوان کسری که پادشاه گبران بود افتاد و آتشکده فارس
که هزار سال بود که آتش آن افسرده نشده بود افسرده گردید
و دریاچه ساوه خشک شد و پادشاهان از سریر خود بزیر افتادند
و سر ایشان سرنگون گردید و علم ساحران و کاهنان برطرف
شد و در صبح ولادت آن عالیجناب جمیع بتان در بتخانها

سرنگون

سرنگون گشته و از جمله معجزات آن حضرت قبل از اظهار رسالت پناه
این بود که ابر بر سرش سایه می انداخت و دیگر آنکه آن آفتاب
عالمتاب را سایه نبود رباعی ای امی لقبی که انبیا را علم بود احمد
نامی که سرور عالم بود زان سایه بوی نبود همراه که بود محرم جانی
که سایه نامحرم بود و از معجزات آن حضرت بعد از اظهار رسالت
که تا قیام قیامت خواهد بود قرآنست که کلمات و عبارات آن بروجهی
ترتیب یافته که حد آن بمرتبت و فصحا هرچند خواستند که یکسوره مثل سوره
های قرآن بیاورند نتوانستند و عاجز شدند اگر پرسند که بچه دلیل
بدانیم که فصحای عرب همه از آوردن مثل قرآن عاجز شدند که
اگر قادر میبودند که مثل یکسوره قرآن را بسازند میساختند و آن
حضرت را الزام میدادند و هیچ حاجت نبود که لشکر کشیده جنگ
و حرب نمایند و جان و مال خود را در معرض تلف در آورند و اگر
گویند که شاید ایشان مثل سوره قرآن ساخته باشند اما بما نرسیده
باشد بگو که این احتمال باطلست چراکه دشمنان دین اسلام همیشه
بسیار بوده‌اند از یهود و از نصاری و گبران و ملحدان پس میدانیم
که اگر ایشان مثل سوره از سوره‌های قرآن میساختند دشمنان
درین نقل میکردند و بما میرسید و دیگر از جمله معجزات آن حضرت
انشقاق قمر است ماه را بیک اشاره دو نیمه کرد و دیگر از جمله معجزات
آنکه آن حضرت بر جذع نخل خطبه میخواند و چون منبری از برای

آن رسالت پناه ترتیب دادند و از بهر خطبه بمنبر رفت جذع
نخل از مفارقتش ناله میکرد و آواز میداد مانند شتر ماده و چون
آن حضرت آنرا در بغل میگرفت ساکن میشد و دیگر از معجزات
آن حضرت آنکه زن یهودیه که نامش عبده بود حضرتش را
بضیافت طلب نمود و گوسفندی را کشت و صحابه خواستند که از آن
تناول نمایند کتف آن گوسفند بتکلم در آمده گفت که یا محمد مرا
مخور که مرا بزهر آلوده نموده اند و بعد از آن جبرئیل نازل شد
و ایشانرا تعلیم نمود که بسم الله بگویند و خدا را بعظمت یاد نمایند
و بخورند و بعد از آن حجامت کنند و چون چنین کردند
هیچ آسیبی از آن زهر بحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسایر
صحابه نرسید و باز نقل شده که اهل طایف گوسفند زهر آلود
نمودند چون حضرت که تناول نماید گوسفند بنطق در آمده
گفت که یا رسول الله مرا مخور که بزهر آلوده ساخته اند و دیگر از
جمله معجزات آنکه در خیبر سنگی را برداشته صحابه شنیدند که آن
سنگ در دست مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
تسبیح میکرد و بعد از آن سنگ را گفت که پاره شو شده پاره گردید
و هر یک بنوعی تسبیح میکردند و دیگر از معجزات آنکه در حدیبیه صحابه
از تشنگی شکوه نمودند پس آن حضرت دست خود را در کوزه
آب فرو برده از انگشتانش چشمها روان شد صحابه همگی

سیراب شدند

سیراب شدند و اسبانرا سیراب کردند و ظرفها را پر آب نمودند
و دیگر از معجزات آنکه قلیب حدیبیه خشک بود پس آن حضرت
تیری از ترکش بیرون آورد براین عاذب داد و گفت
که ببرو در قلیب بنشان و چون چنین کرد دوازده چشمه
از زیر تیر روان شد دیگر از معجزات آن حضرت آنکه چهل کس
از بنی هاشم را که هرکدام یک گوسفند میتوانستند خورد یک پای
گوسفند بختنی و یک صاع نان سیر گردانند و دیگر از معجزات آنکه
در مکه درختی را طلب نمود پس آن درخت بسوی آنحضرت شتافت
و شاخش را تسبیح و تهلیلی بود و باز درخت را فرمود دو نیمه شد
و باز فرمود تا دو نیمه بهم چسپیدند و بعد از آن درخت را گفت
که گواهی برسالت من بده پس درخت گواهی داد و باز درخت را
فرمود بجای خود رفت نقل کرده اند که این معجزه در مکه در
موضعی واقع شد که در آنجا شتران میکشتند و دیگر از معجزات آن
حضرت آنکه چون بمدینه آمد در روز جمعه اهل مدینه بخدمتش رفتند
و از کم بارانی شکوه نمودند پس آنحضرت دست برداشته دعا
کرد پس فی الحال دعای آن حضرت مستجاب شده ابری
پیدا شد و شروع در باریدن کرد متصل میبارید تا آنکه در جمعه
دیگر اهل مدینه بخدمت آن حضرت آمدند و از باران شکوه کردند
که دیوارهای ما را خراب نمود و راه بر مسافران ما بست پس آن حضرت

دعا کرده بارنده کی از مدینه برطرف شد و دو مرتبه شتر بتکلم در آمده
بر رسالتش گواهی داد و دیگر از معجزات آنحضرت خبر از غیب
است که در میان اهل نقل متواتر است از آنجمله خبر داد که حضرت
امیرالمومنین علیه السلم با سه طایفه محاربه خواهد نمود با ناکثین
و قاسطین و مارقین و دیگر خبر داد که محاسن مبارک آن حضرت
امیرالمومنین علیه السلم بخون سرش رنگین خواهد شد دیگر خبر داد
که عمار یاسر را اهل بغی خواهند کشت بدانکه آنچه ما از معجزات آنحضرت
ذکر نمودیم قطره ایست از دریای و اندکیست از بسیاری مخفی
نماند که در نظر اهل فهم و بصیرت پیغمبری آنحضرت احتیاج
باین نوع معجزات ندارد بلکه هر که از ارباب فراست نظر بر
دین و آیین آن حضرت کند و انواع طاعات و عبادات
شب و روز را مشاهده نماید و باحکام آن رسالت پناه
از واجب و سنت و حرام و مکروه و مباح مطلع شود یقین
میکند که او پیغمبر بحق است و دین او دین خداست رباعی
ختم رسل آنکه اولیا راست همه   هر کس که درو شک آورد گمراه است
با دیده و دل هر که بدینش نگرد   داند بیقین که او رسول الله است
رباعی ختم رسل آن نور خداوند کریم   حیران رخش مسیح و موسی کلیم
با دیده دل بهر طرف مینگرم   روشن بود از پرتو آن در یتیم
نقلست که بعضی از کفار که با ایشان فهمی و بصیرتی بوده چون جمال

باکمال

باکمال آن برگزیده خدای متعالی را میدیده اند بی آنکه از وی
معجزه بینند ایمان برسالتش می آوردند و میگفته اند که روی
او بروی دروغ گویان نمی ماند نظم هر که را در دل ز نور حق
منیره است   دیدن روی پیمبر معجزه است   وجه دیگر از اثبات
نبوت که اهل حدس و بصیرت را از آن علم یقین حاصل
میشود آنکه میگوییم که محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله دعوی
میکرد که آن پیغمبری که کتابهای آسمانی مثل توریت
و انجیل مذکور است که خواهد آمد منم و من افضل و اکرم و اعلم دیگرند
و بر عاقل صاحب بصیرت پوشیده نیست که همچنین دعوی بزرگی
نمیکند مگر پیغمبر صادق القول یا مجنون کذاب جاهل دنیا دوست
هوا پرست لاابالی که او را از رسوای باکی نباشد و هر که متتبع
احوال و اوضاع آن عالیجناب نماید علم جزم و قطع بهم میرساند که
او مجنون و جاهل و کذاب و لاابالی نبوده پس ثابت میشود
که او پیغمبر بحق صادق القول بوده و شمه از احوال آن حضرت
آنکه بی پدر و مادر و معلم در میان قومی نشو و نما نمود که جاهل و کافر
و مشرک بودند بت میپرستیدند ملایکه دختران خدا میدانستند و باعمال
قبیحه و افعال شنیعه مثل قتل نفس و شرب خمر و زنا و لواطه و قمار
و امثال آن اشتغال داشتند و صاحب صفات ذمیمه مثل
تکبر و حرص و طمع و حسد و طول امل و غیر آن بودند و آن حضرت

یعنی بعد از من هیچ پیغمبری نخواهد بود و [illegible] عیسی
من افضل از موسی و عیسی و [illegible] پیغمبران و

چهل ساله که بامر رسالت مامور شد و درین مدت درمیان
همچنین قومی بسر میبرد و هرگز بوی نسبت عمل ناخوشی و صفت
قبیحی ننمودند بلکه او را کافران ابوالقسم امین میگفتند و بامانت
و راستی شهرت داشت و بعد از انکه اظهار رسالت نمود دلایل
واضحه بر معرفت و خداشناسی نصب کرد و امت را بطریق
مجاهدهٔ نفس و اکتساب صفات حسنه و ترک خصال ذمیمه
راهنمای نمود و باعمال پسندیده مثل احسان و صلهٔ رحم
و ادای امانت و صدق و راستی و انواع طاعات و عبا
دات مامور ساخت و از اعمال قبیحه مثل قتل نفس و شرب
خمر و زنا و لواط و کذب و خیانت و سرقه و قمار و غیر آن نهی
فرمود و از برای هریک از معاصی حدی و تعزیری تعین
فرمود و انواع معاملها و بیع و اجاره و مضاربه و غیر آن
ترتیب داد و از برای رفع خصومت و نزاع حکمها مقرر فرمود پس
هرکه مشاهدهٔ این احوال و اوضاع و دین و آیین نماید یقین
میکند که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله جاهل و کاذب نبوده بلکه
پیغمبر بحق مؤید من عندالله بوده و دلیل علم و دانای و راستی
او همین بس است که حضرت مرتضی علی علیه الصلوة والسلام شاگرد
و وصی و جانشین او بود و شک نیست که حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلم صاحب معجزات و کرامات است و استاد جمیع علما و فقها و فصحا

وبلغاست

بلغاست و هادی همه عارفان و زاهدان و عابدان است
و کمالات آن عالیجناب در درجه بود که بسیاری از کوتاه
نظران گمان کرده اند که رب العالمین است و مالک یوم الدین
همچنین علم و دانای و احوال و اوضاع و طاعات و عبادات
و دعوات و معجزات و کرامات باقی ایمهٔ اثنا عشر دلیل واضحیست
بر صدق و راستی سید المرسلین صلی الله علیه و آله و بدانکه این دلیل
که ما ذکر نمودیم حق سبحانه و تعالی در کلام مجید بدان اشاره
فرموده و گفته که قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی
ثم تتفکروا ما بصاحبکم من جنة ان هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب
شدید و شیخ طبرسی رحمة الله علیه در کتاب تفسیر در معنی این آیه
کلامی ادا نموده که مضمونش اینست که بگو ای محمد امت را که من
شما را یک موعظه میکنم که اگر بدان عمل نمایید بحق میرسید و موعظه
اینست که از برای خدا از روی اخلاص بی عناد و مکابره دو دو و یک
یک بایستید و فکر کنید و چون فکر نمایید خواهید دانست که دعوی
عالی پیغمبری که پادشاهی دنیا و آخرت است نمیکند مگر دیوانه
که باک از رسوائی نداشته باشد یا عاقل کامل که مؤید من عندالله
باشد و کسی که مشاهدهٔ احوال حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماید
میداند که دیوانه بی باک نیست پس باید که عاقل کامل مؤید من عندالله
باشد فصل اگر از معراج پرسند بگو واجبست اعتقاد نمودن که حضرت

سید المرسلین در یکشب حق تعالی بقدرت کاملهٔ خود او را از مکه
معظمه به بیت المقدس برد و بعد از آن او را به آسمان برد و
آثار عظمت و بزرگی خود را بوی نمود و باز در همان شب بمکه
اش رسانید اگر پرسند که دلیل برین چیست بگو که این امریست
ممکن و حق سبحانه وتعالی قادر است بر همه چیز و در کلام مجید خبر از
وقوع این داده و احادیث متواتره در این باب انکار نمیتوان
یا شک کنند مؤمن نخواهد بود و از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام نقلست که هر که منکر سه چیز شود از شیعهٔ ما نیست معراج و سؤال
قبر و شفاعت رباعی هر کس که بود منکر معراج رسول باشد کافر
بنزد ارباب قبول پرهیز کن از منکر معراج نبی کو در ره دین هست
فریبنده چو غول اگر پرسند که کدام آیهٔ قرآنی دلالت بر معراج دارد
بگو که حق تعالی در سورهٔ بنی اسرائیل که فرموده که سبحان الذی
اسری بعبده لیلا من المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا
انه هو السمیع البصیر و در سورهٔ النجم گفته علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی
وهو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی
فاوحی الی عبده ما اوحی ما کذب الفؤاد ما رای افتمارونه علی ما
یری ولقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی عندها جنة المأوی
فصل اگر از کیفیت معراج پرسند بگو که احادیث درین باب بسیار است
ما درین رساله بحدیثی از مضمون احادیثی که در کتاب امالی

وکتاب

وکتاب من لا یحضره الفقیه وکتاب روضة الواعظین وکتاب مجمع البیان
وتفسیر ثعلبی مذکور است ذکر مینمائیم و آنکه حضرت جبرئیل علیه السلام
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بر براق سوار نموده براق
از الاغ بزرگتر و از استر کوچکتر بود و دو بال داشت و آن حضرت
را به بیت المقدس برد و آن حضرت در آنجا نماز گذارد و بعد از آن
او را به آسمان برد و اهل آسمانها او را تعظیم و تکریم نمودند تا آنکه
بجائی رسید که ارادهٔ الهی بدان تعلق گرفته بود و در آن مکان
مقدس پروردگار تکلم کرد و حق تعالی از برای تعین وصی و جانشین
نمود و ائمه را همگی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تا حضرت مهدی
صلوات الله علیهم باسم و صفت مذکور ساخت و نص بر امامت ایشان نمود
و پنجاه نماز بر او و بر امت او فرض گردانید و آنحضرت به بهشت داخل
شد و میوه بهشت را خورد و جهنم را مشاهده نمود و در وقت بر
گشتن بحضرت موسی علیه السلام واقع شد پس از رسالت پناه صلی الله
علیه وآله پرسید که چند نماز پروردگار بر امت تو فرض گردانید
رسالت پناه در جواب فرمود که پنجاه نماز موسی گفت که امت
تو طاقت پنجاه نماز ندارند برگرد و از حق تعالی طلب تخفیف کن
حضرت رسالت پناه بنابر شفاعت موسی برگشت و طلب تخفیف
نمود حق سبحانه وتعالی دعای او را مستجاب ساخته ده نماز
را تخفیف داد و چون برگردید و با موسی ملاقات نمود پرسید که

چند نماز بر امت تو فرض شد حضرت در جواب فرمود که چهل
نماز باز حضرت موسی گفت که امت تو طاقت چهل نماز ندارند
برگرد طلب تخفیف کن القصه حضرت رسالت پناه بالتماس موسی
پنج مرتبه برگردید و طلب تخفیف نمود و در چهار مرتبه نماز تخفیف
یافت و چون به پنج رسید دیگر قبول التماس ننمود اگر پرسند
که چون شد که حضرت رسالت پناه در ابتدا طلب تخفیف ننمود تا آنکه
بعد از التماس موسی طلب تخفیف کرد بگو که ابن بابویه رحمة الله
علیه در کتاب من لایحضر حدیثی نقل نموده که مضمونش اینست
که زید فرزند امام زین العابدین علیه السلام از پدر خود پرسید
گفت ای پدر جد ما حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقتی که
حق تعالی بروی پنجاه نماز واجب کردانید چرا خود طلب تخفیف
ننمود تا آنکه بعد از شفاعت موسی طلب تخفیف کرد حضرت امام در
جواب فرمود که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله اینچنین
نبود که پروردگار او را امری فرماید و او فی الحال در مقام این
درآید که طلب تخفیف نماید بلکه چون بحضرت موسی علیه السلام رسید
و او شفاعت و التماس نمود سید المرسلین بنا بر اجابت شفاعت
و التماس حضرت موسی علیه السلام برگشته طلب تخفیف نمود و دیگر زید
پرسید که چون شد که نماز چون به پنج رسید دیگر قبول شفاعت
موسی ننمود حضرت امام در جواب فرمود که سید المرسلین صلی الله علیه

واله

وآله خواست که امت او با تخفیف در نماز اجر پنجاه نماز داشته
باشند زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که آیه من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها بنا برین چون حضرت رسول صلی الله علیه
و آله بزمین جبرئیل علیه السلام بروی نازل شد و گفت که پروردگار
ترا سلام میرساند و میگوید که این پنج نماز نزد ما پنجاه
نماز محسوب است دیگر زید گفت که ای پدر پروردگار را مکان نیست
و او را بمکان وصف نمیتوان نمود پس چه معنی دارد که موسی
میگوید که برگرد نزد پروردگار و طلب تخفیف کن پس حضرت امام
علیه السلام در جواب کلامی ادا فرمود که مضمونش اینست که چنانچه
در زمین مسجد خانهٔ خداست و کسی که قصد مسجد نماید و بمسجد رود
قصد خدا کرده است و نزد پروردگار رفته همچنین در آسمانها
مکانها میباشد که کسی بدانجا رود نزد خدا رفته است و ابن
بابویه رحمة الله علیه در کتاب امالی حدیثی نقل نموده و مضمون بعضی
از آن آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در برگشتن از بیت المقدس
گذرش بقافله افتاد از قافلهای قریش و ایشان شتری گم نموده
بودند و ایشان را ظرف پر آبی بود حضرت از آن آب خورد و تتمه
آنرا ریخت و چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بمکه رسید در روز
با ایشان گفت که الله تعالی امشب مرا به بیت المقدس برد و آثار
پیغمبران و منزلهای ایشان بمن نمود و گذرم بر قافلهٔ قریش افتاد

در فلان موضع و ایشان شتری گم کرده بودند و من از آب
ایشان خوردم و باقی مانده را ریختم پس ابوجهل بقریش
گفت که فرصت بدست شما افتاد و اینجا بعضی هستند که بیت المقدس
را دیده اند احوال آنجا را خوب میدانند از محمد پرسید که چند ستون است
و چند قندیل در بیت المقدس هست پس جبرئیل نازل شد و صورت
بیت المقدس در برابر آن حضرت آویخت پس از هرچه میپرسیدند
جواب میداد و چون قریش جواب بروجه صواب شنیدند گفتند
که صبر میکنیم تا قافله بیاید آنچه در باب ایشان گفته بپرسیم
حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که دلیل بر راستی قول من
اینکه قافله در وقت طلوع آفتاب خواهد رسید و پیش آهنگ
شتران شتر خاکستری رنگ خواهد بود و چون روز دیگر شد مرد
مان بجانب عقبه رفتند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله امتحان
نمایند پس همگی در انتظار قافله بودند که ناگاه قافله در همان
ساعتی که حضرت گفته بود و خبر داده بود رسید و پیش آهنگ
شتران شتری خاکستری رنگ بود و از شتر گم کردن و آب ریختن
پرسیدند باز آنچنان خبر دادند که حضرت رسالت پناه فرموده
بود و در تفسیر قمی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که چون حضرت رسالت پناه خبر داد که قافله در وقت طلوع آفتاب
خواهد رسید قریش بعضی را باستقبال قافله فرستادند و نوشتند

دکان

کان سفارش نمودند که در هر موضع که بقافله میرسید ایشان را
آنگاه دارید و نگذارید که گفته محمد صلی الله علیه وآله درست شود
پس جبرئیل نازل شد و نگذاشت که قافله توقف نماید و در همان
ساعتی که حضرت فرموده بود قافله رسید و قریش با وجود این
معجزات ظاهره تکبر ورزیدند و ایمان نیاوردند فصل اگر پرسند که
جماعتی که ایشان تتبع فلاسفه دارند و گمان میکنند که آسمانها
قبول پند و رخنه در آسمان ممکن نیست و داخل شدن در آسمان
محالست و ازین راه منکر معراج جسمانی شده اند و گمان کرده اند.
که روح آن حضرت بمعراج رفت نه جسم آن حضرت آیا ایشان را
مؤمن میتوان گفت یا نه بگو که صاحب این اعتقاد مؤمن نیست
بلکه این مذهب زندیقانست که از روی ظن و گمان باین اعتقاد
نموده اند و این اعتقاد مخالف اعتقاد جمیع پیغمبران و اوصیای
پیغمبرانست و ما دلیل معراج را بر وجه اختصار ذکر نمودیم و از ائمه علیهم السلام
روایات در حدوث عالم متواتر است و این آیه نیز صریحست در
حدوث آسمانها ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی
ستة ایام و ترجمه اش اینست که بدرستی که پروردگار شما
خداست آنچنان خدای که آفریده است آسمانها و زمین را در شش
روز آفریده شده و حادث خواهد بود اگر پرسند که حادث و قدیم
چه معنی دارند بگو که حادث چیزی را میگویند که نباشد و پیدا شود و قدیم

وقدیم آنست که همیشه بوده و هیچ وقت نبوده است که نباشد
اگر پرسند که پیش از آسمان روز و شبی نبوده پس چون حق تعالی
فرموده که آسمان و زمین در شش روز آفریده شده بگو که میتواند بود
که معنیش این چنین باشد که ابتداء آفرینش آسمان و زمین
آنمقدار بود که اگر آسمانی و آفتابی میبود که بگردند شش روز میشد
و اما مذهب کسی که عالم را قدیم میدانند این آیه یعنی نذر دو ما در
کتاب بهجة الله این قدیم بودن عالم را بدلیلی عقلی و نقلی باطل
نموده ایم اگر پرسند که خلق آسمانها و زمینها چگونه واقع شد
بگو که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که چون الله سبحانه
و تعالی خواست که خلق آسمانها نماید امر فرمود بادها را که آب
را بهم زنند پس بادها چندان آب را برهم زدند تا آنکه کفی بر روی
آب جمع شد پس از آن موج آب و کف دودی بی آتش
بلند شد و آسمان گردید و حق سبحانه و تعالی در کلام مجید
باین اشاره فرموده که ثم استوی الی السماء و هی دخان
و از سفر اول توریت نقل شده که حق سبحانه و تعالی در ابتداء
جوهری آفرید و بنظر هیبت الهی آن جوهر گداخته شد و آب گردید
پس از آب بخاری مثل دود بلند شد و آسمانها را از آن
دود آفرید و بر روی آب کفی ظاهر شد مثل کف دریا و زمین
را از آن ثابت گردانید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از خطبهای

خود

خود خلق آسمان را بتفصیلی که مذکور شد بیان فرموده اگر پرسند
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پیش از آنکه مردم را بدین اسلام
دعوت کند بچه مشغول بود بگو آنحضرت همیشه بخدا پرستی و دینداری
و طاعت و عبادت مشغول بود و شیخ مفید در کتاب روضة الوا
عظین گفته که اجماع شیعه است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
همیشه رسول و نبی بود اما مخفی میداشت روزه میگرفت و نماز
میگذارد بر خلاف آنچه قریش میکردند و چون چهل ساله شد
حق سبحانه و تعالی جبرئیل را بروی نازل ساخت و فرمود که اظهار
رسالت نماید و این اظهار در بیست و هفتم ماه رجب واقع شد
فصل اگر از عصمت انبیا پرسند بگو که باید اعتقاد نمود که جمیع پیغمبران
معصومند از جمیع معاصی و سهو و نسیان اگر پرسند که دلیل برین
چیست بگو که دلیل برین آنکه حق تعالی عقلهای پیغمبر کامل گردانیده
و دلهای ایشانرا بمحبت و طاعت خود مشغول ساخته و دنیا در نظر
همت ایشان بی قدر گردانیده و شک نیست که صاحب این
حال هرگز مرتکب گناه و معصیت نمیشود و دلیل دیگر آنکه اگر پیغمبران
از ایشان گناه سر زند باعث گمراهی امت میشود و قبیح است
که خدای حکیم کسی را برسالت فرستد که سبب گمراهی امت شود
و دلیل دیگر آنکه پیغمبران بنده گان مخلص پروردگارند و شیطانرا
بر مخلصان تسلطی نیست و ایشانرا اغوا نمیتوانند نمود زیرا که حق تعالی

در قرآن از ابلیس نقل میفرماید که او گفت لأغوینهم اجمعین الا
عبادک منهم المخلصین و مضمون این آیه اینست که ابلیس بحق
سبحانه و تعالی میگوید که من جمیع بندگان ترا اغوا میکنم
مگر بندگان مخلص ترا پس هرگاه که ابلیس را بر پیغمبران تسلطی
نباشد پس ایشان معصوم خواهند بود و دلیل دیگر آنکه صاحب
معصیت فاسقست و بقول فاسق اعتماد نیست زیرا که حق تعالی
در قرآن فرموده که ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا و چون
نتواند بود که رسول خدا کسی باشد که بر قولش اعتماد نباشد
و دلیل دیگر آنکه اگر از نبی معصیت واقع شود ظالم خواهد بود
و میل بجانب ظالمان کردن جایز نیست زیرا که حق سبحانه
و تعالی در قرآن فرموده که ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم
النار و چون در عقل جایز باشد که پروردگار کسی را منصب
پیغمبری دهد که میل بجانب وی حرام باشد و دیگر آنکه عاصی
ظالمست و ظالم شایسته پیغمبری نیست چرا که حق تعالی در
کلام مجید گفت که لا ینال عهدی الظالمین یعنی عهد من که پیغمبری و امامتست
بظالمان نمیرسد و دلیل بر عدم سهو و نسیان ایشان آنکه فر
ستادن پیغمبران از برای اینست که مردمانرا بحق راهنمای
نمایند پس اگر از گناه و سهو و نسیان مبرا و منزه نباشند
از قول ایشان علم بهم نخواهد رسید و این خلاف غرض الهیست

زیراکه

زیراکه در قرآن آیات متعدده نهی از عمل بظن فرموده پس بنا
برین هر معصیتی و سهوی که سنیان به پیغمبران نسبت داده اند همه
افتراست فصل از ولادت و وفات و مقدار عمر حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله بدانکه آن حضرت بروایت معتبر در روز جمعه طلوع فجر
در سنه فیل در مکه متولد شد و بعد از آنکه عمر شریفش بچهل رسید حق تعالی
او را رسول گردانید و بعد از آن منصب رسالت یافت سیزده سال
در مکه بود و مردمانرا از خویش و بیگانه بدین اسلام دعوت مینمود
و جماعتی کثیر بشرف اسلام مشرف گردیدند و بعضی از اهل مدینه
بمکه آمده شرف اسلام دریافتند تا آنکه خدیجه و ابوطالب که حامی
آن حضرت بودند وفات یافتند بعد از آن رسالت پناه باذن
پروردگار از سنگدلان مکه هجرت نمود بمدینه رفت و ده سال
در مدینه خلق را بدین اسلام دعوت مینمود و بعد از ده سال از دار فنا
بدار البقا رحلت نمود و عمر شریفش شصت و سه سال بود اگر پرسند
که پدر آن حضرت عبدالله و مادرش آمنه در چه وقت وفات یافتند
بگو عبدالله فوت شد و آن حضرت دو ماهه بود و بعضی گفته اند که پیش
از تولد آن حضرت وفات یافت و دیگر قولهاست و مادرش آمنه فوت
شد و آنحضرت چهار ساله بود فصل اگر پرسند که امامت چیست بگو که
امامت اعتقاد کردنست باینکه دوازده امام که اول ایشان امام
المتقین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است و آخر ایشان مهدی علیه الصلوة

والسلام ایمه بحقند وشیعیان وتابعان او از اهل نجاتند رباعی
از بعد نبی خواجه خورشید غلام سید انکه دوازده امامند امام آن
مهر جهان فروز و شک نیست که مهر گردد بدوازده برج تمام
اگر پرسند که دلیل بر امامت ایمه اثنا عشر چیست بگو که دلیل بر امامت
اثنا عشر بسیار است و فقیر در کتاب اربعین چهل دلیل بر امامت
ایمه اثنا عشر ذکر نموده ام و درین رساله چند دلیل از آن دلایل
بر وجه اختصار ذکر میشود دلیل اول آنکه شیعه اثنا عشری همیشه
در همه جا بسیار بوده اند و بطریق تواتر نقل نموده اند که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله حضرت امیر المومنین علیه السلام
وصی و جانشین خود ساخت و همچنین تا حضرت صاحب الزمان
علیه السلام هر یک از ایمه دیگری را جانشین خود گردانیدند پس نقل
متواتر شیعه که همیشه در اطراف عالم پراکنده و منتشر بوده اند دا
نستیم که ایمه اثنی عشر ایمه بحقند اگر گویند که سنیان نیز در عالم بسیارند
و در هر زمان میگویند و نقل میکنند که هر یک از ابو بکر و عمر و عثمان
امامند بگو که سنیان اگرچه در هر زمان میگویند که آن جماعت
امامند ولیکن نقل نمیکنند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وصی
و جانشین ساخت و اگر گویند که سنیان پس بچه دلیل آن جماعت
را امام میدانند بگو که ایشان میگویند که حضرت رسول صلی الله
علیه وآله بی تعین جانشین از دنیا بیرون رفت و چون کار دنیا

ودین

دین بی وجود امام منتظم نمیشود ابو بکر و عمر و جماعتی که از جاهلان
صحابه حضرت رسالت پناه را غسل ناداده و دفن نکرده در سقیفه بنی
ساعده جمعیت نمودند بی مصلحت باب مدینة العلم و علمای صحابه
مثل سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و غیرهم در تعیین امام شروع
در نزاع و جدال نمودند تا آنکه عاقبت ابو بکر و عمر ازمکه بر انصار غالب
آمدند و عمر دست ابو بکر را گرفته با وی بیعت نمود و چند جاهل دیگر در بیعت
موافقت با وی نمودند و بنا برین ابو بکر امام شد و عمر وصی ابو بکر است
و عمر وصی ابو بکر است و ابو بکر او را ساخت و عثمان علیه اللعنه
بموجب وصیت عمر جماعتی با وی بیعت نمودند و به بیعت امام شد
اینست که عمده دلیل سنیان بر امامت این سه یار خطاکار
اگر پرسند که آیا سنیان گفته اند که امامت به بیعت چند تن حاصل
میشود بگو که جماعتی را اعتقاد اینست که امامت حاصل نمیشود مگر
برضای جمیع علما که در آن عصر هستند و این طرفه است که با این حال
ابو بکر را امام میدانند با آنکه صحیح بخاری و مسلم و غیر آن از کتابهای
سنیان مذکور است که علی ابن ابی طالب که سرور علماست و باقی
بنی هاشم تا شش ماه راضی بخلافت ابو بکر نبودند و روایات بسیار
در کتاب اربعین از کتابهای سنیان نقل کرده ایم که دلیلند بر
آنکه حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام هرگز بخلافت ایشان راضی نشد
بلکه از ابو بکر و عمر و عثمان شکوه میکرده اند و میگفته اند که بر من ظلم کرده اند

وحق مرا غصب نموده اند و خطبه شقشقیه و غیر آن دلیلست برین مدعا
و دیگر راویان اهل سنت همگی اتفاق دارند که سعد بن عباده
که سید و بزرگ خزرجست از نقبای انصار است با تابعانش با ابو بکر
و عمر بیعت نکردند و اهل نقل گفته اند که عاقبت خالد بن ولید از برای
خاطر عمر در راه سعد گرفت و به تیر او را هلاک گردانید و شهرت داد که
جنیان او را کشتند و از عجایب اهل سنت آنکه قاضی القضاة
ایشان نجات او را از بزرگ میدانند گفته که اجماع وقتی درست شد که
سعد بن عباده را کشتند و قبح این قول بر عاقل پوشیده نیست
و ابن ابو الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه گفته که فروه بن عمرو با ابو بکر
بیعت نکرد و گفت که بیعت نمیکنم مگر با علی و این مرد از بزرگان صحابه است
باز در همین کتاب گفته که خالد بن سعید بن العاص با ابو بکر بیعت نکرد
و گفت که بیعت نمیکنم مگر با علی القصه چون بسیاری از علمای سنی
یافتند که اجماع بر خلافت ابو بکر واقع نشده بنا برین ترک این دلیل
کردند جماعتی گفته اند که چون پنج کس با کسی بیعت کنند امام میشود
و گفته اند که خلافت ابو بکر به بیعت پنج کس واقع شد عمر و ابو عبیده
و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه و گفته اند که امامت
عثمان علیه اللعنه نیز برضای پنج کس حاصل شد و این مذهب اکثر
فقها و متکلمین اهل بصره است و جماعتی از علمای کوفه اعتقاد کرده
اند که خلافت برضا و بیعت دو کس بهم میرسد چنانچه دعوی بدو گواه

ثابت میشود

ثابت میشود و جماعتی دیگر گفته اند که خلافت به بیعت یک کس ثابت
میشود ای دوستان اهل بیت بیایید و ببینید که محبت عمر سنیان را
حیران ساخته بفکرهای غلط انداخته اگر پرسند که سنیان در امام
چه شرط کرده اند بگو که در امام هفت شرط کرده اند اول آنکه عادل باشد
و این طرفه است که عدالت در امام شرط میدانند و با این حال سه یار
جفا کار را امام میدانند با آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مخالفت
بسیار نمودند و در کتاب اربعین ذکر آن نموده ایم و اندکی از آن
عنقریب ذکر خواهد شد و دوم آنکه عالم باشد و این طرفه است که علم را شرط
میدانند و با این حال سه یار را که از جاهلان صحابه بوده اند امام میدانند
و نقل است که در هفتاد موضع امیر المؤمنین علیه السلام غلط عمر را بیان
فرمود و در هر مرتبه عمر میگفت لولا علی لهلک عمر یعنی اگر علی نمیبود عمر هلاک
میشد و ابن الحدید که از علمای اهل سنت و غیر او نقل کرده اند که عمر
منع کرد از بسیاری مهر و گفت که باید کسی زیاده از مهر سنت نکند
از روی قرآن زنی او را الزام داد پس عمر گفت کل الناس افقه
من عمر ربات الحجال یعنی جمیع مردم دانا تر اند از عمر حتی زنانی
که در حجلها پرورش یافته اند و باز ابن الحدید نقل کرده که عمر را گذر
بکودکان افتاد که بازی میکردند پس کودکان گفت که از زنان
که از شما جدا شدیم خبر ندیدیم پس کودک گفت نمیترسی که این را میگوی و حال آنکه عمر
رسول الله را صلی الله علیه و آله دیده و خبر تمام دیدن آن حضرت را ست

عمر خاک برداشت و در دهن گذاشت و گفت کل الناس افقه من عمر
حتی الصبیان یعنی جمیع مردمان از عمر عاقل ترند حتی پسران
و در کتاب اربعین بیان جهل ایشان نموده ایم و سیوم آنکه
کر و کور نباشد و چهارم آنکه بی دست و پا نباشد و پنجم آنکه از اهل
رای و تدبیر باشد ششم آنکه شجاع باشد و این طرفه است که با آنکه
شجاعت را شرط میدانند سه یار فرار را امام میدانند هفتم
آنکه قرشی باشد و جماعتی این شرط را قبول ندارند اگر پرسند که شرط
امامت بمذهب شیعه چیست بگو که بمذهب شیعه امام میباید معصوم باشد
از جمیع گناهان و سهو و نسیان و هر چه دلالت بر عصمت انبیا میکند
دلالت بر عصمت ائمه نیز میکند دلایل عصمت انبیا و نبوت مذکور شد
و دلیل دیگر آنکه میگوییم که چون مردمان نه شدند و بر ایشان خطا
جایز است پس ناچار است از امامی که ایشان را راهنمای
کند و از خطا بصواب رساند پس اگر امام نامعصوم و جایز الخطا
باشد لازم آید که او را نیز امامی باشد و این باطل است زیرا که
خلاف اجماع است و لازم می آید که در هر زمان امامان غیر متناهی
باشند و این محال عقل است و دلیل دیگر آنکه امام حافظ شرع است
پس اگر معصوم نباشد شرع بوی محفوظ نخواهد شد پس چون شیعه
اثنی عشری عصمت را در امام هم شرط میدانند بنابرین واجب میدانند
که تعیین امام از جانب خدا باشد نه از جانب خلق زیرا که عصمت امریست

مخفی

مخفی و پوشیده و بغیر از حق سبحانه و تعالی کسی بران اطلاع ندارد
و بسا باشد که خلق با کسی بیعت کنند و در واقع منافق باشد تا آنکه
تقدیم مفضول بر فاضل لازم نیاید زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است
با آنکه چون سنیان در امام عصمت شرط نکرده اند و لازم ندانسته اند که
تعیین امام از جانب حق تعالی بوده باشد و بیعت یک کس یا دو کس
یا پنج کس را کافی دانسته اند در تعیین امام بنابرین با جماعتی
از بنی امیه و بنی عباس بیعت کردند و ایشان را خلیفه دانسته اند که
ایشان منافق بودند و در ایام امامت و خلافت خود کمال فسق
و فجور ظاهر ساخته اند و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله سب نمودند
و تا بقتل با ایشان همراهی کردند از انجمله با یزید بیعت کردند و معلومست
که او را اندک وقتی چکارها کرد و فرزند رسول خدا را شهید نمود و خانه خدا را
خراب کرد و مدینه رسول صلی الله علیه و آله را غارت کرد و اهل مدینه را بقتل
رسانید و از جمله بنی امیه که با وی بیعت نمودند و به بیعت خلیفه و امام
شد عبد الملک مروان بود که کمال دشمنی با اهل بیت رسول صلی الله
علیه و آله مینمود و حجاج بن یوسف بنیابت او حاکم عراق بود و حجاج
ملعون است که بامر عبد الملک خانه خدا را خراب نمود و ابو القاسم شافعی در کتاب
حیوة الحیوان گفته که آنچه حجاج ایشان را بقتل رسانید در غیر معرکه جنگ
صد و بیست هزار کس بود و نقل نموده که پنجاه هزار مرد و سی هزار زن
در زندان او مردند و از جمله سی هزار زن شانزده هزار زن برهنه

بودند مرد و زن را در یکجا حبس مینمودند زندانش سقف نداشت

از تابستان در آفتاب و در زمستان در باران بسر میبردند

و چون مرد و بجهنم داخل شد هشتاد هزار کس در زندان او

بودند و بعضی گفته اند که محبوسان سیصد هزار کس بودند و نقل نموده

که روزی نویسنده خود پرسید که چند کس را به تهمت کشته ایم در جواب

گفت که هشتاد هزار کس و با این حال بیست سال حاکم عراق بود و نقل

نموده که چون حجاج متولد شد سوراخ دبر نداشت پس سوراخ

کردند و میگفته که بهترین لذتها در پیش من خون ریختن است

و دیگر از جمله جماعتی که به بیعت سنیان شد ولید بن یزید فاسق

است صاحب حیاة الحیوان نقل نموده که ولید مشغول بشرب خمر بود

و لهو و لعب و عیش و طرب میکرد زننده و باسازنده کان و نوازنده

کان بسر میبرد و عود نوازی میکرد بجای که میرفت دف نوازان

دف میزدند و آن مقدار فسق و فجور از وی صادر شد که او را فاسق

نام کردند و نقل کرده که مست بود با کنیزی مباشرت کرده بود در این اثنا

موذنان آمدند و خبر کردند که وقت نماز است باید که بیرون آیند و با

مسلمانان نماز گذارد و ولید ملعون در عالم مستیها قسم خورد که کنیزک

جنب را میفرستم که پیشنماز ایشان بکند پس کنیزک جنب مست رخت

ولید را پوشیده آمد پیش نمازی اهل سنت و جماعت نمود و دیگر

باز نقل نموده که ولید برکه از شراب پر نموده بود و چون نشاطی هم

میرسانید

میرسانید خود را که می انداخت و دیگری از پیها از این ملعون

نظر بدین اسلام واقع شده که نقلش بی ادبیت مخفی نماند که

سنیان از این قبیل امامان بسیار داشته اند یعنی که

هر که ترک اهل بیت رسالت نماید که عصمت و طهارت ایشان

بدلیل ظاهر شده بدام اینچنین امامان خواهد افتاد و بیت گریزد

ز خواجات شاه بارکش غول بیابان شود و دلیل دوم بر امامت

ایمهٔ اثنا عشر آنکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که خلیفه

بعد از تو چند است در جواب فرمود که خلیفه بعد از من دوازده است

و این حدیث را سنیان در کتابهای معتبر خود مثل صحیح بخاری

و مسلم و مسند احمد بن حنبل و غیر آن بعبارات مختلفه نقل نموده

اند و یک عبارات از آن عبارت اینست لا یزال هذا الامر قائما

حتی یقوم الساعة و یکون فیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و عبا

رتی دیگر اینچنین است ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمض فیهم اثنی

عشر خلیفة کلهم قریش و بعبارات دیگر واقع شده القصه این حدیث

از احادیث صحیحه اهل سنت است و هیچ سنی در صحتش شک

نمیتواند نمود زیاده از آنست که درین مختصرات گنجد و در احادیث

شیعه و بعضی از احادیث سنیان امام ایمهٔ اثنا عشر مذکور است

و در کتاب اربعین نقل این احادیث نموده ایم و این دلیل و

برامامت اثنا عشر زیراکه شیعه و سنی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

داخل در نسخه وارد این ح

نقل کرده اند که امت من به هفتاد و سه گروه خواهند شد یک
گروه از آن ناجی و رستگار شوند و باقی همه از اهل نار شوند و درین
هفتاد و سه گروه هیچ طایفه غیر شیعه اثنی عشری امام را دوازده
نمیدانند پس معلوم شد که گروه ناجی شیعه اثنی عشریت و ائمه
و ائمه اثنی عشر ائمه بحقند و مخفی نماند که سفر اول توریة حق تعالی خبر ده
پیدا شدن حضرت رسول ع و دوازده امام از نسل اسمعیل بحضرت
ابراهیم داده و ما عبارت توریت را در کتاب اربعین ذکر
نموده ایم و دلیل سیوم بر امامت اثنا عشر آنکه هر یک از ایشان
دعوی امامت کردند و معجزات ظاهر ساختند و شک نیست که هر که
دعوی امامت نماید و معجزه ظاهر سازد امام خواهد بود چنانچه در
نبوت مذکور شد و معجزات ایشان در کتاب های شیعه و سنی مذکور است
و شیعیان کتابهای بسیار در بیان معجزات ایشان تصنیف
کرده اند و این رساله گنجایش ذکر آن ندارد و دلیل چهارم آنکه
در میان شیعه و سنی مشهور و معروف است و بحد یقین رسیده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزدیک بزمان وفات متوجه امت
شده و گفت انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا ابدا کتاب الله
وعترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و معنیش اینست که
بدرستی که میگذارم در میان شما چیزی را که اگر بدان بچسبید هرگز
گمراه نخواهید شد کتاب الله و عترت من اهل بیت منند و این کتاب

وعترت

وعترت از هم جدا نمیشوند تا آنکه در پیش حوض کوثر بمن رسند
اگر پرسند که این حدیث چون دلیل است بر امامت اثنی عشر و حقیت
مذهب شیعه اثنی عشر گوییم که ازین حدیث فهمیده میشود که تا روز
قیامت همیشه معصومی از اهل بیت پیغمبر با کتاب خدا میباشد که پیروی
وی باعث گمراهی نمیشود و غیر شیعه اثنی عشری گروه دیگر از هفتاد و دو
سه گروه امت رسول الله صلی الله علیه و آله الصلوة علیه السلام این مذهب
ندارند پس معلوم شد که گروه رستگار از هفتاد و سه گروه شیعه اثنی
عشریت و ائمه بحق اثنا عشرند و دلیل پنجم قول حق تعالی است که اتقوا الله
وکونوا مع الصادقین و ترجمه این آیه آنست که از خدا بترسید و با صاد
قان باشید اگر پرسند که این آیه چون دلیلست بر مدعا گوییم که ازین آیه
فهمیده میشود که واجبست با صادقان بودن و پیروی ایشان
کردن و امامان شیعه باتفاق شیعه و سنی صادق بوده اند آیه
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا دلیل صدق
ایشانست و حاصل معنیش اینست که الله تعالی دور میسازد شما را
ای اهل بیت از رجس و قبیح و پاک میگرداند شما را بر خلاف سنیان
که صدق و راستی ایشان معلوم نیست چرا که در صدق و راستی
ایشان خلافست و طایفه شیعه همیشه ایشان را کافر و ظالم و کاذب میدانسته اند
پس معلوم شد که ائمه بحق اثنا عشرند و گروه رستگار از هفتاد و سه
گروه شیعه اثنا عشریت که پیرو صادقان و راستند که صدق و راستی

ایشان باجماع واتفاق ثابت است ودلیل ششم آنکه بیان کردیم
که امام میباید که معصوم باشد وامام مخالفین باجماع معصوم نبوده
پس ثابت شد که ایمه بحق ایمه اثنی عشرند ودلیل هفتم آنکه بیان
کردیم که امام میباید که اعلم ناس باشد وامامان مخالفین باجماع
اعلم نبوده اند پس ثابت شد که ایمه بحق ایمه اثنا عشرند ودلیل
هشتم قول حق تعالی است که لا ینال عهدی الظالمین وترجمه این
آیه اینست که عهد من که امامتست بظالمان نمیرسد ودلیل نهم قول
حق تعالی است ان جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا ومضمون آیه اینست
که بقول فاسقان عمل مکنید اگر پرسند که ازین سه آیه چون فهمیده
میشود که مذهب حق مذهب شیعه اثنا عشریست وایمه بحق ایمه اثنا عشرند
بگو که ازین سه آیه فهمیده میشود که امامت بظالمان نمیرسد ومیل
بظالمان نباید کرد وبقول فاسقان عمل نباید نمود وامامان
سنیان ظالم وفاسق بودند پس امامت ایشان باطل باشد
اگر پرسند که بچه دلیل امامان سنیان ظالم وفاسق بوده اند
بگو که ابوبکر وعمر وعثمان سالها کافر وبت پرست وشارب الخمر بودند
وبعد از آن که بطمع دنیا اظهار اسلام نمودند باعتراف سنیان در
چندین موضع مخالفت حضرت رسول علیه الصلوة والسلام نمودند
از انجمله در وقتی که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله در حدیبیه با کفار صلح
نمود عمر بر آن حضرت اعتراض نمود وخاطر مبارکش را رنجانید ودر اسلام

شک آورد

شک آورد وگفت که ما شککت منذ یوم اسلمت الی یومئذ واین
حدیث در کتاب الجمع بین الصحیحین که از عمده کتابهای سنیان
است مذکور است واین حدیث صریحست در مرتد شدن عمر وراویان
شیعه وسنی نقل نموده اند که سید المرسلین در مرض الموت
اسامه غلامزاده خود را امیر ساخت وامر کرد که ابوبکر وعمر علیهما اللعنه وغیر
ایشان از مهاجران وانصار در خدمت اسامه بجنگ کفار روند
واسامه خیمه بیرون زد وحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام میفرمود
که انفذوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عن جیش اسامه یعنی روانه
سازید لشکر اسامه را ولعنت خدا بر کسی که از لشکر اسامه تخلف نماید
وغرض حضرت رسالت پناه یکی این بود که مدینه از منافقین خالی شود
وکسی از منافقان نماند که با حضرت مرتضی علی علیه السلم در امامت منازعه
کند وغرض دیگر آن حضرت این بود که خاطرنشان عاقلان شود که ابوبکر
وعمر وعثمان هرگاه که قابلیت سرداری لشکری نداشتند چون قابلیت
امامت کل عالمیان داشته باشند وغرض دیگر اینکه زیرکان فهمند
که ابوبکر وعمر وعثمان اگر لایق امامت میبودند حضرت رسالت پناه
علیه الصلوة والسلام در وقت مرض الموت ایشان را از خود دور نمیساخت
وتتمه حکایت اینست که ابوبکر وعمر وعثمان با باقی منافقان
در بیرون رفتن با اسامه آنقدر تغافل کردند وتاهل ورزیدند که
مرض حضرت رسالت پناه اشتداد بهم رسانید ودرین اثنا ابوبکر

و عمر و عثمان و جمعی دیگر از منافقان و مؤمنان بمجلس حضرت رسول
علیه الصلوة والسلم حاضر شدند پس حضرت صلی الله علیه و آله گفت ایتونی
و قرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی یعنی که قلم و کاغذ بیارید و دوات
که تا بنویسم از برای شما چیزی که تا بعد از من گمراه نشوید و چون عمر
دانست که غرض حضرت اینست که نص روز غدیر را تازه سازد و تصریح
در امامت حضرت امیر نماید شروع در جنجال نموده بروایتی گفت قد غلب
علیه المرض و عندکم قرآن حسبکم کتاب الله یعنی تحقیق مرض برو غالب
شده و قرآن در پیش شماست بس است شما را کتاب خدا این
عبارت بین الصحیحین است که از عمدهٔ کتابهای سنیانست و در
کتاب های دیگر نقل شد که عمر گفت که ان الرجل لیهجر یعنی بدرستی
که این مرد هذیان میگوید بهمه حال نگذاشت که وصیت نوشته شود
و آواز در مجلس حضرت بلند شد پس حضرت فرمود که بیرون روید که
سزاوار نیست که نزاع در پیش من واقع شود سیاه باد روی آن الهی
که این بیچاره را نام خود داند و مخفی نماند که هر اختلافی که در میان امت
واقع شد و هر خونی که بناحق ریخته گردید سببش عمر بن الخطاب علیه اللعنه
شد که اگر او مانع وصیت نامه نمیشد مردمان میدانستند که تابع که باید
شد پس خلاف نمیکردند و بوادی خلافت نمی افتادند و یکدیگر را
بناحق نمیکشتند نقلست که ابن عباس هرگاه که این قضیه را یاد میکرد
چنان میگریست و اشک از دیده میریخت که زمین تر میشد و میگفت

که مصیبت

که مصیبت بزرگ تر آن بود که نگذاشتند که رسول صلی الله علیه
و آله وصیت نامه بنویسد و امت را از ضلالت برهاند و از امام جعفر
صادق علیه السلم روایتست که بمقدار یک محجمه خون ریخته نمیشود که عمر
در آن شریک نباشد رباعی لعنت بعمر که ظلم ناحق فن اوست رحمت
بکسی که دل و جان دشمن اوست بد کردن شمر هم ز بد کردن اوست
خون شهدا تمام در گردن اوست و این طرفه است که نووی که از
بزرگان علمای سنیان است در شرح صحیح گفته است که اجماع کرده که منع
عمر کرد حضرت رسول را صلی الله علیه و آله و السلم در نوشتن وصیت نامه دلیل
دانائی عمر است چرا که عمر میدانست که حضرت رسول چیزی خواهد نوشت
که بر مردم دشوار باشد و مخالفت نمایند و مستحق دوزخ شوند نظر کن
ای عاقل و به بین این ابله را که عمر که از همه صحابه جاهلتر بود ویرا از سید المرسلین
اعلم شمرده و باقی حکایت آنکه چون حضرت سید المرسلین از دنیا رفت
و هنوز آن حضرت را دفن ننموده ابو بکر و عمر و جماعتی دیگر در سقیفه حاضر
شدند و مردم را فریب دادند که علی بن ابی طالب میلی بخلافت ندارد و
عرب نیز بخلافت میلی ندارند چرا که خویشان ایشان را بسیار کشته بود
و بعد از گفتگوهای بسیار عمر دست ابو بکر را گرفته با وی بیعت کرد و جاهلان را
گمان آنکه بیعت امامت درست میشود پس از آن از بعضی برضا و از بعضی
بزور بیعت گرفتند و در کتاب اربعین حکایتهای بسیار از کتابهای
سنیان نقل نموده ایم که دلالت دارند بر آنکه بزور و حیله از مردمان

بیعت میگرفتند و چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم از ماتم سید المرسلین
فارغ شد جاهلان و فاسقان بسیار بر سر ابوبکر جمعیت نموده بودند
و چون حضرت رسول صلی علیه و آله حضرت امیر را علیه السلم بصبر وصیت
کرده بود بنابرین بوصیت آن عالیجناب عمل نموده شمشیر را از
غلاف نکشید و بعد از آنکه جاهلان را نصیحتها کرده و سودی نداد در طریقه
صبر پیش گرفته بعبادت رب العزة مشغول شد و جاهلان را بجاهلان واگذاشت
و بعد از آنکه ابوبکر امامت خود را به بیعت جاهلان و ابلهان محکم ساخت
کس به پیش اسامه فرستاد که من احتیاج بوجود عمر دارم او را واگذار
و با خود مبر با همه حال ابوبکر و عمر هر دو حضرت رسول را مخالفت کرده از لشکر
اسامه تخلف نمودند و مستوجب لعن خدا گردیدند و این طرفه که ابوهاشم
که از علمای بزرگ سنیانست در کتاب جامع گفته که مخالفت رسول را در زمان
حیات نمیتوان نمود اما بعد از وفات میتوان نمود چرا که ابوبکر گذاشت
که عمر همراه اسامه برود و این دلیلیست که مخالفت حضرت رسول بعد از وفات
میتوان نمود ای دوستان اهل بیت برین گفتگوها بگرید و شکر کنید
که از کوردلان عمر دوست نیستید یقین که اگر گفتگوها را به بهایم عرض کنند
بر سنیان خنده خواهند زد این چه غفلت که با آنکه حق تعالی در کلام مجید
فرموده که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول
گفتگو نمیکند از پیش خود بلکه گفتگوهای وی نیست مگر بوحی الهی با این حال
مخالفت حضرت رسول را جایز میدانند و مخالفت ابوبکر و عمر را دلیل خرد میدانند

ودیگر

و دیگر از ظلمها و مخالفتهای ابوبکر و عمر آنکه چون حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله از دنیا رحلت نمود ابوبکر و عمر با یکدیگر مصلحت دیدند که در پیش اهل بیت
چیزی از مال دنیا نگذارند که میل مردمان از ایشان کم شود و پیش ابوبکر
از زبان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث را ساخت
که نحن معاشر الانبیاء لانورث ما ترکناه صدقه یعنی ما جماعت پیغمبران کسی از
مال میراث نمیبرد و آنچه گذاشته ایم صدقه است و عمر با بعضی دیگر از منافقان
گواهی دادند که ما نیز این حدیث را از حضرت رسول شنیده ایم و چون جاهل
و بیوقوف بودند و قرآن نمیدانستند نفهمیدند که این حدیث مخالفت با قرآن
دارد زیرا که حق تعالی فرموده که و ورث سلیمان داود یعنی میراث برد سلیمان
از داود و از ذکریا نقل نموده فهب لی من لدنک ولیا یرثنی حاصل معنیش
اینست که ذکریا بحق تعالی میگوید که بده بمن ولی که از من میراث برد بهمه
حال این حدیث دروغ فدک و عوالی را از وکیل حضرت فاطمه علیها السلام
گرفتند با آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زمان حیات بحضرت
فاطمه علیها السلام بخشیده بود و با آنکه گواه بصاحب تصرف نمی باشد حضرت
فاطمه گواه گذرانید که حضرت رسول بوی بخشیده پس آن منافقان گواهانش را
رد نمودند با آنکه یک گواهش امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلم بود
و دیگری ام ایمن بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله او را به بهشت
بشارت داده بود و در کتاب بخاری و مسلم که از کتابهای عمده سنیانست
است مذکور است که حضرت فاطمه از ابوبکر و عمر آزرده بود تا آنکه از دنیا رحلت

سلیمان داود یعنی

نمود و همچنین درین دو کتاب و کتابهای دیگر سنیان هست
که حضرت رسول الله فرمودند که فاطمة بضعة منی یؤذینی ما یؤذیها یعنی فاطمه
پاره از منست پس ازین دو نقل سنیان معلوم شد که ابوبکر و عمر ملعون شدند
چرا که ایشان آزار حضرت فاطمه کردند و آزار حضرت فاطمه آزار حضرت
رسولست و حق تعالی در کلام مجید میفرماید که ان الذین یؤذون الله و رسوله
لعنهم الله فی الدنیا والآخرة یعنی بدرستی که آن جماعتی که آزار خدا و رسول
مینمایند بلعن خدا گرفتارند در دنیا و آخرت پس ثابت شد که ابوبکر
و عمر آزار حضرت فاطمه و رسول نمودند ملعون شدند در دنیا و آخرت و موفق
بن احمد که در میان سنیان بخطیب خوارزم مشهور است از ابن عباس
روایت نموده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا علی ان الله تعالی
زوجک فاطمة و جعل صداقها الارض فمن مشی علیها مبغضا لها مشی حراما
مضمون حدیث اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی ابن ابی طالب
علیه السلم گفت که یا علی بدرستی و راستی که الله تعالی بعقد تو در آورده است
فاطمه را و گردانیده است مهر او را زمین پس هر که بغض حضرت فاطمه علیها السلام
داشته باشد راه رفتن بر روی زمین بر وی حرامست ای دوستان
بچشم انصاف نظر کنید و بنگرید که بی حیایی ابوبکر و عمر در چه مرتبه است
که فدک را دریغ میدارند از کسی که جمیع زمین مهر ویست و بدانکه چون
قصه فدک و ظلم بر فاطمه علیها السلم بغایت ظاهر و واضح بود بنابرین جماعتی
از خلفای بنی امیه و بنی عباس که میخواستند انصافی داشته باشند

فدک را باولاد فاطمه علیها السلم واپس اول ایشان عمر بن عبد العزیز
است که صالح بنی امیه بود و بعد ازان از بنی عباس مأمون
و معتصم و واثق فدک را بتصرف اولاد فاطمه دادند و چون نوبت
بمتوکل رسید آنرا از ایشان گرفت و بعد ازان معتضد روان نمود
مکتفی باز گرفت و مقتدر روان نمود از کتاب لطایف الطرایف نقل شده
که روزی هارون الرشید با امام موسی گفت که فدک را محدود کن
که با تو بگذارم که میدانم در آن امر ظلم راه یافته است امام علیه السلم
گفت که اگر حد فدک را برای تو ذکر کنم ترا دل بار ندهد که بمن بازگذاری
هارون سوگند یاد کرد که میگذارم امام علیه السلم فرمود که حد اول عدنست
رنگ هارون ازین سخن بگشت و گفت دیگر بگو امام گفت حد دوم سمرقند
است رنگ هارون زرد شد و گفت دیگر بگو امام فرمود سیوم افریقیه
نوبت رنگ هارون از زردی بسرخی گشت از غایت غضب و دیگر
گفت بگو امام فرمود که چهارم دریای ارمنیه است رنگ هارون از
سرخی بسیاهی گشت و مدتی مدید هارون سر در پیش افکند و بعد ازان
سر برآورد و گفت ای کاظم که حدود ممالک ما را نام بردی یعنی آنچه
از ممالک در تصرف ماست حق بنی فاطمه است و بنی عباس غصب و ظلم
کرده اند حضرت امام علیه السلم فرمود که ای هارون من اول ترا گفتم
که باین حدود راضی نخواهی گشت و تو از من شنیدی و از ظلمها و قبایح
عمر آنکه چون دید که مرتضی علی علیه السلم و جماعت بنی هاشم بخلافت ابوبکر راضی

نمیشوند آتش برداشت و بخانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام رفت و حضرت
امیر و امام حسن و امام حسین علیهم السلم و جماعت بنی هاشم در آنجا بودند
و آتش در آن خانه انداخت و شمشیر زبیر را شکست و بنی هاشم را
بعنف به بیعت ابوبکر برد و از قول حضرت که فرموده اللهم وال من والاهم
و عاد من عاداهم اندیشه نکرد و این قباحت عمر در کتاب شرح نهج البلاغه
و غیر آن از کتابهای سنیان مذکور است و دیگر از بدعتهای و قبا
حتهای عمر آنکه متعه را که حق تعالی از روی مرحمت حلال گردانیده بود که
تا مردمان بزنا نیفتند عمر آنرا حرام ساخت و همچنین حج تمتع را حرام
گردانید و در منبر گفت که متعتان کانتا فی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب
علیهما و این کلام عمر را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل نموده مضمونش
اینست که متعه و حج تمتع در عهد رسول الله حلال بودند من هر دو را حرام میسازم
و عقوبت میکنم کسی را که مرتکب این دو کار میشود و در کتاب صحیح بخاری و مسلم
مذکور است که عمر حج تمتع را حرام ساخت و در کتاب الجمع بین الصحیحین ذکر
شده که عمر علیه اللعنه متعهٔ زنان را حرام گردانید و در کتاب صحیح ترمذی مذکور است
که مسئله متعه را از عبدالله بن عمر پرسیدند گفت که متعه حلالست گفتند که پدر تو آنرا
حرام ساخته در جواب گفت که پدرم آنرا حرام ساخت و حضرت رسول الله آنرا
سنت گردانید و چون کسی ترک سنت کند و تابع قول پدر من شود نقل است
که کسی متعه میکرده از وی پرسیدند که بچه دلیل متعه را حلال میدانی در جواب
گفت که دلیل من قول عمر است چرا که در منبر گفت که متعه در زمان پیغمبر حلال بود

من آنرا

من آنرا حرام میسازم و چیزی که خدا و پیغمبر آنرا حلال ساخته باشند عمر چکاره است
که آنرا حرام سازد و اما قبایح عثمان علیه اللعنه از کفر ابلیس مشهور تر است
از آنجمله حضرت رسول صلی الله علیه و آله حکم و مروان را از مدینه اخراج نموده بود
و از درگاه خویشتن رانده بود و چون نوبت خلافت به عثمان علیه اللعنه رسید
ایشانرا بمدینه آورد و مروان را وکیل خود ساخت و او را صاحب اختیار
مؤمنان گردانید ابوذر غفاری که از بزرگان صحابهٔ حضرت رسول الله بود
و حضرت او را دوست میداشت و ثنا میکرد بنا بر راست گوئیها که میکرد
عثمان او را از مدینه اخراج نموده بشام فرستاد و در شام معاویه علیه اللعنه
ظلمها میکرد و بر خلاف کتاب خدا و سنت عمل مینمود و ابوذر راست گوئیها میکرد
معاویه شکوه اش بعثمان نوشت عثمان بی ایمان امر نمود بر پالان چوبین
سوارش نمودند و بتعجیل تمام بمدینه اش بردند و از غایت آزار ران
مبارکش مجروح شده بود و بعد از آن او را از مدینه اخراج نموده به ربذه اش
فرستاد و دیگر از قبایح عثمان آنکه برادر رحمی مادری خود را ولید نام حاکم
کوفه ساخت و آن ملعون بشرب خمر مشهور بود و در تاریخ شیعه و سنی
مذکور است که مست نماز صبح را چهار رکعت بجای آورد و بعد از آن رو بمردم
کرده و گفت که نشاطی دارم اگر خواهید نماز را زیاده بجای آورم و بعد
از آن که گواهان گواهی دادند که ولید خمر خورده است راضی نبود که او را
حد بزنند تا آنکه حضرت امیر المومنین علیه السلام بروی اقامت حد نمود
بهمه حال ظلم و فسق و عصیان عثمان بحدی رسید که مؤمنان و مسلمانان

یکدل و یکجهت شدند که عثمان را عزل نمایند یا بکشند و چون عثمان بنا بر
محبتی که به بنی امیه داشت راضی بعزل نشد مؤمنان اتفاق نموده در خانه اش آتش
سوختند و بخانه اش ریختند و بقتلش رسانیدند و چون مؤمنان
او را مؤمن و مسلمان نمیدانستند بنابرین سه روز در کوچه مدینه افتاده
بود و کسی بامر غسل و کفن و دفن او نمیشد تا آنکه بعضی از دوستانش در
شب او را برده در قبرستان یهود در زیر خاک کردند و آنچه ما درین
رساله از قبایح ابوبکر و عثمان و عمر علیهم اللعنه ذکر نمودیم قطره است از دریای
و اندکیست از بسیاری و در کتاب اربعین اکثر قبایح ایشان را نقل نموده
ایم و اثبات کفر و نفاق ایشان کرده ایم و آنچه درین رساله و در کتاب
اربعین ذکر نموده ایم در بیان ظلم و فسق و کفر ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه
سنیان در کتابهای معتبر خود ذکر نموده اند و بدان اعتراف دارند
ولیکن چون محبت عمر ایشان را کور و کر گردانیده بنابرین راه بحق نمی برند
و از آنچه مذکور ساختیم معلوم شد که امامان سنیان ظالم فاسق بوده اند
پس شایسته امامت نباشند پس ثابت شد که امامان بحق ائمه اثنا
عشر اند که دامن ایشان از آلایش معصیت پاک و منزه است اگر پرسند که
ابوبکر کیست و نسبش چیست و چکاره بوده بگو که ابوبکر پسر ابوقحافه است و از
اهل تواریخ نقلست که ابوقحافه مشهور بعمل قوم لوط بود و ابن جدعان مردی
بود که در مکه طعامی میپخت و مردم را ضیافت میکرد و ابوقحافه در پشت بام
خانه او ندا میداد و مردم را بطعام خوردن میطلبید و اجرت یکدرهم یا بیجه

درته صحنها میماند و از طایفه تیم است که از همه طایفهای خسیس تر بود و نقل شده
که چون با ابوبکر علیه اللعنه بیعت کردند و او را خلیفه ساختند ابوقحافه بوی کلامی
گفت که مضمونش اینست که ای فرزند من چون مردمان با وجود بنی هاشم
که صاحب رفعت و شان و بلندی مرتبه اند بخلافت راضی شدند با این بی نام
و نشانی که پستی منزلت نه ترا فخری و علمی و شجاعتی بود و نه کرم و عبادت بود
پس ابوبکر در جواب گفت که چون از همه بزرگتر بودم بنابرین بخلافت من راضی
شدند پس ابوقحافه در جواب ابوبکر کلامی ادا نمود که مضمونش اینست که من
در سن از تو بزرگترم پس بایستی که با من بیعت نمایند و مرا خلیفه سازند و مادر
ابوبکر سلمات و بزنا مشهور بوده و چون عرب ننگ داشته اند از همسایگی
زنان زانیه بنابرین او را از مکه اخراج نموده بودند و خانه اش در ابطح بوده
و علم سرخی داشته که نشان زناکاری وی بوده اگر پرسند که عمر کیست و نسبش چیست
بگو که عمر پسر خطاب است و در کتاب نهایة الطلب حنبلی مذکور است که خطاب الاغ
فروش بوده و کلبی نسابه شافعی گفته صهاک کنیز هاشم بن عبد مناف بوده و
حبشی بوده و نضله پسر هاشم با وی مجامعت کرده عبد العزی بهم رسید و بعد ازان
عبد العزی با وی مجامعت کرده نفیل بهم رسیده که جد عمر است این نقل سنیان
است در بیان نسب عمر اما آنچه بعضی از شیعه نقل کرده اند اینست که صهاک
کنیز هاشم بوده و بعضی گفته اند که کنیز عبد المطلب بوده و متعلق بهشام بن مغیره شده
و چون هشام بصهاک گمان زنا داشت او را تنبان پوست می
پوشانید و بر بند تنبانش قفل میزد که تا زنا نتواند کرد پس نفیل که غلامی از غلامان

قریش بود و صهاک حبشی بهم رسانید و خواست که با وی زنا کند صهاک
عذر آورد که تنبان تقش دارد پس نفیل پاهای او را بر درختی آو
یخت تا گوشت بدنش کشیده شد و اندک اندک تنبان را از زیر
کشید و با وی مجامعت کرد و مدتی درین کار بودند تا آنکه صهاک
آبستن شد و خطاب را به پنهانی زائید و چون خطاب بزرگ شد
نظر بر سرین مادر کرده خوشش آمد پس با مادر جفت شد و مدتی درین
کار بودند تا آنکه صهاک آبستن شد و به پنهانی دختری زائید و در
میان احشام مکه انداخت پس هشام بن مغیره او را یافت و بمنزل
آورد و او را تربیت کرده تا بزرگ شد و نام او را حنتمه گذاشتند پس خطاب
با وی جماع کرد و عمر بهم رسید و صحیح بخاری را کلامی هست که مضمونش
اینست که روزی حضرت رسول بیان نسب جمعی مینمود درین اثنا عمر
زانو در آمد و گفت یا رسول الله عیبهای ما را ظاهر مساز و بر معلومست
که تا کسی صاحب این نسب نباشد بغض حضرت امیرالمومنین و اولاد او در دلش نمیدارد
اگر پرسند که عثمان کیست و نسبش چیست بگو که عثمان پسر عفان است و کلبی
نسابه شافعی گفته که عفان دف نوازی میکرد و مخنث که خود را بهیئت
زنان بخنده و خوانندگی میکرد و زنان دستک میزدند اگر پرسند که
معاویه که سنیان او را دوست میدارند و ویرا ثنا و ستایش میکنند
کیست و نسبش چیست بگو که معاویه پسر ملعونیست که سالها با حضرت امیرالمومنین
علیه السلم دشمنی ورزید و لشکرکشی نموده و با آن امام متقیان محاربه و مقاتله

کرد و وی پسر ابوسفیان است ملعونیست که در جنگ احد سنگ انداخته
دندان مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را شکست و مادرش هند است
که جگر حمزه عم رسول الله را بمکید و پدرش یزید است که جگر گوشه حضرت رسول
را صلی الله علیه و آله شهید کرد و خانه خدا را خراب نمود و مدینه را غارت
کرد و اهل مدینه را بقتل رسانید قطعه دوستدار پسر هند مگر آگه نیست که از دو کس او
به پیمبر چه رسید پدر او لب و دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بمکید
خود بناحق حق داماد پیمبر بگرفت پسر او سر فرزند پیمبر ببرید بر چنین قوم تو
لعنت نکنی شرمت باد لعن الله یزیدا و علی قوم یزید و کلبی نسابه شافعی در
کتاب مثالب گفته که عماره و مسافر و ابوسفیان و یک مرد دیگر بخدمت
هند مادر معاویه رسیدند و هند آبستن شد و معاویه را زائید و در میان
این چهار کس ویرا بگردن ابوسفیان بست و هند زنی بود بسیار
شهوت و سیاهان را دوست میداشته و بعضی از جدهای معاویه
حمامه است وی از زناکاران مشهور است و علم داشته که نشان
زناکاری او بود و از ابواسمعیل سمعان که از علمای اهل سنت است نقل شده
که در کتاب مثالب گفته که مسافر بن ابی عمرو چند سال با هند زنا میکرد و با او
وعده میداد که ترا عقد خواهم کرد و چون هند آبستن شد و شکمش از آبستنی ماه
او گذشت مسافر از رسوائی ترسیده بگریخت و بنزد نعمان بن منذر رفت
پس ابوسفیان هند را بخواست و بعد از سه ماه هند معاویه را زائید و یقین
که تا کسی صاحب همچنین نسبی نباشد بغض حضرت امیرالمومنین نخواهد داشت

رباعی هر کو بودش بغض علی هست لعین باشد ز زنا نطفهٔ آن دشمن دین
هر دل که در آن بود ز بغض علیت ناپاک بود صاحب آن دل بیقین و در کتاب
فردوس و تلمی که عمدهٔ سنیانست مذکور است که زنی بخدمت حضرت امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلام آمد و گفت یا امیر المؤمنین من بغض تو دارم حضرت در جواب
گفت پس تو می باید که سلقلق باشی زن گفت که یا امیر المؤمنین سلقلق
چه معنی دارد حضرت امام گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمن گفت که یا علی
بغض تو ندارد از زنان سلقلق گفتم یا رسول الله سلقلق کیست در جواب گفت
که سلقلق زنیست که خون حیض از راه عقب بیند زن گفت راست گفته است رسول الله
صلی الله علیه و آله من این حال دارم و پدر و مادر من ازین حال خبر ندارند رباعی
بدخواه علی کافر مطلق باشد بدخواهی وی دشمنی حق باشد هر زن که بود در دل
او بغض علی بی شک ز قرآن نجس سلقلق باشد اگر پرسند که عایشه و حفصه که
سنیان با ایشان کمال خلاص دارند چه کس اند بگو که عایشه دختر ابو بکر
است و حفصه دختر عمر است و چون بلاها و محنتهای دنیا همیشه متوجه پیغمبران
و محبوبان درگاه اله میشود بنا برین حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله این
دو بلا را بعقد خویش در آورده بود چنانچه حضرت نوح و لوط بدو زن مبتلا شده
بودند و عایشه و حفصه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را مخالفت نمودند و آزار
کردند و سر آن حضرت را فاش نمودند تا آنکه حق سبحانه و تعالی ایشان را
در قرآن مذمت نموده و آیاتی که در مذمت ایشان واقع شده در سورهٔ
تحریم است و درین سوره پروردگار ایشان را بزن نوح و لوط تشبیه نموده که

هردو کافر بوده اند و پیوسته هر دو با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه
علیهما السلام عداوت میورزیدند تا آنکه عایشه بعد از وفات حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله خلاف خدا و رسول نموده بر شتر سوار شده و از مکه ببصره رفت
و بمددکاری طلحه و زبیر لشکر عظیم جمع نموده با حضرت امیر علیه السلام که امام
زمان بود محاربه و مقاتله نمود و در ان جنگ نزدیک به بیست هزار نفس
هلاک شدند و این طرفه است که سنیان با عایشه کمال اخلاص دارند با
آنکه حضرت مرتضی علی را علیه السلام را امام خود میدانند و در کتابهای خود
روایت میکنند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که یا علی حربک حربی و باز
در غدیر خم در حق اش فرموده اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من
نصره واخذل من خذله و باز گفته که یا علی لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق
و دیگر از عداوتهای عایشه با اهل بیت علیهم السلام آنکه چون حضرت امام حسن
علیه السلام وفات یافت و حضرت امام حسین علیه السلام خواست که جنازه آن
معصوم را بجانب روضهٔ مطهرهٔ حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برد
عایشه بگمان آنکه میخواهند که حضرت امام حسن را در پیش مرقد رسول الله
دفن نمایند بر استر سوار شد و لشکر کشیده و آغاز جنگ نمود و نگذاشت
که آن حضرت را بزیارت جد بزرگوار خود برند و این بیت را در حق
عایشه گفته اند تجملت تبغلت و لو عشت تفیلت لک التسع من الثمن و بالکل تملکت
یعنی بر شتر و استر سوار شدی و اگر زنده مانی بر فیل نیز سوار خواهی شد
و ترا از خانهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله نه یک از هشت یکیست و تو تمام آنرا

مالک شده و وجه اینکه عایشه مالک نه یک از هشت یک بود آنست که چون
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وفات یافت نه زن داشت و میراث
این نه زن یک هشت بود پس حصه هر یک ازین نه زن نه یک از هشت
یکست بنابرین حساب حصه عایشه و حفصه هر کدام از حجره حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله زیاده از یک وجب نمیشد با این حال از روی ظلم بدنهای
نجس پدران خود را در حجره رسول الله صلی الله علیه وآله دفن نمودند و جای گوشه
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله نگذاشتند که در پیش جد بزرگوارش دفن
نمایند و این طرفه است که با این همه اعمال قبیحه که از عایشه سرزده اگر مومنی
بنابر محبت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله عایشه را مذمت نمایند یا لعن کنند
او را رافضی میخوانند و تا کشتن با وی همراهی مینمایند اگر پرسند که اشعری
که سنیان عالم در اصول دین تابع ویند کیست و مذهبش چیست بگو که اشعری
ابو الحسن نام دارد و او مردی بیعقل و جاهل بود و چون خواست که شهرت
در میان عوام کند و اعتبار بهم رساند مذهبهای عجیب و غریب اختراع
نموده و سنیان از غایت بیعقلی پیروی کردیدند از جمله اعتقادات وی آنست
که هرکز و بطلان این قول کمال ظهور دارد زیرا که لازم می آید که تکلیف
بطاعت و ترک معصیت و خلق جنت و نار عبث باشد و عذاب با آتش جهنم
ظلم باشد بیت خود بد کند و به بد مکافات دهد این شیوه اهل عدل و
دانش نبود و دیگر از اعتقادات باطله وی آنست که عقل ادراک
حسن و قبح افعال نمیکند و نمی فهمد که صدق و امانت خوبست و کذب و خیانت

قبیح است

قبیح است تا آنکه قبیح نداشته باشد که خدای تعالی پیغمبر را با وجود
تقوی و ورع و طاعت و عبادت بدوزخ برد و کافر را و فاسق را
به بهشت داخل سازد و همچنین قبیح ندانسته که حق تعالی بنده را
امر به پرواز نماید بی آنکه او را قدرت پریدن دهد و با این حال وی را
عذاب نماید که چرا پرواز ننمودی و این طرفه است که با آنکه اعتقاد دارد
که حق تعالی جسم نیست و در مکان جهت نمیباشد جایز دانسته که
بندگان خدا را به بینند و بطلان این قول بغایت واضح و روشنست زیرا
که بر هیچ عاقل پوشیده نیست که تا چیزی جسم نباشد و در مکان و جهت
برابر نظر نباشد دیده نمیشود بلکه جایز دانسته که آدمی آوازهای که بگوش
میشنود بچشم می بیند و همچنین جایز دانسته که بویهای خوش و ناخوش
که بقوت شامه ادراک مینماید و طعمهای که بقوت ذایقه در می یابد بچشم
به بیند و جایز دانسته که کوران شهر چین که از شهرهای مشرق است
نشسته شهر اندلس که از شهرهای مغرب است به بینند و همچنین جایز دانسته
که در پیش ما کوههای بلند با رنگهای مختلف باشند و با صحت بصر ما آنها را
نه بینیم و همچنین جایز دانسته که دو لشکر عظیم در پیش نظر با هم محاربه و متقاتله
نمایند و آوازها بلند سازند و با این حال ما ایشان را نه بینیم و آواز ایشان را
نشنویم اعتقادات باطله این مرد بسیار است ما درین رساله اکتفا
بذکر بعضی که فهمش بر مبتدیان سهل و آسان بود نمودیم اگر پرسند که ابو
حنیفه علیه اللعنه که در میان سنیان کمال شهرت و اعتبار دارد وی را

امام اعظم میدانند و پادشاهان سنی و اکثر سنیان مطیع و پیرو اویند
چه کس است و نسبش چیست بگو که در کتاب رجال مشکات و غیر آن
از کتابهای سنیان مذکور است که نام وی نعمان است و نعمان پسر
ثابت و ثابت پسر زوطای کابلیست و زوطا غلام بنی تیم بود و آزاد شد
و جماعتی از علمای سنی او را مذمتها نموده اند نه شیعه که از علمای سنیان
سنت میگفته که کفی خاک بهتر است از ابو حنیفه سفیان و مالک و حماد و اوزاعی
و شافعی میگفته اند که زائیده نشده است در اسلام کسی که شوم تر بوده باشد
از ابو حنیفه و همچنین شافعی میگفته که نظر در کتابهای ابو حنیفه نمودم
صد و سی ورق آن را خلاف کتاب خدا و رسول دیدم و مالک میگفته
که ابو حنیفه ضررش بر امت بیشتر است از فتنه ابلیس و ابن مهدی میگفته
که فتنه بر دین اسلام بعد از دجال عظیم تر از رای ابو حنیفه نبود اگر پرسند که
چون شد که ابو حنیفه با این نسب و این حال اکثر عالم تابع او شدند
بگو که اکثر اهل عالم تابع هوا و هوس نفسانیند و ابو حنیفه بسیاری
از حرامها برای ناقص خود حلال گردانید و کارها را بر تابعان خود
آسان ساخته بنابرین است پیروانش بسیارند و فتواهای قبیح ابو
حنیفه بسیار است و ما درین رساله چند فتوای او را ذکر میکنیم اول آنکه
اگر زنی در مشرق باشد و وکیل مردی او را بعقد مردی در مغرب در آورد
و این زن با آنکه شوهر را ملاقات نکرده هر فرزندی که می آورد بشوهر
تعلق دارد دوم هرگاه مردی زنی را بعقد خود آورد فی الحال در حضور

قاضی

قاضی زن را سه طلاق بدهد و با این حال این زن طلاق داده شوهر
ندیده اگر بعد از شش ماه فرزندی بزاید تعلق بشوهر دارد سیوم
آنکه اگر مردی حوز نماید و گواه گواهی دهند که او مرده است پس زن
عده نگاه دارد و شوهر کند و در شوهر دوم فرزندان بهم رسند پس
چون شوهر اول از سفر بیاید جمیع این فرزندان که از شوهر دوم
بهم رسیده اند بوی تعلق دارند و از وی میراث برند چهارم
چون کسی حریر بر ذکر پیچد و با محارم خود مثل مادر و دختر و غیر آن
دخول کند حد از وی ساقط میشود پنجم اگر کسی بجز محارم خود را
مثل خواهر و عمه و خاله و غیر آن و با ایشان دخول کند حد از وی
ساقط میشود ششم جایز میدانند لواط را با پسری که او را باجاره گرفته
باشند هفتم جایز میدانند که ببوزه وضو سازند و پوست مرده را
جا نماز خود سازند و در زمین مغصوب سجده بر فضله آدمی کنند
بشرطی خشک باشد و تکبیر نماز را از زبان هندی و ترکی یا غیر آن
بجا آورد و بعوض سوره دو برگ سبز بگویند و بعد از آن رکوع کنند
و سر از رکوع راست ننمایند و بعد از آن سجده کنند و سر را راست
نکنند و فاصله میان دو سجده بمقدار دم شمشیر جایز داشت و بعد از آن
پیش از سلام اگر بادی عمداً سر زند نماز درست و اگر سهواً واقع شود
نماز باطلست به بین کوردلی سنیان را که چون امامی را اگر رای
خود برگزیده اگر پرسند که مالک کیست بگو که مالک پسر انس است و از کتاب

کامل سنیه و کتاب عمده مذکور است که مالک بغض حضرت مرتضی علی
علیه السلام داشته و در مجلس او نی و بعضی از سازهای نواخته اند
و نقل کرده اند که مالک مذهب خوارج داشته و شافعی میگوید که جایز
نیست مالک را فتوای بدهد نیم خورده سگ و خوک اگر آب باشد
مکروه میدانند و اگر غیر آب باشد مباح میدانند و گفته که اگر کسی غیر
آب نیم خورده سگ را نیابد بدان وضو سازد و جمیع مرغها
را حلال میدانند و همچنین حیوانات بحر را حلال میدانند و اگر
چه در آب مرده باشند و همچنین همه حیوانات صحرا را حلال میدانند
بغیر از خوک و لواطه را با غلام جایز میدانند و گوشت سگ را حلال
میدانند و جایز میدانند که زن تا هفت سال آبستن باشد و خدا را
جسم میدانند و خر و شتر را خدا البته میدهد و جعفر بن سلیمان مالک
را زد و سرش را بتراشید و بر شترش سوار کرد اگر پرسند که شافعی
کیست بگو که شافعی مردی هوا پرست بوده نقلست که شافعی تا پسر امرد
خوش روی در پهلویش نمی‌بود حدیث نقل نمیکرد و فتواهای
قبیح او بسیار است ما باندکی اختصار میکنیم پوست مرده را
بدباغی پاک میدانند و در نماز اقتدا بخارجی و اهل بدعت و فاسق
جایز میدانند و گفته که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون بزنی می
افتاد و خوشش می آمد بر شوهر حرام میشد و این افترا است و خوردن
کل سفید را حلال میدانند و شنیدن غنا و نی و امثال آنرا حلال میدانند

و دف زدن

و دف زدن و رقص کردن را حلال میدانند و مادر و خواهر و دختر
که از زنا بهم رسیده باشند بعقد حلال میدانند و جایز میدانند که در
نماز ماموم پیش از امام باشند اگر پرسند که احمد بن حنبل کیست
بگو که نقل کرده اند که او از اولاد ذی الثدیه است پیشوای خوارج که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در نهروان او را بقتل رسانیدند و حولای میکرده
و عامی و جاهل بوده و یزید را لعن میکرده و در مسند حنبل مذکور است که احمد
میگوید که تا کسی بغض علی نداشته باشد اگر چه اندکی باشد او سنی نخواهد
بود و غزالی در کتاب منخل الجدد نقل نموده که احمد بن حنبل فتوی بقتل
مردی داد که کلام خدا را قدیم نمیدانست از وی پرسیدند که بچه دلیل فتوی
بقتل وی داده گفت که شخصی بخواب دید که شیطان از در خانه مردی
میگذشت گفته که چرا داخل این خانه نمیشوی جواب داد که درین خانه مردی هست
که کلام خدا را قدیم نمیداند پس چه احتیاج است که من داخل این خانه
شوم پس بنابرین خواب کسی که کلام خدا را قدیم نمیداند واجب القتل
است و میخواستند که آن مرد را بفتوی احمد بقتل رسانند پس آن مرد
گفت که آیا اگر ابلیس در بیداری فتوی بقتل من بدهد قبول فتوی او خواهد کرد
گفتند که نه پس گفت در خواب بطریق اولی باید فتوای او را قبول نکنند احمد
حنبل از برای حق تعالی چشم و دست و پهلو و قدم قرار میدهد و اعتقاد
حنبلیه آنست که هر شب حق تعالی از آسمان بزمین می آید بصورت
پسر امرد و بر خری سوار بنابرین بعضی از حنبلی در بغداد در پشت بام آخر

می بسته اند و جو و کاه در آن از برای رفتند و گفته اند که بر طوفان
نوح چندان گریست که درد چشم بهم رسانید و نقل کرده اند که یکی از
صلحای حنبلیه پیری خوش صورتی در پشت بام مسجد جامع دید
گمان کرد که پروردگار است در پای بیفتاد و تضرع میکرد و میگفت
که ای سید و مولای من مرا بیامرز و ازین بابت گفتگوها میکرد و پیر
را گمان آنکه مرد فاسق و ارادهٔ نامشروع دارد پس فریاد بر
آورد تا آنکه جماعتی جمع آمدند و آن مرد را گرفته بمجلس حاکم انداختند
و افعال بنده را از خدا میدانند مسح بر عمامه جایز میدانند و مسح سر را
بدست غیر جایز میدانند اگر پرسند که این چهار کس شاگردان که بوده
بگو که در کتاب رجال سنیان مذکور است که ابو حنیفه و مالک شاگرد
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم بودند و شافعی بوده و این طرفه است
که سنیان با آنکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلم را استاد مجتهدان
خود میدانند با این حال مذهب آنحضرت و پدرانش را گذاشته اند
و پیرو این جاهلان گمراه و مفسدان روسیاه شده اند رباعی صد شکر که
نه شافعی و نه حنبلیم ٭ نه پیرو بوالحسن و کابلیم ٭ با مذهب این و آن نباکارم ٭
من پیرو قول و فعل آل علیم رباعی صد شکر که من مذهب جعفری دارم ٭ با بغض عمر هوای
حیدر دارم ٭ خرمهرهٔ مهر عمر از من مطلب ٭ من جوهریم متاع جوهر دارم رباعی
از گلشنیان دود گلخن مطلب ٭ وز جوهریان مهره و سوزن مطلب ٭ جز
گوهر مهر علیم نیست متاع ٭ خرمهرهٔ مهر عمر از من مطلب ٭ اگر پرسند که کسی علی زاد

لادش

لادش را دوست دارد اما ابوبکر و عمر و عثمان عداوت ندارد
آیا این دوستی بکار او می آید یا نه بگو که این دوستی فایده ندارد
بلکه این را دوستی نمیتوان گفت رباعی در بغض عمر اگر نباشی چون تن ٭
حب علیت تعین نخواهد بودن ٭ در بیعتی دوستی نباشی صادق ٭ با دشمن
دوست گر نباشی دشمن ٭ رباعی ای مانده ز گوشهٔ محبت مهجور ٭ افتاده ز راه
دوست صد منزل دور ٭ با حب عمر دم مزن از مهر علی ٭ کی جمع توان نمود
با ظلمت نور ٭ رباعی مهر عمرت پلید ناپاک کند ٭ بی قدر ترا چه خار و خاشاک کند ٭
چون یاد عمر کنی بر او لعنت کن ٭ کین شربت از آن ترا پاک کند ٭ رباعی از مهر
علی براست جان و دل ما ٭ آب محبتش سرشته گل ما ٭ از خواندن درس
مصحف مهر علی ٭ روشن شده صد شکر سواد دل ما ٭ رباعی گردیده محبت علی از مهر
منی ٭ از معدن مهر او بود گوهر من ٭ گر بگذرد از فلک سرم نیست عجب ٭ مهر علی و آل
بود در سر من ٭ رباعی ما را که پناه قبلهٔ ایمان است ٭ خاطر جمع از حوادث دو
رانست ٭ مهر علی و آل بود کشتی نوح ٭ ما را چه غم از کشاکش طوفان است ٭ فصل
در بیان حمل و ولادت و وفات ائمهٔ معصومین علیهم السلم اگر از حمل و ولادت
و وفات علی بن ابی طالب علیه السلم پرسند بگو که آن در مکهٔ معظمه در میان
کعبه در روز جمعه سی سال بعد از عام الفیل متولد شد و بغیر از آن عالیجناب
هرگز کسی در کعبه متولد نشده نظم چو خواست مادرش از بهر زادن جای ٭
درون خانهٔ خاصش بداد جا جبار ٭ ز بهر مدخل آن پیشوای خیل زنان ٭
شکافت حضرت جبار کعبه را دیوار ٭ پس آن مظهر اکرم داخل شد در آن ٭

مکان مقدس نزاد مریم وار ** برون چو خاست که آیدش از چهارم
روز ** ندا شنیدند که نامش بنه علی بگذار ** فدای نام چنان زاده بود جانم **
چنین امام گزینید که یا اولو الابصار ** و مخفی نماند که نقل ولادت حضرت
امیر در میان کعبه و خوردن فاطمه دران مکان از طعمهٔ بهشت و رسیدن
سروش بگوش مادرش فاطمهٔ بنت اسد که نامش را علی بگذار
موافق و مخالف نقل نموده اند و در کوفه در شب بیست و یکم ماه
رمضان در سال چهل از هجرت نبویه شهید شد اگر از محل ولادت
و وفات امام حسن علیه السلام پرسند بگو که در مدینه در نیمهٔ ماه رمضان
در سال سیم هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که در سال دوم از هجرت
در وقت وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمر شریفش هفت سال و چند
ماه بوده و بعضی گفته اند که هشت ساله بود و هفت سال داشت که بخلافت
نشست و بعد از شش ماه و سه روز بنا بر بیوفای لشکرش با معاویه
علیه اللعنه صلح نمود و بعد از صلح ده سال در مدینه بسر برد و زوجه اش
جعده بنت قیس او را زهر داد و در سال پنجاه از هجرت دو شب از
صفر مانده برحمت ایزدی شد و عمر شریفش چهل و هشت سال بود اگر
از تاریخ ولادت و وفات عمر حضرت امام حسین علیه السلام پرسند بگو که
در تاریخ ولادت و وفات آن حضرت علما خلاف کرده اند بعضی گفته اند
که در نیمه ماه شعبان از سال چهارم از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که
در سیم شعبان
و بعضی گفته اند که ولادت آن حضرت در آخر ماه ربیع الاول از سال سیم هجرت واقع شد

و میان ولادت

و میان ولادت امام حسن و امام حسین علیهم السلام شش ماه بود و بعضی
گفته اند که شش ماه و ده روز بود و در کربلا شهادت یافت در روز
عاشورا بعضی گفته اند که جمعه بود و آن حضرت را پنجاه و هفت سال و پنجاه
بود یا پنجاه و هشت سال اگر از تاریخ ولادت و وفات حضرت امام
زین العابدین علیه السلام پرسند بگو که آن حضرت در مدینه در ماه شعبان
در سال سی و هشت یا سی و هفت یا سی و شش از هجرت متولد شد
و آن حضرت پنجاه و هفت ساله بود که او را هشام بن عبد الملک شهید ساخت
و آن عالیجناب در زمان وفات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دو ساله
بود و در وقت شهادت امام حسن علیه السلام دوازده ساله بود
و در وقت شهادت امام حسین علیه السلام بیست ساله بود تاریخ
ولادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسند بگو که بعضی گفته اند که در سیوم
ماه صفر در سال پنجاه و هفتم از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که در غرهٔ ماه
رجب متولد شد و در سال صد و چهارده بزهر هشام بن عبد الملک در مدینه
شهید شد و عمر آنحضرت پنجاه و هفت سال بود تاریخ ولادت و وفات
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسند بگو که آنحضرت در هفدهم ماه ربیع الاول
از سال هشتاد و سه از هجرت در مدینه در ماه شوال یا در نیمه رجب
بزهر منصور عباسی شهید شد و آن حضرت شصت و پنج ساله بود تاریخ
ولادت و وفات حضرت امام موسی علیه السلام پرسند بگو که آن حضرت
در هفتم صفر از سال صد و بیست و هشت از هجرت در ابوا که موضعیست در میان

مکه و مدینه متولد شد و بعضی گفته اند که در سال صد و بیست و نه متولد شد
در بغداد از زهر هارون علیه اللعنه در بیست و چهارم ماه رجب در سال صد و
هشتاد و سه از هجرت وفات یافت و عمر شریفش پنجاه و چهار
یا پنجاه و پنج سال بود تاریخ ولادت و وفات حضرت علی ابن موسی
الرضا علیه الصلوة والسلم پرسند بگو که آن حضرت در سال صد و چهل و
هشت از هجرت در مدینه متولد شد و از ابو جعفر محمد بن بابویه روایت
که آن حضرت در صد و پنجاه و سه متولد شد بعد از وفات حضرت امام
جعفر علیه السلم به پنج سال و در طوس در قریه سناباد از زهر مامون
در هفتم ماه رمضان از سال دویست و سه از هجرت شهید شد
و بعضی گفته اند که در بیست و سیم ذی قعده شهید شد و بعضی گفته اند که
در آخر ماه صفر شهید شد تاریخ ولادت و وفات امام محمد بن علی
النقی الجواد پرسند بگو که در ماه رمضان از سال صد و نود و پنج
از هجرت متولد شد به زهر معتصم در بغداد در آخر ماه ذی القعده از
سال دویست و بیست از هجرت شهید شد و در روایت دیگر آمده که
قاتل آن حضرت مامون بود و بروایت دیگر ام الفضل تاریخ ولادت
و وفات حضرت علی ابن محمد الهادی علیه السلم پرسند بگو که آن حضرت
در ماه ذی الحجه سنه دویست و دوازده از هجرت متولد شد و در روایت
دیگر آمده است که در پنجم رجب از سنه دویست و چهارده متولد شد و در
سامره در روز دوشنبه سیم رجب سنه دویست و پنجاه و چهار بزهر معتمد

معتمد عباسی

معتمد عباسی شهید شد و آن حضرت چهل و یک ساله و بعضی گفته اند
شش ماه اضافه بود تاریخ ولادت و وفات امام حسن عسکری
علیه السلم پرسند بگو که در ربیع الآخر در سنه دویست و سی و دو در مدینه
متولد شد در هشتم ماه ربیع الاول سنه دویست و شصت و در سامره
بزهر معتمد عباسی شهید گردید اگر پرسند بگو حضرت مهدی علیه الصلوة والسلم
در چه تاریخ متولد شد بگو که آن حضرت در سال دویست و پنجاه و شش
از هجرت متولد شد رباعی آن مهدی هادی که زما مستور است وز غیبت
او کون و مکان پر شور است خواهی تو اگر حساب عمرش دانی تاریخ ولادت
شریفش نور است و چون حضرت مهدی متولد شد و حضرت امام حسن
عسکری علیه السلم او را بجمعی کثیر از خواص شیعه نمود و ایشان را خبر داد که
این طفل حضرت مهدی است و علمای شیعه از حضرت مهدی علیه
السلم مسایل مشکله می پرسیدند و آن حضرت جواب مسایل را حل
مینمود و تا هفتاد و سه سال آن حضرت با شیعیان توقیعات
مینوشتند و مشکلات ایشان را حل مینمودند و وکلاء آنحضرت بشیعه میرسانیدند
و غیبت آن حضرت را درین هفتاد و سه سال غیبت صغری میگویند و غیبت
بعد ازین را غیبت کبری می نامند و وکلاء ثابت الوکاله آن حضرت
چهار کس بودند اول ایشان عثمان بن سعید است که حضرت امام
حسن عسکری علیه السلم او را وکیل گردانید و بعد از آن پسرش وکیل
بود و محمد بن عثمان و چون وفات محمد بن عثمان نزدیک شد جماعتی

بسیاری از اکابر شیعه بر سرش حاضر شدند و گفتند که بعد از تو
وکیل چه کس خواهد بود و در جواب گفت که وکیل بعد از من
حسین بن روح نزدیک شد بیان نمود که بعد از من وکیل
علی ابن محمد سمری است و چون علی بن محمد را وفات نزدیک شد
علما و اکابر شیعه بوی گفتند که بکسی وصیت نمای در جواب
گفت که لله امر هو بالغه و بکسی وصیت نکرد و ایشان را فرداد که بعد از
من وکیل نخواهد بود و برحمت خدا واصل شد و آن سنه سیصد و
بیست و نه از هجرت بود و بدانکه هر که بعد از سمری که آخر وکالت
دعوی وکالت نمود شیعه او را کافر میدانند و ازین جهت
که حسین بن منصور حلاج که بی عقلان بوی گمان اعتقاد ورزند
کرده اند و شیخ طوسی رحمة الله علیه در کتاب غیبت نقل نموده
که حلاج بقم آمد و در پیش عامیان و کم عقلان دعوی وکالت
صاحب الامر علیه السلم مینمود تا آنکه علی بن بابویه قمی بوی
آزار رسانید و بدین سبب آواره قم شد اگر پرسند که چون است
سنیان با این عداوتی که بشیعه میورزند منکر صاحب الامر
علیه السلم نشده اند بگو که آن مقدار روایت از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله در باب ظهور حضرت مهدی علیه الصلوة و السلم
وارد شده که کسی را مجال انکار نیست اگر پرسند که سنیان در ولادت
آن حضرت چه اعتقاد دارند بگو که سنیان درین باب مختلف اند

جماعتی

جماعتی از ایشان را اعتقاد آنست که آن حضرت متولد شده و فرزند
امام حسن عسکری است علیه السلم و این مذهب را نسبت داده اند
بکنجی شافعی و ابو المظفر سبط جوزی در کتاب خصایص و محمد بن طلحه
شافعی خطیب دمشق و ظاهر قول شیخ محی الدین در کتاب فتوحات
نیز اینست که آن حضرت متولد شده و اما اکثر سنیان چون ایشان را
با اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله آشنای نبوده و بعید دانسته
اند که شخصی این مقدار عمر کند بنابرین گمان کرده اند که آنحضرت هنوز
متولد نشده و گفته اند که امام حسن عسکری علیه السلم را نسل نبوده و ظرفه
است که این جماعتی در طول عمر حضرت مهدی علیه السلم تعجب نموده اند
با آنکه اعتقاد بوجود خضر و الیاس و عیسی علیه السلم دارند و دجال
شقی را زنده میدانند و اعتقاد دارند که حضرت نوح علیه السلم و غیر او
از سعدا و اشقیا عمرهای دراز کرده اند و شک نیست که با اعتقاد
طول عمر این جماعت تعجب طول عمری مهدی علیه السلم نمودن محض
جهالت و سفاهت است و بدانکه علاء الدوله سمنانی که از سفهای
زمان خود بوده و سنیان او را از بزرگان دین خود میدانند خلاف
اجماع شیعه و سنی نموده و در تصنیفات خود ذکر کرده که جماعتی از
قبیله ایشان را روافض میگویند ایمان نزد ایشان آنگاه ایمانست
که اعتقاد کنند که محمد بن حسن عسکری زنده است و مهدی است و او
بیرون خواهد آمد و خوانده اند که آنگاه که او غایب شد در طبقه ابدال

در آمد همچنان عمر یافت تا قطب ابدال شد نوزده سال قطب
بود و خدا میداند که او مرده است و او را در مدینه رسول دفن
کرده اند بیشک و شبهه ای عزیز من بدانکه بیشک و شبهه این
قول افتراست ولی و غدقه صاحب این اعتقاد ملعونست و این
طرفه است که درویشان نوربخشی با آنکه لاف شیعگی میزنند علاء
الدوله را با این اعتقاد باطل برخود میدانند و اعتقادات
باطله این مرد جاهل کذاب را در رساله علیحده ذکر نموده اگر
پرسند که سبب غیبت صاحب الامر صلوات الله علیه چیست بگو که سبب
غیبت قلت انصار و خوف از عداوت و عقوبت تا بیند پروردگار
ظهور نماید و دنیا را پر از عدل سازد و چنانچه پر ظلم بوده
اگر پرسند که در زمان غیبت وجود حضرت صاحب الامر علیه السلم
چه فایده دارد بگو که فایده وجود آنحضرت بسیار است و عالم الا
سرار بتفصیل آن مطلع است رباعی مهدی که زوی رونق ایمان
باشد هر چند نهان زدیده چون جان باشد خورشید زوی بود
جهان روشن هر چند بزیر ابر پنهان باشد رباعی گر مهدی ها
دی زنظر مستوراست اما زوجود او جهان پر نوراست هر چند که
جان زدیده غایب باشد از پرتو او کشور جان معموراست اگر پر
سند که وقت ظهور آن حضرت هیچ معلوم هست یا نه بگو که عالم بظهور
آن حضرت پروردگار است و از ائمه معصومین علیهم السلم روایت که

کذب

کذب الوقاتون یعنی دروغ گفته اند آن جمعی که وقتی از برای ظهور حضرت صاحب
الامر قرار داده اند اگر پرسند که علامات ظهور آن حضرت چیست بگو که در احادیث
علامات بسیار از برای ظهور آن حضرت مذکور است و ما ببعضی اکتفا میکنیم
بدانکه از علامات ظهور آن حضرت افتادن دیوار مسجد کوفه است از جانب
خانه ابن مسعود و دیگر از علامات کشته شدن نفس زکیه است در ظهر کوفه که نجف
اشرف است و بعضی از راویان گفته اند که مراد از نفس زکیه پسریست از آل محمد که نامش
محمد بن حسن است و کشته میشود بی آنکه او را گناهی و تقصیری باشد و در روایتست
که چون نفس زکیه کشته شود بعد از پانزده روز حضرت صاحب الامر علیه السلم
ظهور خواهد نمود و دیگر از علامات کشته شدن مردیست هاشمی در میان رکن
و مقام و دیگر از علامات ظهور کسوف شمس است در نیمه ماه رمضان و خسوف
ماهست در آخر ماه رمضان و دیگر از جمله علامات ظهور آن حضرت خروج سفیانیست
که از جانب روم ظاهر میشود و در کوفه شیعیان را بقتل میرساند و چون آن
حضرت در مکه ظاهر شود اول کسی که با وی بیعت کند جبرئیل علیه السلم خواهد بود
و انصار آن حضرت سیصد و سیزده کس باشند که در مکه بطی الارض حاضر شوند
و حضرت عیسی از آسمان بزیر آید و از انصار و اعوان آنحضرت باشد و نماز
اقتدا با آن حضرت نماید و در بعضی از خطبها هست که حضرت عیسی علیه السلم در زمان
دولت صاحب الامر علیه السلم وفات یابد و در پیش مرقد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله مدفون شود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایتست که در
اول روز منادی از جانب آسمان ندا کند الا ان الحق فی علی و شیعته

و در آخر روز ابلیس ندا کند که الا ان الحق فی عثمان و شیعته و درین حالت
اهل بطلان بشک افتند و بعد از آن حضرت مهدی علیه الصلوة و السلام
از مکه معظمه با پنج هزار ملک روانه کوفه شود و چون بحدود کوفه رسد لشکر
بر سر راه آنحضرت روند و گویند که از راه که آمده برگرد که ما را بفرزندان
فاطمه حاجتی نیست پس آنحضرت بتیغ آبدار آن بی دولتان شقاوت شعار را
بجهنم فرستد و بکوفه داخل شود و جمعی که مستحق قتل باشند بقتل رساند
و بمسجد رفته خطبه بخواند که مردم از بسیار گریه ندانند که آن حضرت چه میگوید
و بعد از آن مردمان التماس کنند که آن حضرت مسجدی بنا کند چرا که
مسجد کوفه گنجایش ندارد و پس آن تشریف بنجف اشرف برده و در آن
حدود مسجدی عظیم ترتیب دهد و از برای آن مسجد هزار در قرار دهد
و در روایتی هست که منبر آن حضرت در پیش سر قبر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام خواهد بود و امر فرماید که از جانب کربلا نهری بنجف بیاورند
و بر آن نهر پلها و آسیاها قرار دهد و پیرزنان گندم بآسیا برند و بی
کرایه آرد نمایند و از کوفه لشکرها باطراف فرستد و عالم را تسخیر نمایند
و ببرکت ظهور آن حضرت عالم پر خیر و برکات شود و گنجها تمام از زمین
بیرون آید و مردمان تمام غنی و توانگر شوند و فقیری بهم نرسد که بوی
احسان توان نمود و عالم پر از عدل شود و آن حضرت بالهام الهی در میان
مردمان حکم نماید و رجوع بشاهد و قسم ننمایند و جمیع مذاهب را یکی گردانند
هر که اختیار غیر مذهب اثنا عشری نماید بقتلش رسانند و از یک کس فرزندان

بسیار بهم

بسیار بهم رسد و همه پیر باشند و در آن عهد دختر زنده شود و امنیت
و عدالت بجدی رسد که گرگ و سایر درندها با گاو و گوسفند در یک
مواضع با هم علف خورند و در میان مردمان بخاطر جمع بگردند و چون
زنده را گذر بر قبر مرده افتد از بهر وی تاسف خورد و بگوید کاشکی
درین زمان زنده میبودی و این امنیت و برکت و عدالت را مشاهده
مینمودی اگر پرسند که آن حضرت در چه روز و در چه سال ظهور خواهد
نمود بگو که روایتست که آن حضرت در روز شنبه دهم عاشورا در سال
طاق یک یا سه یا پنج یا هفت یا نه ظاهر خواهد شد اگر پرسند که مدت
دولت آن حضرت چه مقدار خواهد بود بگو که بروایتی مدت سلطنت
آن حضرت سیصد و نه سال خواهد بود و بروایتی دیگر مدت هفت
سال خواهد بود که هر روزش برابر ده روز باشد و هر ماهش
برابر ده ماه باشد و هر سالش برابر ده سال اگر پرسند کیفیت رجعت
در زمان حضرت صاحب الامر علیه السلام بگو که در دین اهل بیت
پیغمبر ثابت شده که در زمان حضرت صاحب الامر علیه السلام جماعتی
از مؤمن و غیر مؤمن زنده خواهند شد و از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایتست که در ماه جمادی الآخر و ده روز از رجب بارانی
خواهد شد که هرگز کسی ندیده باشد و بدان باران گوشتهای
مردگان در قبر روییده گردد و از سعادتمندان جماعتی بخصوص
در روایات مذکور است که زنده خواهند شد پانزده کس از دین

داران حضرت موسی در اصحاب کهف وهفت کس بوده اند
ویوشع بن نون که وصی موسی است وسلمان فارسی وابو
دجانهٔ انصاری ومقداد بن اسود ومالک اشتر وایشان
انصار آن حضرت خواهند بود اگر پرسند که دلیل برین حدیث بگو که
دلیل برین قول ائمهٔ معصومین علیهم السلام است وایشان همه
خبر از رجعت داده اند ودلیل دیگر حق تعالی است ویوم نحشر
من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا اگر پرسند که این آیه چون دلیل
است بر رجعت بگو که مضمون این آیه اینست که روزی هست که حق
تعالی در آن روز از هر امتی جماعتی از مکذبین را حشر خواهد نمود
ویقین که این روز غیر روز قیامتست چراکه در روز قیامت همه خلق
زنده خواهند شد وحق تعالی خبر از روز قیامت داده گفته وحشر
ناهم فلم نغادر منهم احدا ومضمون این آیه اینست که حشر میکنیم همه ایشانرا
وکسی از ایشانرا نمیگذاریم ودلیل دیگر برین حدیث مشهور حضرت
رسالت پناه است که شیعه وسنی روایت کرده اند اینست کلما
کان فی الامم السالفة یکون فی هذه الامة ومضمونش اینست که
هرچه در امتان پیش واقع شده درین امت واقع میشود وحق
تعالی در امتان پیش مرده را زنده ساخته ودر چندین موضع از
قرآن خبر داده وبر عاقل پوشیده نیست که دلیل رجعت بغایت صحت
وسنیان بعناد واهل بیت رسول منکر آن شده اند ودر کتاب صحیح

وسلم

وسلم که از عمده کتابهای سنیانست ذکر شده که جابر جعفی میگوید که هفتاد
هزار حدیث از امام محمد باقر علیه السلام شنیده ام واهل سنت آن حدیث
از وی روایت میکرده اند وچون دانستند که جابر اعتقاد برجعت دارد
دیگر از وی حدیث نشنیده اند وروایت ننمود ندای دوستان
ببینید که اهل سنت چگونه با اهل بیت عناد میورزیده اند بمحض اینکه
جابر در اعتقاد رجعت تابع اهل بیت بوده ترک احادیثش نموده اند
وخود را از فایدهٔ هفتاد هزار حدیث محروم ساخته اند واز عجایب
آنکه با این حال بحدیث مرسلی که بخاری از مروان بن الحکم روا
یت نموده عمل میکنند وحکم بصحتش مینمایند با آنکه حضرت رسول مروا
ن را با پدرش از مدینه اخراج نموده بود وعثمان بنا بر خویشی که
با وی داشت مخالفت حضرت رسول نموده بمدینه اش آورد
واو را وکیل خود کرده بود وانمقدار قبایح از مروان وعثمان صادر
شد تا آنکه مومنان اتفاق نموده عثمان را کشتند وچون عثمان
کشته شد مروان با امام زمان که حضرت امیر است بیعت نکرده
بلشکر عایشه پیوست ودر چندین معرکه با امام زمان حرب نمود
با آنکه اهل سنت خود روایت نموده اند که حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم در غدیر خم در حق علی علیه السلام گفت اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله یعنی خدایا دوست
دار کسی را که او را دوست دارد ودشمن کن که با کسی که با وی دشمنی

کند و نصرت کن کسی را که او را نصرت کند و وا گذار کسی را که او را وا گذارد و باز خود روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که جنگ جوئی یعنی کسی که با تو جنگ کند چنانست که با من جنگ کرده باشد و باز خود روایت کرده اند که من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة یعنی هر که مرد و امام زمان خود را نشناخت مردن وی مانند کسانیست که پیش از زمان اسلام مرده اند در واقع این چه عقل و چه مذهب که بمحض اعتقاد در رجعت هفتاد هزار حدیث جابر را واگذارند و بحدیث مرسل مروان با این مقدار گناه و معصیت عمل نمایند و از صحیح شمارند یقین که این عمل محض عناد با اهل بیت رسول است و همیشه در میان شیعه و سنی گفتگوها در باب رجعت میشده نقلست که ابوحنیفه بمؤمن طاق که از شیعیان اهل بیت بود از باب مزاح گفت که بمن قرض بده و در زمان رجعت که ما و تو زنده میشویم بگیر مؤمن در جواب ابوحنیفه کلامی گفت مضمونش اینست که تو بمن ضامنی بده که خدای تعالی ترا بهمین صورت خلق نماید تا هرچه خواهی بتو قرض بدهم شاید که تو بصورت قرده نشوی و من ترا در آن وقت نشناسم اگر پرسند که آیا حضرت صاحب الامر را در زمان غیبت کبری کسی میتواند دید چنانچه در زمان غیبت صغری شیعیان وی را میدیده اند بگو که اکابر شیعه

در کتاب های

در کتابهای خود نقلهای بسیار کرده اند که جماعتی در زمان غیبت کبری بملازمت آن حضرت رسیده اند و تفصیل آن در کتاب غیبت شیخ طوسی و در کتاب کمال الدین و تمام النعمه و کتاب کشف الغمه و کتاب صراط المستقیم و غیر آن مذکور است اگر پرسند در زمان غیبت کبری در کجا می باشد بگو که در احادیث اهل سنت مذکور است که نام قریه صاحب الزمان کرعه است و نقلهای بسیار در کتب شیعه شده که جماعتی به قریه حضرت صاحب الامر رسیده اند از انجمله مردی از همدان در راه مکه سقطه از قافله مانده بود و بتوفیقات پروردگار به قریه صاحب الامر افتاد و حضرت را ملاقات نمود و این معنی سبب تشیع او و قبیلهٔ او شد و آن قبیله را در همدان بنی راشد میگفته اند و بشیعگی معروف بوده اند اگر پرسند که ثواب کسی که در انتظار ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام باشد چونست بگو که از روایات فهمیده میشود که اگر کسی در انتظار آن حضرت بمیرد مانند کیست که با حضرت صاحب الامر در یک خیمه نشسته باشد و از روایات دیگر فهمیده میشود که اگر کسی از شیعه بگوید که اگر صاحب الزمان را دریابم او را نصرت و یاری خواهم نمود ثواب او مانند کسی است که در خدمت صاحب الزمان شمشیر بر کفار زند بلکه ثواب او مانند کیست که در خدمتش شهید شده باشد اگر پرسند که کیفیت احوال دجال چونست بگو که در خطبه

از خطبهای حضرت امیرالمومنین علیه السلام این احوال مذکور است
و ما درین رساله بعضی از آن را ترجمه میکنیم دجال صاید بن صید است
بیرون می آید از بلده که نام آن اصفهانست از قریه که نام آن
یهودیه است چشم راست او کور است و چشم دیگر در پیشانی او است
و در میان دو چشم او کافر نوشته و میخوانند او را همه صاحب
سواد و در برابر او کوهیست از دود و در عقب او کوهیست سفید و مردمان
پندارند که طعامست و ظهور آن ملعون در سالی خواهد بود
که در آن قحط و سختی باشد و هر گام حمارش یک میل خواهد بود
و زمین در زیرش طی میشود و آن ملعون دعوی خدای میکند
و تابعانش اولاد زنا خواهند بود و آنهای که طیلسان های
سبز میپوشند و گویا که طیلسان سبز کسوت یهود است و حضرت صاحب
الزمان در بلاد شام در روز جمعه بقتل میرساند و در بعضی از خطبهای
که بحضرت امیر علیه السلام منسوب است مذکور است که قامت دجال بمقدار
گز است و آبله روست و چشمش ازرق است و ریش اش دو شاخ
است و دهنش مدبوست و ناخنهای برگشته دارد و لشکرش هزار
هزار و ششصد هزار خواهد بود و در کتاب اکمال الدین حدیثی مذکور است
که مضمون مختصری از آن اینست که دجال در زمان حضرت رسول الله
با جماعتی از صحابه سه مرتبه بخانه آن رفت و فرمود که اقرار بوحدانیت
خدا و رسالت من بیاور نپس آن ملعون ابا نمود و راضی نشد

تا آخر آن

تا آخر آن حضرت کلامی را فرمود که مضمون بعضی از آن اینست که هیچ پیغمبری
نیامده مگر آنکه امت خود را از دجال ترسانیده و خدای عز و جل وجود
او را تا حال انداخت تا زمان شما پس هر گاه دجال خروج نماید
و دعوی خدای کند امر او بر شما مشتبه نشود پس او را بشناسید و بدانید
که خدای شما یک چشم نیست و چون خروج نماید سوار خواهد شد بر خری
میان دو گوشش بمقدار ثلث فرسخی باشد و اکثر تابعانش یهودان
و زنان و صحرانشینان خواهند بود و اگر کیفیت احوال دابة الارض پرسند
که پروردگار در قرآن ذکر آن نموده در سوره نمل فرموده که اذا وقع
القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض بگو که از بعضی از خطبهای حضرت
امیرالمومنین علیه السلام مستفاد میشود که دابة الارض بعد از دجال
در پیش صفا ظاهر میشود و با وی خاتم سلیمانست و عصای موسی
پس میگذارد خاتم را بروی هر مومن پس در آن نقش می بندد
که هذا مومن حقا و میگذارد بر روی هر کافری پس نقش میبندد در آن
که هذا کافر حقا آنگه مومن ندا میکند کافر را و میگوید وای بر تو ای کافر
و کافر ندا میکند مومن را و میگوید طوبی لک یا مومن خوشا حال
تو ای مومن کاشکی امروز من مثل تو میبودم و مانند تو سعادت
عظیم می یافتم و بعد از آن دابة الارض گردن خود را باذن پروردگار
چنان بلند کرداند که هر که در میان مشرق و مغربست او را به
بیند و این صحبت بعد از آن خواهد شد که آفتاب از مغرب بیرون

آید و درین هنگام توبه برطرف شود و کسی را ایمان در آن
وقت نفع ندهد مگر آنکه پیشتر ایمان آورده باشد و از حضرت امیر
المومنین علیه الصلوة والسلم نقلست که فرمودند که والله دابة الارض
دم ندارد بلکه صاحب ریش است یعنی دابة الارض از نوع انسانست
نه از قسم باقی حیوانات است و در خطبهٔ لؤلؤیه که بحضرت امیر علیه السلم
منسوبست مذکور است که ظهور دابة الارض چهل سال بعد از خروج یا
جوج و ماجوج خواهد بود و اگر از یاجوج و ماجوج پرسند که حق سبحانه
وتعالی در قران ذکر نموده و فرموده که ان یاجوج و ماجوج
مفسدون فی الارض بگو که در بعضی از احادیث مذکور است که یاجوج
طایفه ایست و ماجوج طایفهٔ دیگر است و هر یک ازین دو طایفه
چهارصد طایفه اند و یکی از ایشان نمی میرد تا هزار فرزند خود
را نه بیند بیت نمیرد یکی تا نزاید هزار و بسیاری ایشان بمرتبه
ایست که چون از سد بیرون آیند اول ایشان در شام خواهد
بود و آخر ایشان در خراسان و هرچه برسند از فیل و شتر
و خوک و وحش بخورند و از سلمان فارسی علیه الرحمه نقلست
که یاجوج و ماجوج سه قسم اند یک قسم قامت ایشان بیست
گز است و عرض شان ده گز و قسم دوم قامتشان صد گز است
و عرض شان هشتاد گز و قسم سیم قامت ایشان بمقدار گوششان است
یک گوش را در زیر خود می اندازند و یک گوش دیگر را لحاف خود

میبازند و در بعضی از خطبهای حضرت امیر المومنین علیه الصلوة
والسلم مذکور است که قامتشان یک وجب تا یک گز بیک گوش
را از زیر خود می اندازند و یک گوش را لحاف خود میسازند و
ریش ایشان بمقدار قامتشان است و دندانهای ایشان
مانند کلنگ است و ایشان آب و گیاه زمین را میخورند و در
زمین فساد مینمایند و بعد از ان حق تعالی مرغان را بر ایشان
مسلط میسازد مانند اصحاب فیل ایشان را هلاک میگردانند و چون
بوی مردار ایشان باعث بدبوی و تعفن زمین شود مرغان
میفرستد که ایشان را از زمین برچیده در دریا اندازند و در
کتاب اکمال الدین مذکور است که یاجوج و ماجوج را کسوت نمی باشد
همگی برهنه اند پروردگار از برای دفع سرما و گرما بعضی را پر داده
و بعضی را کسوت مو پوشانیده و پایهای ایشان برهنه است
و دندانهای ایشان مثل دندانهای درنده گانست و قوت
ایشان اژدهاست که ابر از دریا برداشته بر ایشان میبارد
و اگر در سالی اژدها بر ایشان کمتر باریده شود در میان ایشان
قحطی میشود و چون از زمینی بر زمینی روند اهل آن زمین را جلای
وطن نمایند و ایشان را از خود دفع نتوانند نمود و کسی بر ایشان
نظر نتوانند کرد و از آن جاست و کراهت منظر قبیح هیئاتی که با ایشانست
نعوذ بالله اگر پرسند که یاجوج و ماجوج از نسل کیستند بگو که عالم بحقیقت

این حال خدای تعالی است شیخ طبرسی در کتاب تفسیر از بعضی
نقل نموده که ایشان از اولاد یافث بن نوح‌اند و یافث پدر
ترک است و از بعضی نقل نموده که ترک از نوع یاجوج و ماجوج
است و چون سکندر سد بر روی یاجوج و ماجوج بست ترک در
بیرون ماند و آن جماعتی از یاجوج و ماجوج که سد بر روی ایشان
بسته شده نیست و یک طایفه بودند و از بعضی نقل نموده که ایشان
فرزند آدم‌اند باین روش که آدم محتلم شد و نطفهٔ او با خاک
آمیخته شد و حق تعالی از آن نطفه بخاک آمیخته یاجوج و ماجوج
را آفرید و در کتاب کلینی از حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة
والسلم منقولست که جمیع ناس فرزند آدم‌اند مگر یاجوج و ماجوج
که فرزند آدم نیستند اگر پرسند که میعاد چیست بگو که میعاد اعتقاد
کرده‌ست بزنده شدن در قبر و احوال قبر و اعتقاد داشتن
است بزنده شدن در روز حشر و بحساب و کتاب و نطق اعضا
و حوض و صراط و شفاعت و بهشت و دوزخ که زنده شدن
در قبر و عذاب و نعیم قبر چونست بگو که حق سبحانه و تعالی در قبر
ایشانرا حیات و شعوری میدهد که توان از وی سؤال کرد
و تواند جواب گفت و تواند لذت و الم را ادراک نمود پس هر که
جواب ملکین را بروجه صواب دهد و نعمتهای که ارحم الراحمین
از برای ساکنان قبر مهیا ساخته برسد و دری از بهشت عنبر سرشت بر رویش

بگشایند

بگشایند و هر که ادای جواب بر وجه صواب نتواند نمود بدام گز
مار و عقرب عذاب الهی گرفتار گردد و دری از درهای دوزخ
بر رویش بگشایند و ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب اعتقادات
از حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلم حدیثی نقل نموده که مضمو
نش اینست که مرگ سه نوعست چون دوستان مطیع ما بمیرند
ایشانرا مژده میدهند بنعمت ابدی و چون دشمن ما بمیرند ایشا
نرا میدهند بعذاب ابدی و اما مؤمنان گناه کار چون بمیرند
برایشان معلوم نشود که عاقبت ایشان چونست و در ترس
و بیم و حزن بوده باشند و اما حق سبحانه و تعالی حال ایشانرا
با حال دشمنان ما مساوی نخواهد ساخت بلکه ایشانرا از شفا
عت ما از جهنم بیرون خواهد آورد و بعد از آن فرمودند که باید
عمل نمائید و تکیه نکنید بر شفاعت و عقوبت را کوچک مشمارید زیرا که
بعضی از گناه کاران هستند که شفاعت ما بایشان نمیرسد مگر
بعد از عذاب سیصد سال و از روایات اهل بیت مستفاد میشود
که خدا را در دنیا بهشتیست در جانب مغرب و دوزخیست در جانب
مشرق و این بهشت و دوزخ درها به قبرها میگشایند و ارواح
مؤمنان از میوه های این بهشت تا روز قیامت محظوظ و بهره مند
میشوند و کفار را باتش این دوزخ تا بروز قیامت معذب خواهند
بود و اگر پرسند که فشاری که اهل قبر را واقع میشود مخصوص کیست بگو که

از روایات اهل بیت علیهم السلام مستفاد میشود که کم کسیست که از فشار
قبر نجات یابد و روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فاطمه بنت اسد را که والده امیر المؤمنین است بسیار دوست
میداشت و از برای اینکه حق تعالی عذاب قبر را از وی دفع
نماید قمیص خود را کفنش ساخت و در قبرش به پهلو خوابانید
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که کسی را که بر دار
کشند چگونه فشار می بیند آنحضرت فرمودند که حق تعالی باد را
امر میفرماید که او را فشار دهد مانند فشار زمین و از روایات
اهل بیت علیهم السلام فهمیده میشود که بیشترین عذاب قبر از سخن چینی
و بدخلقی و از بول اجتناب ناکردن است اگر پرسند که فایده جریده
تین که با مؤمنان دفن میکنند چیست بگو که از آثار رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم مستفاد میشود که فایده
جریدتین دفع عذاب قبر است بلکه از بعضی روایات فهمیده میشود
که اگر جریدتین با کافری در قبر دفن نمایند باعث تخفیف عذابش
میشود و اگر پرسند که سبب اینکه جریدتین سنت پیغمبران شده چیست
بگو که از روایات اهل بیت مستفاد میشود که چون حضرت آدم علیه
السلام از بهشت بزمین آمد و در روی زمین تنها بسر میبرد پس از
تنهائی وی انسی شکایت کرد حق سبحانه و تعالی درخت نخل را
آفرید که انیس او باشد پس حضرت آدم علیه السلام با وی انس میگرفت

و چون وفات حضرت آدم علیه السلام نزدیک شد وصیت کرد که
با وی جریده نخل را دفن نمایند که تا در قبر انیس وی باشد
چنانچه در دنیا انیس وی بوده بنابرین وضع جریدتین سنت شده
اگر پرسند که با آنکه وضع جریدتین سنت پیغمبرانست چونست که سنیان
بجا نمی آورند بلکه اگر مطلع شوند که کسی این عمل کرده او را آزار میکنند
بگو که سنیان بعضی اقرار دارند که جریدتین سنت است و حدیث
در باب جریدتین در کتابهای ایشان نیز هست اما گفته اند که چند
چیز است که رافضیان آن را شعار خود ساخته اند و اگرچه
سنیان سنت میدانند ما آنرا ترک میکنیم جریدتین و انگشتر بدست
راست کردن و قبر را مسطح ساختن ای عاقلان نظر کنید بر
دینداری ایشان و ببینید که سنتهای رسول الله صلی الله علیه و
آله به بهانهای باطل ترک میکنند و این طرفه است که میگویند
که ما از اهل سنتیم با این معنی که سنتهای حضرت رسول صلی الله علیه
و آله عمل میکنیم اگر پرسند که آیا غیر جریدتین چیزی دیگر باشد که عذاب
قبر را دفع نماید بگو که از بعضی روایات اهل بیت علیهم السلام فهمیده میشود
که اگر کسی از ظهر پنجشنبه تا ظهر جمعه بمیرد از عذاب قبر ایمن خواهد بود و روایت
شده که هر که مداومت بسوره زخرف نماید الله تعالی او را ایمن
سازد و از فشار قبر و جانوران قبر و همچنین روایت شده
که خواندن سوره نساء در هر شب جمعه موجب نجاتست از فشار قبر

و در ارشاد دیلمی مذکور است که مدفون در نجف اشرف از عذاب
ایمن است و این را از مشهورات شمرده اگر پرسند که عذابی که
مؤمن در قبر میکشد کفاره گناهان وی میشود که پروردگار مؤمن
عاصی را بغمها و المها و مرضها مبتلا میسازد که تا کفاره گناهان
وی شود و اگر بر وی بعضی از گناهان باقی بمانده وی شود
و اگر بسختی جان دادن نیز همه گناهان وی برطرف نشود بعذاب
قبر وی را پاک میسازد که طاهر و مطهر بمحشر در آید اگر پرسند که آیا در
ظلمتکدهٔ قبر آدمی را انسی و یاری می باشد بگو که از آثار و اخبار
اهل بیت معلوم میشود که در قبر مؤمن مردی داخل میشود بر بهترین
هیاٰتی پس مؤمن از وی میپرسد که تو کیستی که من نیکوتر از تو
کسی ندیده ام پس در جواب میگوید که من اعتقاد نیکو و
عمل صالح توام پس آن شخص در پیش مؤمن خواهد بود و اگر پرسند
که حال کافر چونست بگو که از روایات اهل بیت علیهم السلم فهمیده
میشود که حق تعالی عمل و اعتقاد کافر را بصورت مردی نجاستی
قبیح منظر و بد هیأت و بد بوی میسازد و در قبر وی در می آید
و وی از دوزخ بروی پیش میگشاید و شیطان را قرین وی میسازد
که تا او را بیازارد و نود و نه مار بزرگ بروی مسلط میسازد
که تا وی را بگزند اگر پرسند که دلیل بر زنده شدن در قبر و سوال
و عذاب قبر چیست بگو که دلیل برین مدعا اجماع و اتفاق جمیع مسلما

ثالث

ثالث و احادیثی که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و
ایمهٔ معصومین علیهم السلم متواتر شده اگر پرسند که ماوای ارواح
مؤمنان بعد از مفارقت از بدن کجاست بگو که از آثار و اخبار
اهل بیت علیهم السلم مستفاد میشود که ماوای ارواح مؤمنین وادی
سلام است که نجف و حوالی نجف است اگر پرسند که ماوای ارواح
کفار کجاست بگو که ماوای ارواح کفار آب برهوت است
که در حضرموت که از بلاد یمن است میباشد اگر پرسند که روح
مؤمن بعد از مفارقت از دنیا با ارواح مومنان ملاقات مینماید
و یکدیگر را میشناسند یا نه بگو که از اخبار و آثار اهل بیت مستفاد
میشود که چون روح ازین بدن خاکی مفارقت نماید تعلق میگیرد
ببدن لطیف مانند این بدن که در دنیا داشته و ارواح با یکدیگر
ملاقات مینمایند و یکدیگر را میشناسند و چون شخصی میرد
و روحش بارواح رسد احوال واپس مانده گان از وی می پر
سند اگر چنانچه خبر داد که ایشان هنوز زنده اند امیدوار میشوند
که شاید بایشان برسند و اگر چنانچه خبر دهد که فلان مرد از وی
ناامید میشوند و میگویند قد هوی هوی یعنی هلاک شد هلاک شد
اگر پرسند که آیا ارواح بمنزلهای خود رجوع میکنند بگو که از آثار
و اخبار اهل بیت علیهم السلم فهمیده میشود که ارواح مؤمنین بجا
نهای خود رجوع مینمایند و بر خانهای اهل بیت خود مطیع

میشوند و با سرور و خوشحالی برمیگردند و بر بدیهای ایشان
مطلع نمیشوند و هر کس را فضلت بیشتر است او را رجوع بخانه
و اطلاع بر احوال اهل بیت بیشتر میسر است اگر پرسند که روز قیامت
پرسند بگو که روز حساب مقدارش پنجاه هزار سال است و هول
این روز بنهایت عظیم است و انبیا و اولیا از یادش گریان
میشده اند و آیات قرآنی در بیان هول قیامت بسیار است
و از انجمله درین آیه فی الجمله اشاره بهول و عظمت این روز شده
یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها
تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس
سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید یعنی ای مردمان
بترسید از خدا بپرستی که زلزلهٔ روز قیامت چیزیست عظیم روزی که غافل
میشود هر زن شیرده از طفل شیرخوار خود و میگذارد هر زن
باردار بار خود را و می بینی مردمانرا مست ایشان مست نیستند بلکه
عذاب خدا سخت است ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب امالی نقل
نموده که شخصی بحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گفت که محا
سن مبارکت زود سفید شد حضرت در جواب فرمود که سفید گردانیده
است محاسن مرا چهار سوره قرآن سوره هود و واقعه و عم و اذا
الشمس کورت اگر پرسند که حساب چگونه است بگو که در روز قیامت
حساب نعمتهای دنیا از بنده میکنند و علی ابن ابراهیم از حضرت

امام محمد باقر

امام محمد باقر علیه الصلوة و السلام روایت نموده که در روز قیامت
بنده گام از گام برنمیدارد تا آنکه چهار چیز از وی بپرسند و می
پرسند که عمر را در چه صرف نموده و بدن خود را در چه کار کهنه ساخته
و مال خود را از کجا کسب نموده و در چه خرج کرده و می پرسند از
محبت ما اهل بیت و حق تعالی در چندین آیه خبر از حساب داده و از ا
نجمله در سوره غاشیه فرموده که ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم
اگر پرسند که کتاب چگونه است بگو که هر که کتاب اعمالش را بدست
راست دهند بهشتی است و حسابش را زود و آسانی بکنند
و هر که کتابش را بدست چپ از عقب سر دهند دوزخیست و حسابش
را بدشواری میکنند اگر پرسند که دلیل برین قول قول خدا و رسول
خداست و حق تعالی در سوره انشقاق فرموده که فاما من اوتی
کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا و ینقلب الی اهله مسرورا و اما
من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعوا ثبورا و یصلی سعیرا اگر از
نطق اعضا پرسند بگو که حق تعالی در کلام مجید ذکر فرموده و خبر
داده که در روز قیامت اعضای عاصیان بنطق در آمده در
حقشان گواهی میدهند اگر چنانچه از حوض حضرت رسول صلی الله
علیه و آله پرسند بگو که اعتقاد بحوض حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
واجبست زیرا که درین باب احادیث متواتر است و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایتست که من لم یؤمن بحوضی فلا اورده الله حوضی

یعنی هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را وارد حوض
من نسازد و از آثار ائمه علیهم السلم مفهوم میشود که حوض در صحرای
حشر واقعست و از جمله احادیث اینست که علی ابن ابراهیم از حضرت
امام محمد باقر علیه السلم نقل نموده که در روز قیامت الله تعالی
مردمان را در یک موضع پنجاه هزار سال بدارد و از شدت گرما
عرقهای سخت از ایشان ریخته شود و نفسهای سخت زنند و بعد
از آن منادی الهی در پیش عرش خاتم الانبیا را طلب
نماید پس آن حضرت پیش از همه کس بیاید تا آنکه بحوضی
رسد که طولش آن مقدار باشد که از مکه تا صنعا که بلاد یمن است
پس در پیش حوض توقف نماید و حضرت امیر المومنین را علیه السلم
طلب نماید پس آنحضرت پیش آید و با حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بایستد پس مردمان را رخصت دهند که تا بگذرند پس جماعتی
بکنار حوض آیند و جماعتی دیگر را برانند و نگذارند که خود را
بحوض رسانند و چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
جماعتی از گناهکاران شیعه را ببیند که نمیگذارند که بکنار حوض آیند از
روی مرحمت بگریه درآید و بگوید که پروردگارا می بینم که شیعیان علی را
بجانب دوزخ میبرند و نمیگذارند که بکنار حوض من آیند پس پروردگار
ملکی را نزد حضرت رسول فرستد که بگوید که ای محمد شیعه علی را بتو بخشیدم
و بسبب دوستی تو و عترت تو پس ایشان بکنار حوض آیند و بسعادت

قرب

قرب اهل بیت علیهم السلم فایز گردند و در چندین کتاب از کتابهای
اهل سنت این حدیث مذکور است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله فرمودند که در روز قیامت جماعتی را از صحابه بینم که بجانب دوزخ
میبرند و نمیگذارند که بکنار حوض من آیند پس من چون ایشان را
با این حال بینم بگویم که پروردگارا این جماعت صحابه منند پس جواب گفته
شود که نمیدانی که ایشان بعد از تو چه کار کردند پس ایشان را بجا
نب دوزخ برند و بر عاقلی پوشیده نیست که کاری که صحابه بعد از
وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمودند که سبب محرومی ایشان
از ورود حوض و باعث وصول بجهنم شد غصب خلافت حضرت امیر
المومنین بود و عداوت باری تعالی در کلام مجید ایشان را بمخا
لفت صحابه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با حضرت امیر المومنین
علیه السلم نموده و گفته که فان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی ایا اگر
رسول بمرد یا کشته شود و شما بعقب برخواهید گردید و حضرت
رسول نیز صلی الله علیه و آله ایشان را بمخالفت امت با وی نمود مگر بحضرت
امیر فرموده که انت منی بمنزلة هارون من موسی یعنی تو نزد من آن
منزله داری که هارون نظر بموسی داشت درین کلام ایشان را ه
است باینکه چنانچه امت موسی از هارون برگشتند و گوساله پرستی
نمودند همچنین امت من از تو برخواهند گشت و در کتابهای سنیان
نیز مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت علی ابن ابی طالب

علیه السلم گفت که ستغدر بک امتی یعنی زود باشد که امت من
با تو بیوفائی کنند و این طرفه است که سنیان در کتابهای
خود روایت نموده اند که جماعتی از صحابه را از حوض حضرت
رسالت پناه خواهند راند و بدوزخ خواهند برد و آن حضرت
شفاعت ایشان نخواهد نمود و با این حال گفته اند که جمیع صحابه
عادلند و کسی می باید که عیب ایشان نگوید و ایشان را لعن
نکند و هر مخالفتی که صحابه حضرت رسول را نموده اند در مقام عذر
میگویند که ایشان اجتهاد کرده اند و این طرفه است که جایز
ندانسته که کسی از روی اجتهاد سه یار جفاکار را لعن کند و ایشان را
مخالفت اگر پرسند که کوثر که در قران مذکور است همین حوض
است یا نه بگو که بعضی گمان کرده اند که کوثر همین حوض است اما
آنچه از آثار اهل بیت علیهم السلم فهمیده میشود اینست که کوثر نهریست
در بهشت و آبش از شیر سفید تر است و آن نهر از تیر راست است
و در کنار آن قلعهات از در و یاقوت اگر از کیفیت میزان پرسند
بگو که میزان ترازوئیست که بدان نامهای اعمال بنده گان را وزن
مینمایند و بعضی گفته اند که میزان کنایه از عدل پروردگار است
اگر پرسند که دلیل بر وجود میزان چیست بگو که دلیل بر وجود قول
خدا و رسولست و حق تعالی در سوره قارعه فرموده که فاما من ثقلت
موازینه فهو فی عیشة راضیة و اما من خفت موازینه فامه هاویه اگر

از شفاعت

از شفاعت پرسند بگو که اعتقاد بشفاعت حضرت رسالت پناه واجب
و روایات درین باب متواتر است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایتست که من لم یؤمن بشفاعتی فلا اناله الله شفاعتی یعنی هر که بشفا
عت من ایمان نیاورد پس نرساند الله تعالی بوی شفاعت
مرا و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایتست که من انکر ثلثة اشیاء
فلیس من شیعتنا المعراج والمسائلة فی القبر والشفاعة یعنی هر که منکر سه
چیز شود از شیعه ما نیست رفتن حضرت رسول بمعراج و سوال قبر و شفاعت
و باز از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایتست که شفاعتنا لاهل الکبائر
من شیعتنا و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نقلست که انما شفا
عتی لاهل الکبائر من امتی پس معلوم شد که از برای اهل کبایر است
اما بشرطی که بی توبه مرده باشد و اما اهل صغایر به برکت نماز فرض و
سنت و وضو و غسل جمعه و صوم و حج و غیر آن از حسنات آمرزیده
میشوند و احتیاج بشفاعت ندارند اما بشرطی که اصرار بر صغایر
نداشته باشند اگر پرسند که اصرار بر صغایر چه معنی دارد بگو که معنیش
اینست که صغیره کند و از کرده پشیمان نشود بلکه قصد داشته باشد
که بار دیگر آن گناه را بکند و این اصرار باعث این میشود که صغیره کبیره
شود و حدیث که لا صغیرة مع الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار یعنی صغیره نمیباشد
با اصرار و کبیره نمیباشد با استغفار که شفاعت از برای هر غافل کبیره وا
قع میشود یا نه بگو که شفاعت واقع میشود از برای کسی که دین ایش

درست و پسندیده باشد و بداند که ثواب و عقاب حق است
زیرا که حق تعالی در کلام مجید فرموده که وَلَا یَشْفَعُونَ اِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی و
تفسیر آیه از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا واقع شده که شفاعت نمیکنند
مگر از برای کسی که دینش پسندیده باشد اگر پرسند که غیر حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله کسی را شفاعت هست یا نه بگو که ائمه علیهم السلام و مؤ
منان همگی اهل شفاعت اند و نقلست که کمترین مؤمنان سی کس را شفا
عت مینماید ای عزیز من باید که از کبایر توبه کنی و خود را از چرک
گناه معصیت پاک سازی و تکیه بر شفاعت ننمایی چرا که آفات قبر
و محشر عظیم است و در کتاب امالی از ابن بابویه حدیثی نقل شده که مضمو
نش اینست که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله گفته اند که بدرستی که بنده
را از برای یک گناه از گناهانش در قیامت صد سال نگاه میدارند و می
بینند زنان و برادران خود را در بهشت و نمیگذارند که بوصال ایشان
برسند و چون توان تکیه بر شفاعت کرد شاید که بعضی را بعد از دخول
جهنم شفاعت نمایند و قبل ازین از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوه
والسلام نقل شده که فرموده اند که بعضی از گناهکاران هستند که شفا
عت ما بایشان نمیرسد مگر بعد از آنکه ایشان را سیصد سال عذاب نمایند
و دیگر ممکن است که چون بنده مکرر گناه کبیره کند دلش تیره شود و در
وقت جان دادن شیطان بآسانی از وی نقد ایمان برباید و از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که لا شفیع انجح من التوبة یعنی

شفیعی رستگار سازنده تر از توبه نیست اگر پرسند که گناه کبیره که احتیاج
بتوبه و یا شفاعت دارد معصوم نیست و بطاعات و حسنات بخشیده
شود و حق تعالی درین باب اشاره فرموده که ان تجتنبوا کبائر
ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما کدامست بگو که گنا
هان کبیره گناهی چند است که پروردگار تعالی آنها را آتش جهنم وعده
نموده و روایات مختلف در بیان گناهان واقع شده پس اگر کسی
خواهد که از جمیع گناهان کبیره اجتناب نماید باید که ازین گناهان
دوری کند شرک بالله و قتل نفس و قذف محصنه و اکل مال یتیم و زنا
و فرار از معرکه جنگ در وقتی که در خدمت نبی یا امام یا نایب امام بوده
باشد و عقوق والدین و لواط و سحر و ربا و قسم غموس و شهادت
دروغ و کذب بر خدا و رسول و در دین بدعت نمودن و با اولیا
خدا محاربه کردن و ریا و شرب خمر و کبر و دزدی و از دار الاسلام
بدار الکفر رفتن و از رحمت خدا ناامید شدن و گوشت مرده خوردن
و خون خوردن و گوشت خوک خوردن حیوانی که باسم بتان کشته
باشند و سحت و قمار و خیانت در بیت المال و خیانت وکیل و وزن
و اعانت ظالمان کردن و حق مردمان را با قدرت نگاه داشتن
و ادا ننمودن و اسراف و تبذیر و خیانت نمودن و بملاهی مشغول شدن
مثل خواننده گی و ساز و نقاره و دف و نی و غیر آن از آلات
غنا و ترک روزه و ترک نماز و ترک زکوة و ترک حج و نقض عهد و قطع

رحم و اصرار بگناهان صغیره داشتن اگر پرسند که حقیقت توبه چیست بگو که
توبه آنست که از گناهان پشیمان شوی و عزم کنی که دیگر پیرامون
آن نگردی و اگر حق الله باشد و قضای داشته باشد مثل نماز
و روزه بکردن قضا مشغول شوی و اگر چنانچه حق الناس
بوده باشد سعی نمای و حقهای مالی ایشانرا واپس دهی
و اگر مفلس باشی و قدرت بر ادای آن نداشته باشی از
ایشان حلالی طلب نمای و اگر حلال نکنند عزم نمای که هرگاه
که بهم رسانی حق ایشانرا بدهی و اگر چنانچه حق جماعتی در ذمه
داشته باشی و ایشانرا نشناسی و شهر و منزل ایشانرا ندا
نی حق ایشانرا تصدق نمای و اگر چنانچه مردمانرا بچشم و ز
بان دوست و یار رنجانیده باشی ایشانرا از خود راضی نمای
و اگر زنده نباشد از برای ایشان استغفار کنی و از حق تعالی آمرزش
طلب نمای اگر از صراط پرسند بگو که از آثار و اخبار اهل بیت علیهم السلم
معلوم میشود که صراط پل جهنم است پیغمبران با آسانی از آن گذرند
و حق تعالی در کلام مجید فرموده که وان منکم الا واردها کان علی ربک
حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا و ازین آیه معلوم
میشود که هیچکس نیست که وارد جهنم نشود اما متقیان نجات یافته بیرون
میروند و الا ظالمان در جهنم میمانند زیرا که ترجمه اش اینست که نیست
از شما کسی که وارد جهنم نشود نجات میدهیم از جهنم هر که را متقی باشد و وا

میگذاریم

میگذاریم ظالمانرا در جهنم بزانو در آمده اگر پرسند از بهشت بگو که وصف
بهشت و بهشتیان از حد بیرون است زیرا که مظهر جود قادر بیچونست
و پروردگار آیات بسیار در وصف بهشت و بهشتیان در کلام مجید
ذکر فرموده از آن جمله در سوره البقره که و بشر الذین آمنوا و عملوا الصا
لحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار کلما رزقوا منها من
ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل و اتوا به متشابها
و لهم فیها ازواج مطهرة و هم فیها خالدون و از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله روایتست که حصار بهشت یک خشتش از طلاست و یکی
از نقره و یکی از یاقوت و ملاطش مشک اذفر است و کنگره هاش از
یاقوت سرخ است و در جبروتیست کوچک یکتخته و از یاقوت سرخ است
و در شکر و خته است و از یاقوت سفید است و میان این دو تخته
پانصد ساله راهست و این در را ذو الجلال ناطق و گویا میسازد
و باواز بلند میگوید که خدایا اهل مرا نزد من آر و در بلا دریست
یکتخته و از یاقوت زرد است و ازین در کم کسی داخل میشود و از در اعظم
صالحان که از اهل زهد و ورع اند داخل میشوند و چون ازین در
داخل بهشت شوند در کشتیهای یاقوت که مخدا فشان از مروارید
باشد نشسته با ملائکه در دو کنار نهر جنة الماوای سیر میکنند و جنت
عدن در وسط جنتیان واقع شده و حصارش یاقوت سرخست
و ریگش مروارید است و از ابن عباس روایتست که جنة عدن را الله تعالی

در روز جمعه آفرید و او را از همه خلق آسمان و زمین پنهان
داشت و پنهان و پوشیده خواهد بود تا اهلش در آن داخل
شوند و بدانکه روایت شده که در بهشت درختیست عظیم که یک برگش
بر سر صد مرد سایه می اندازد و در جانب راست این درخت
چشمه ایست که چون آدمی از آن چشمه شربتی بیاشامد دلش
از آلایش حسد پاک شود و مویهای بیکار از بدنش ریخته
گردد و در جانب چپ درخت چشمه حیات است که چون در آنجا
غسل کند حیات ابدی یابد و از دردها و مرضها و سرما و گرما ایمن
گردد و بعد از آن ملک تعالی ملائکه را امر فرماید که دوستان
مرا به بهشت برید و ایشان را با خلایق مدارید پس چون ملائک
ایشان را بدر بهشت رسانند و حلقه بر در زنند آواز حلقه بگوش
هر حوری رسد که از برای ایشان آفریده شده اند رسد پس
خوشحال و شادمان شوند و حوریان دوستان خدا را به
بیند تحیت بجای آورند و اظهار شوق و اشتیاق نمایند و کریم
متعال از برای دوستان خود کوشکها آفریده از در و یاقوت
و زبرجد و سقفش از طلا و هر کوشکی را هزار در است و بر هر دری
ملکی موکلست و فرشها از حریر و دیبا با رنگهای مختلف بر بالای
هم افتاده و چون دوستان خدا بمنزلهای خود داخل شوند
تاج پادشاهی بر سرشان گذارند و بر هر یک از ایشان

هفتاد حله

هفتاد حله از حلههای بهشت با رنگهای مختلف بپوشانند و در
زیر مسکنهای ایشان آبهای روان باشد و هیچ مؤمنی نیست
که او را باغهای بسیار با نهرهای شراب و آب و شیر و عسل
نباشد و هر مؤمنی را هفتاد حوری میدهند و چهار زن از زنان
دنیا و ساعتی با حوری میگذرانند و ساعتی با آدمی
و از بزرگهای دوستان نقل شده که چون ملایکه از جانب
پروردگار بنزد دوستی از دوستان خدا آیند حاجبان و دربانان
نگذارند که سرزده بحضرت خانه آن دوست خدا در آیند
بلکه بعد از آنکه اذن و رخصت حاصل نمایند تا تحیت و سلام آن
دوست خدا را ملاقات کنند و روایتست که کمترین اهل بهشت
را پروردگار مقدار هزار ساله راه از بهشت میدهد و نظرش
را پروردگار قوتی میدهد که اطراف مملکت خود را که هزار
ساله راهست تواند دید و طوبی درختیست که اصلش در خانه
حضرت رسالت پناه است و هیچ مؤمنی نیست که شاخی از آن
درخت در خانهاش نباشد و هر که را هرچه بخاطر گذرد از
انواع میوهها و نعمتها آن شاخ طوبی از بهر وی حاضر سازد
و روایتست که مرد را در بهشت اشتهای صد مرد میباشد و
چون انواع نعمتها تناول نماید و شراب طهور بر سرش
بیاشامد همگی هضم شود و از بول و غایط بهم نرسد بلکه از بدنش

عرق ترشح نماید از مشک خوشبوتر اگر از جهنم پرسند بگو که
جهنم مظهر قهر رب العزت است چنانچه فصل الهی عظیم بسیار در
در بیان انواع عذابهای جهنم واقع شده و از آنجمله در سوره
نساء فرموده که ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا
کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب و در روایات است
که جهنم را هزار سال افروختند تا آنکه سرخ شد و هزار سال دیگر
افروختند تا آنکه سیاه شد و الحال آتش آن سیاه و تار است
و زنجیری که از برای عاصیان ساخته شده طولش هفتاد
گز است و اگر حلقه از آن زنجیر بر کوههای دنیا گذارند بگدا
زد و طعام اهل جهنم که زقوم و ضریع است اگر بوی قطره آن
بمشام اهل دنیا رسد همگی از بوی بد آن هلاک شوند و
مختصری از کلام حضرت امام محمد باقر علیه السلم در صفت اهل
جهنم آنکه اهل جهنم در جهنم مانند سگان و گرگان از الم عذاب
فریاد میکنند نه ایشانرا میرانند و نه تخفیفی در عذاب میدهند
همگی گرسنه و تشنه و کور و کر اند و جمله سیاه روی و ذلیل
و پشیمانند زقوم میخورند و حمیم می آشامند و سکان جهنم
ایشانرا میدرند و ملایک عذاب بر ایشان رحم نمیکنند و اگر
دعا کنند مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیگردد
اینست مختصری از احوال اهل جهنم اعوذ بالله من النار و اسئله الجنة

اگر پرسند که

اگر پرسند که بهشتی کیست و دوزخی چه کس است بگو که مشر
کان و کافران و منافقان بی وقدغه در جهنم مخلد خواهند بود
زیرا که حق تعالی در کلام مجید خبر داده که ایشان در آتش جهنم
مخلدند و کذب بر حق تعالی محالست و اجماع نیز برین شده پس
اگر کسی اعتقاد کند که ایشانرا نجات خواهد بود کافر است و مؤ
منی که کبیره نکرده باشد یا توبه کرده باشد بی شبهه در بهشت مخلد
خواهد بود بی آنکه او را بجهنم عذاب نمایند زیرا که عذاب مطیع و تا
یب قبیح است و اما آن کسانی که اعتقاد و اقرار بجمیع گفتهای خدا
و رسول درست داشته باشند و با این حال خود را بگناهان کبیره
آلوده نموده باشند بشفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و ائمه علیهم السلم امیدوار خواهند بود پس اگر شفاعت ایشان
قبل از دخول جهنم واقع شود از جهنم رستگاری یافته به بهشت
داخل شوند و اگر بعد از دخول جهنم ایشانرا شفاعت کنند ایشانرا
در آن وقت از جهنم بیرون آورند و به بهشت داخل سازند و اگر
چنانچه ایشانرا شفاعت نمایند بمقدار گناه عذاب کشند و آنگاه
از جهنم نجات یافته به بهشت داخل شوند فصل در بیان مختصری
از کیفیت نماز یومیه و شرایط آن بر وجه احتیاط بدانکه طهارت
شرط نماز است و بی طهارت نماز صحیح نیست و طهارت
اسم وضو و غسل و تیمم است اما وضو نیت در و واجبست و احتیاط

آنست که قصدش از کردن وضو رفع حدث و مباح بودن
نماز و اطاعت امر خدا باشد و باید که متصل به نیت رو را
بشوید و شستن رو از رستنگاه موی سر است تا پایین زنخ
و آنچه در آن انگشت ابهام و انگشت میان بگردد و احتیاط
آنست که آب را از رستنگاه موی سر ریزد و دست پایین کشد
و بشوید تا پایین ذقن و بعد از آن احتیاط چنانست که از
مرفق گرفته بشوید تا سر انگشتان و اگر انگشتر در دست داشته
باشد آب البته آن برساند و احتیاط آنست که اگر چرکی در
بن ناخن بوده باشد آنرا پیش از وضو پاک نماید و همچنین
در غسل و بعد از آن دست چپ را بعنوانی که دست راست را شسته
است بشوید و بعد از آن بباقی مانده تری اندکی از پیش
سر را مسح نماید و احتیاط آنست که کمتر از مقدار سه انگشت نباشد
و بعد از آن پشت پا را و احتیاط آنست که از سر انگشتان تا بیخ
ساق مسح نماید و بهتر آنست که پشت پا را بهمه کف دست مسح نماید
و بهتر آنست که پشت پا را بهمه کف دست مسح نماید و اگر جنب یا حایض
یا مستحاضه یا نفسا یا دست بر میت گذاشته باشد بعد از آن که
بدنش بسبب مرگ سرد شده باشد و او را غسل نداده باشند
باید که درین چند صورت غسل کند و نیت در غسل واجبست چنانچه
در وضو واجبست و باید که متصل به نیت آب بر سر ریخته بشوید

واحتیاط

واحتیاط آنست که بعد از سر شستن جانب راست بشوید و بعد از آن
جانب چپ را بشوید و کافیست او را که نیت کرده یکبار در آبی
فرو رود و اگر نبودن آب یا بیماری مانع وضو و غسل باشد
واجبست که بعوض وضو و غسل تیمم کند و در تیمم نیز نیت وا
جبست و در نیت قصد چنین کند که تیمم میکنم از برای مباح بودن
نماز واجب از برای فرمان برداری خدا و متصل به نیت
دست بر خاک زده جبهه و دماغ بهر دو کف مسح نماید و
بعد از آن مسح کند پشت دست راست را بکف دست چپ و بعد
از آن بکف دست راست پشت دست چپ را مسح نماید و او
لی آنست که در تیمم بدل وضو و غسل هر دو دو بار دست بر خاک
زند یکبار از برای مسح پیشانی و یکبار از برای مسح پشت
دست و بعد از آن واجبست که چون وقت نماز داخل شود رو
بقبله کند با بدن و رخت پاک از نجاست مگر آن نجاستی که شا
رع از آن عفو فرموده باشد دو بار بشوید بلکه احتیاط آنست
که هر نجاستی که باشد دو بار بشوید و چنانچه رخت باید که نجس
نباشد باید که مغصوب و ابریشم محض نباشد و از پوست و پشم
موی حیوانی که گوشت آنرا نخورند نباشد الا خز خالص و سنجاب
واحتیاط آنست که در پوست خز و سنجاب نیز نماز واقع
نشود پس چون با بدن پاک و رخت نمازی که متوجه [illegible]

قبله شود باید که پیش از نماز سجده فصل اذان و اقامه
فصل اقامت بجای آورد و مشهور میان علما اینست که اذان
و اقامت هر دو سنت اند و احتیاط آنست که اذان و اقامت
را در هیچ نماز ترک ننمایند مگر آنکه دو نماز را در یک
وقت بجای آورند که درین صورت بیک اذان و دو
اقامت اکتفا میتوان نمود و اولی آنست که در کیفیت نماز اکتفا
بنقل صورت نماز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام واقع شود
بدانکه در خبر صحیح آمده که حماد بن عیسی گفت که حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روزی بمن گفت که ای حماد میدانی نماز
کردن را گفتم یا سیدی من حفظ کرده ام کتابی را که حریز در
نماز نوشته است پس فرمودند که برخیز و نماز کن پس بر
خواستم در پیش آن حضرت و متوجه قبله شدم و شروع در
نماز کردم و رکوع و سجود بجا آوردم پس گفت ای حماد نمیدانی
نماز گذاردن را چه قبیح است که مردی شصت سال یا هفتاد
سال از عمرش گذرد و یک نماز را تمام با حدودش نگذارد حماد
گفت که ذلتی در نفس من بهم رسید گفتم فدای تو شوم مرا تعلیم نماز
کن پس آن حضرت رو بقبله کرد و پشت خود را راست نمود
هر دو دست خود را گذاشت بر رانهای خود و انگشتان خود
را بهم ضم نمود و دو قدم را از هم جدا کرد تا آنکه فاصله میان دو قدم

مقدار سه انگشت.

مقدار سه انگشت از هم گشاده بود و انگشتان پای خود را
متوجه قبله ساخت با خشوع و شکستگی پس گفت الله اکبر پس
آنگاه الحمد را با ترتیل بخواند و بعد از آن قل هو الله احد
بخواند و بمقدار یک نفس صبر کرد و درست بایستاد و ایستاده
گفت که الله اکبر و بعد از آن رکوع کرد و کف را از زانوهای
خود پر نمود و انگشتان را گشاده ساخت و زانوی
خود را بعقب برگردانید تا آنکه پشتش آنچنان راست شد
که اگر یک قطره آبی یا قطره روغنی بر آن میریخت از جای خود
حرکت نمیکرد و گردن خود را کشیده و چشمها را برهم گذاشت.
بعد از آن سه بار با ترتیل گفت که سبحان ربی العظیم و بحمده
و بعد از آن پشت خود را راست نمود و چون درست ایستاد
گفت سمع الله لمن حمده و بعد از آن الله اکبر گفت و دستهای
خود را برداشت تا برابر روی خود و بعد از آن بسجده
رفت و دستهای خود را بر زمین گذاشت پیش از آنی
که زانوها بزمین رسد و چون سجده کرد سه بار گفت سبحان
ربی الاعلی و بحمده و چنان گشاده شد سجده کرد که هیچ
عضوش بعضو دیگر چسپیده نبود و سجده بر هشت استخوان
کرد پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ
پا و دماغ و گذاشتن هفت عضو بر زمین فرض است و گذاشتن

دماغ بر زمین سنت است و این را از عالم میگویند و چون
سر از سجده راست کرد گفت الله اکبر و چون بر جانب چپ
نشست و پشت قدم راست را بر کف پای چپ گذاشت گفت که استغفر الله
ربی و اتوب الیه و بعد از آن نشسته الله اکبر گفت و بسجده دوم
رفت و هیچ عضو خود را بعوض دیگری جا ننهاد نه در رکوع و نه
در سجود بلکه در هر دو حال گشاده بود و اعضا از هم جدا بودند
و دو ذراع خود بر زمین نچسبانید پس دو رکعت نماز برین هیأت
کرد و گفت یا حماد اینچنین نماز کن و بهیچ طرف التفات مکن و
بدستها و انگشتان خود بازی مکن و آب دهن مینداز نه بجانب
راست و نه بجانب چپ و نه در برابر و بدانکه آنچه حضرت امام علیه
السلام بجا آورده بعضی واجب است و بعضی سنت است اما استقبال
قبله و راست ایستادن و دست انداختن واجب اما دست بر
ران گذاشتن و انگشتان را بهم ضم نمودن سنت است و همچنین
قدمها از هم جدا کردن بمقدار سه انگشت و سر انگشتان را بجانب
قبله نمودن سنت است و همچنین خشوع و شکستگی چنانچه
بنده ذلیل در پیش ملک جلیل مینماید سنت است اما نیت و الله اکبر
واجبست و بترکش عمداً و سهواً نماز باطل میشود اما نیت را حضرت
امام بر زبان جاری نساختند زیرا که نیت زبانی نیست بلکه
قصد است که بدل واقع میشود اما خواندن الحمد باجماع علما

فرض است

فرض است و اگر کسی آنرا عمداً ترک نماید البته نمازش
باطل خواهد بود و همچنین اگر یک کلمه آنرا از غیر مخرج ادا کند
نمازش باطلست مگر آنکه زبانش بگردد و یاد نتواند گرفت
و اما ترتیل اگر بمعنی بیرون آوردن حرف است از مخارج
واجبست و اگر بمعنی وقف کردن است در موضعی که وقف باید
کرد سنت است و اما سوره مثل قل هو الله احد یا غیر آن در
میان علما خلافست که آیا سنت است یا واجب و احتیاط آنست
که ترک ننماید و در قراءت بلند خواندن واجبست در نماز صبح
دو رکعت اول نماز شام و خفتن و باقی آهسته باید خواند
مگر بسم الله را که احتیاط آنست که در دو رکعت اول ظهر و عصر بلند گفته
شود و اما ایستادن بعد از خواندن سوره بمقدار یکنفس ظاهرا
واجب نیست ولیکن اولی آنست که ترک نشود و گفتن الله اکبر پیش
از رکوع مشهور اینست که سنت است اما چون بعضی آنرا واجب
دانسته اند و در اخبار صحیحه امر بدان واقع شده احتیاط
آنست که ترک نشود و احتیاط آنست که چون تکبیر بگوید دست
بردارد تا برابر رو زیرا که سید مرتضی علیه الرحمه دست برداشتن
را در همه تکبیرها واجب دانسته و ائمه علیهم السلام در تکبیرات دست
برمیداشتند و اما رکوع فرض است و رکن نماز است و هر که
آنرا عمداً یا سهواً ترک نماید یا زیاده کند نمازش باطل میشود

ومشهور در میان علما اینست که در رکوع آنمقدار کج شدن
واجبست که دست بزانو رسد واما کف را بزانو بند نمودن و
انگشتان را گشاده ساختن وزانو را بعقب برگردانیدن
وگردن کشیدن سنت است واما چشم برهم گذاشتن در
اثنای رکوع در میان علما مشهور نیست بلکه مشهور آنست
که سنت است در حالت رکوع نظر در میان دو قدم نمودن
و در حال قیام نظر در موضع سجود نمودن و در حالت نشستن
نظر در کنار خود کردن و در حال سجود نظر بطرف دماغ نمودن
پس میتواند بود که کسی عمل بمشهور نماید و در حال رکوع
نظر در میان دو قدم کند و میشود که عمل بدین حدیث نماید و
در حال رکوع چشم را برهم گذارد و اما گفتن سبحان ربی
العظیم وبحمده ظاهر ومشهور است که یکبار واجبست وسه بار سنت
است و احتیاط آنست که کمتر از سه بار نگوید وظاهر ومشهور
اینست که بجای این ذکر سه بار سبحان الله میتوان گفت وبعضی
از علما هر ذکری که باشد جایز دانسته اند واما سر از رکوع
برداشتن وراست شدن واجبست واما گفتن سمع الله لمن حمده
در حالتی که ایستاده باشد سنت است وایستاده تکبیر گفتن
سنت است وهمچنین در اثنای تکبیر دست بلند کردن سنت
است واما سجده فرض است که اگر کسی یک سجده را عمداً ترک

نماید

نماید سجده را زیاده سازد نمازش باطلست واما اگر
از روی فراموشی زیاده یا کم شود نماز باطل نمیشود بلکه دو
سجدهٔ سهو میکند واگر بعد از نماز بخاطرش رسد که یک
سجده را فراموش نموده سجده را بجا می آورد با دو
سجدهٔ سهو واما دو سجده باهم رکن است که اگر کسی عمداً
یا سهواً دو سجده را ترک نماید یا دو سجده را زیاده سازد
نمازش باطلست واما در وقت سجده کردن دست
را پیش از زانو بزمین رسانیدن سنت است وقول
در سبحان ربی الاعلی وبحمده مثل قول در ذکر رکوع است
واما گشاده سجده نمودن واعضا را از هم جدا ساختن
سنت است ومشهور در میان علما اینست که سجده بر هفت
عضو کردن واجبست وسجده بر دماغ سنت است وبعضی از
علما سجده بر دماغ نیز واجب دانسته اند پس احتیاط
آنست که ترک نشود وسر از سجده برداشتن وراست شدن
واجبست واما تکبیر گفتن وبجانب چپ نشستن وپشت پای راست
را بر کف پای چپ گذاشتن سنت است وهمچنین استغفر الله
ربی واتوب الیه گفتن وتکبیر دوم بجای آوردن سنت است
ومذکور شد که در وقت هر تکبیر دست را بلند ساختن تا برابر
رو احتیاط است ودرین حدیث تصریح به تشهد وسلام واقع

نشده اما باید که بدانی که تشهد باجماع علما واجبست
و درو خلافی نیست و اما در سلام خلاف کرده اند بعضی
آنرا واجب داشته اند و بعضی سنت و احتیاط آنست
که ترک سلام ننماید و اولی آنست که السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین مقدم دارد بر السلام علیکم و رحمة الله و بر
کاته و احتیاط آنست که بیکی اکتفا ننماید و اگر امام باشد
قصد امام و باقی با مؤمنین بنماید و اگر تنها نماز کند
قصد ملایکه و انبیا و رسل میتواند نمود و از حدیث
حکم دو رکعت اول از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دانسته
شد و اما جمیع احکام یک رکعت و دو رکعت آخر دانسته نشد
اما در اکثر احکام مثل دو رکعت اولست مگر آنکه در دو رکعت
آخر با الحمد سوره نباید خواند و بجای الحمد تسبیح میتوان خواند
و مشهور اینست که بجای الحمد یکبار سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر کافیست اما احتیاط اینست که سه بار گفته شود و تمت
بالخیر ۲۲۲۲۲ هذه عشرین حکمة لنوشروان بدانکه راویان اخبار صحیحه
ناقلان مستقیمه روایت کرده اند که در عهد سابق و در میان
سلاطین عجم دستور چنین بود که اگر ایشانرا مهمی عظیمی پیش
آمدی تا دانایان و حکما را حاضر نمیکردند و در آن کار شروع
نمینمودند لاجرم مقاصد ایشان بر وجه احسن بحصول می

پیوست

پیوست تا آنگاه که سلطنت ملک عجم بانوشیروان عادل
قرار گرفت و آوازه عدل او در عالم منتشر شد بفرمود تا آنکه
از همه ایشان آنکه افضل و اعلم بود و بیست حکیم را جمع کردند
پس نوشیروان با ایشان گفت که میخواهم هر یک از شما
در حکمت بگوئید و بنویسید حکما قبول نمودند و در مجلس هر یک
ده سخن فرمودند اوّل میفرماید که اول آنکه تا توانید تقرب
پادشاه مجوئید و اگر ملازم پادشاه شوید راست کردار
و راست گفتار باشید دوم در اخذ مناصب مبالغه ننمائید
سیم با اهل دولت کینه مورزید که نجابت نکبت آورد چهارم
والی عادل را دعای خیر کنید پنجم پادشاه را نشاید بجز
پنج کس بودن اول وزیر دانای کامل و ناصح دوم امیر
شجاع سیم ندیم راستگوی چهارم طبیب حاذق با امانت
پنجم حاجب مشفق دانا ششم پادشاه را نشاید با زنان و ار
زال صحبت داشتن هفتم پادشاه باید که در حرص جمع مال
شره ننماید هشتم پادشاه را از حال رعیت باخبر بودن
نهم پادشاه را باید که توفیق عدل انشاالله تعالی خواهد و همواره
در آن کوشد که آوازه عدل و احسان او منتشر شود دهم
پادشاه باید که زر از سپاهی دریغ ندارد و تا وقت کار بر
سر نشده نشود ۵ که اول آنست که خود را بشناسد که تا چه ارا

بشناسند دوم باید که حافظ اوقات خود باشند تا ببطالت نگذرد سیم
در طلب علم و دانش باشند و از آموختن علم تنگ نیاید
چهارم عمر را به نادانی نگذرانید پنجم علم و حکمت هرچند دور
باشد طلب نمایید هیچ چیز بهتر از دانش مدانید هفتم
صحبت مردم دانا را بهتر از همه چیز دانید هشتم آخرت را بهتر
از دنیا دانید نهم از برای سفر آخرت توشه بردارید
دهم در حال حیات در خیرات و مبرات کوشید سیم
که اول آنست که قول حکما را خوار مدارید دوم پند و نصیحت
ایشان را بجان قبول کنید سیم در کارها شتاب نکنید چهارم
کارها را از وقت خود نگذرانید پنجم کارها را بمردم کاردیده
فرمایید ششم در کارها مشورت با مردم اهل تجربه کنید هفتم
آزموده را میازمایید هشتم خادمان و بزرگ کار مفرمایند
نهم سخن پیران تجربه دیده را بزرگ دهم خود را بسخاوت مشهور
سازید تا در نظر مردم عزیز باشید چهارم سیفر باید که اول
آنست که همیشه کم آزاری و بردباری کنید تا در آسایش باشید
دوم همه کس را بهتر از خود دانید سیم شفقت خدا دریغ مدارید
تا عمر شما بیفزاید چهارم خود را به نیکنامی و پرهیزگاری مشهور
سازند پنجم خورسندی را توانگری دانید قدر عافیت
بشناسید هفتم طلب چیزی که زیاده از کفاف شما باشند

ننمایید

ننمایید هشتم در امری که در آن فایدهٔ دنیوی و اخروی
نباشد اوقات صرف نکنید نهم خویش و بیگانه را اگر معذور
باشند رعایت واجب دانید دهم هر کس را که چیزی دهید
منت مگذارید ۵ سیفر باید که اول آنست که بمال دنیا دل
مبندید دوم دنیا را گذشتنی و آخرت شمرید سیم در حال
موت از آن چیزی که جدا خواهد شد در حال زندگی جدا
سازید چهارم در طلب امور فانیه اوقات ضایع نکنید
پنجم هرچه از شما جدا خواهد شد در طلب آن سعی ننمایید و آن
عمل صالح است ششم هرچه غیر حق است دل از آن منقطع سازید
هفتم در هرجا که باشید و یا با هر که باشید دل خود را بحق پیوسته
دارید همیشه صحبت اهل الله ورزید فهم احوال اعمال ظاهر و
باطن را مطابق اعمال ایشان تا از برکت آن جماعت
فیض یابید دهم دل را مرید جمله کاینات سازید تا آگاهی
بحق روی نماید ۶ سیفر باید که اول آنست که بر غم و
رنج مردم شادی ننمایید دوم بر شکسته و ریخته مردمان رنج
بسیار مخورید سیم خود را از ظلم و تعدی نگاه دارید چها
رم بمظلومان و فرو ماندگان ترحم نمایید پنجم از خداوندان
درد و محبت عبرت گیرید ششم در محل گفتن زبان و دل را حاضر
سازید که چیزی نگویید که پشیمانی آورد هفتم با مردم مدارا نمایید

هشتم جای که رفق مهمات کفایت شود تندی منمائید
نهم با دوست و دشمن اظهار خلق نیکو کنید و بمدارا و مواسا
دشمن را دوست سازید دهم از گلیم خود پای بیرون منمائید
۷ که اول آنست که در همه حالت راست گفتار
و راست کردار باشید دوم جنگ کسان را بر خود مگیرید
سیم سفله و دون مروت منمائید پنجم با مردم بد گهر دوستی
منمائید ششم هر که از خدا نترسد از وی بترسید هفتم حقوق
خدمت را همیشه نگاه دارید هشتم طمع را از خلق ببرید و بر کس
حسد مبرید ۸ که اول آنست که مال را فدای خود
کنید دوم ابله و دیوانه را در خانه خود راه مدهید سیم
در چیزی که احتمال عدم دارد سخن مگوئید چهارم طعام تنها
مخورید مگر بضرورت پنجم از خدمتکاران خود شفقت دریغ مدا
رید ششم از بزرگتر از خود بحرمت و عزت باشید هفتم با خورد
با حرمت و شفقت باشید هشتم چون طعام خورید هر که حاضر
باشد حصه رسانید اگر حضور مهمان ممکن بود تنها مخورید
و هم از دوستان قدم مروت دریغ مدارید ۹
سیو باید که اول آنست که با صالحان صحبت دارید و ایشان را
از برای خدا دوست دارید دوم چون طعام خورید ایشان را فراموش
نکنید و اخفا هم نکنید اگر همه فاسق باشند سیم زن بیگانه را

در سرای

در سرای خود راه مدهید چهارم خود را در خانه مردم صاحب
اختیار مسازید پنجم بسبب دولت دنیوی بخلق تکبر مکنید و
ششم در میان زن و شوهر میانجی مکنید هفتم حمایت مردم
مکنید هشتم از سفله طمع نیکی مکنید نهم حرص از دل بیرون کنید
و از مردم شریر و فاسق اجتناب نمائید تا دنیوی شما بسلامت
ماند و هم بر چیزی کسان بعاریت مگیرید از صاحبش مهربان
تر باشید ۱۰ سیو باید که اول آنست که چون در خانه مردم
محرم شوید چشم و دل و زبان را نگاه دارید دوم با ولی نعمت
خود کینه مورزید سیم اهل دولت را دشمن مدارید چهارم اهل دولت
که با شما انعام کند ایشان را عزیز دارید پنجم مهمان را عزیز دارید
اگر چه کافر باشد ششم طمع از کرامت مبرید و همیشه امیدوار باشید
هفتم ناخوانده مهمان کسی مشوید هشتم میان دو کس دشمنی
میفکنید ۱۱ سیو باید اول آنست که چون کسی حاجتی
خواهد بدانچه دست رس باشد حاجت او را برآرید دوم
هر که عالم تر باشد او را عزیزتر دارید سیم هر که بهره از
آموختن علم دارد او را آسان مشمارید چهارم سلامتی
تن نگاه داشت زبان دانید پنجم از زبان شوخ بترسید و با ایشا
ن مزاح مکنید ششم زبان از غیبت کردن عادت مکنید هفتم عیب
هیچکس مجوئید هرچند معیوب باشد هشتم تمامی را اشعار خود

بسازند ۱۲ سیو باید که اول آنست که جای که بهتان
گویند آنجا حاضر نشوید دوم امانی بهتر از زنده کانی دانند
سیم از دوستان وفادار باندک جفای مرنجید چهارم
در حال دولت دوستان مددکاری نمایند تا در حال
دولت دوست شود دشمن را ایمن کرد اند از وی بیشتر ترسید پنجم
چون دشمن را وعده کنید بخوبی نومید مکنید ششم مردم اہل
را عزیز و گرامی مدارید هفتم بر وعدهٔ مردم نوکیسه دل منهید
۱۳ سیو باید که اول آنست که قرض را از مردم رذل
کم مایه مکنید دوم با مردم معیوب دوستی مکنید سیم سایل محروم
مگردانید چهارم حق همسایگی را نگاه دارید پنجم مردم دولت
مند را چون بی خبر شوند رعایت واجب دانید ششم بار خود را
بر مردم میفکنید هفتم بدانقدر که توانید محتاجان را خاطرجوی کنید
هشتم در صلاح و رعایت تقوی هر چند توانید بکوشید نهم حق غیر را
تصرف منمایند ۱۴ سیو باید اول آنست که حق مسلمانان
را بجهة نفع خود ناقص مکنید دوم هر که بر خوان شما نشیند حق
منت دارید سیم از دوست بی شفقت کناره کنید چهارم فقر با قناعت
زنده کانی با مرگ برابر دانید پنجم هر که بدخوی عادت کرده باشد
نصیحت پند ششم مردم نادان را نصیحت کنید و چون نشنود از ایشان
آشنای ببرید هفتم خود را میان مردم بامانت مشهور گردانید

هشتم

هشتم با مردم بدنام صحبت کم دارید نهم ستم رسیده گان را
بهرچه توانید دفع الم نمایند دهم در هر مهم فرو مانده گان
بقدر امکان بکوشید ۱۵ سیو باید اول آنست که صورت
خود را از خلق ممتاز نسازید دوم مرگ را فراموش
نسازید و خود را آماده آن دارید سیم در بلاها صبور باشید
و جزع منمایید چهارم با خلق چنان معامله کنید که چون با شما
کنند روا دارید پنجم بر هیچکس حسد منمایید ششم پرهیزکاری
و خوش خوانی شعار خود سازید هفتم از مال حرام ذخیره
منهید هشتم آنچه خورید و پوشید بنده گان خود را همان
خورانید و پوشانید نهم با خلق خدا مشفق و محب باشید دهم
از خدای تعالی ترسان باشید ۱۶ سیو باید اول
آنست که تا توانید قطع صلهٔ رحم منمایید دوم بهتان در حق
مسلمانان مکنید سیم خود را از سهو نگاه دارید که مادهٔ جمیع
امراض است ششم چون از حمام بیرون آیید آب مخورید هفتم
خود را از جوع مفرط دارید هشتم تا نیک گرسنه نشوید طعام
مخورید نهم هنوز گرسنه باشید که دست از طعام بردارید
۱۷ سیو باید اول آنست که بصحبت دانایان و درویشان
و اهل صفا رغبت نمایند و صحبت ایشان را غنیمت شمرید هر جا
یابید دوم همیشه از باطن اهل الله استمداد و همت نمایید

سیم کار امروز را بفردا مگذارید چهارم نقد را بنسیه
مدهید پنجم در کارهای خیر تعجیل کنید ششم تندرستی را بهتر
از همه چیز دانید هفتم صحت را در کم خوردن و کم خفتن دانید
هشتم توانگری را در قناعت دانید نهم عزت و جا کردن
در دل مردم در سخاوت شناسید دهم در کارها مشورت
با مردم دانا نمایید تا از پشیمانی ایمن گردید ۱۸
میفرماید که اول آنست که سخن هر کس اعتقاد ننمایید دوم
تا توانید سوگند مخورید چه براست چه بدروغ سیم گرد مال ایتام
مگردید چهارم با خلق چنان معامله کنید که شما را غیبت بد
نگویند پنجم از صحبت نا اهل اجتناب کنید هفتم چون علم یابید نور
آن عمل نمایید که بی عمل هیچ نمی ارزد هشتم هر عمل که کنید
بی علم مکنید نهم هیچ سخن بی اندیشه مگویید دهم امانت مردم را
خیانت مکنید که اگر خطای واقع شود خط خطا بر تو کشند
۱۹ میفرماید اول آنست که در حالت پیری زن جوان مخواهید دوم
اگر مایل زن باشید در ایام جوانی خواهید سیم زن را بر خود مسلط
مسازید چهارم محتاج خود را از مردم ترش روی ممسک
مخواهید پنجم در ایام پیری بطاعت و عبادت اشتغال نمایید و از
جمیع منهیات محترز باشید ششم دوستان خود را از عیب او خبر
دار گردانید در خلوت پنجم فرزندان را از مصاحب ناجنس نگاه دارید

دهم ستر

دهم ستر خود را با همه کس در میان منهید ۲۰ میفرماید که
اول آنست که ده چیز زیادتی عمر میشود اول صدقه بسیار دادن
دوم دعای بسیار کردن در نماز بخشوع و خضوع کردن
سیم قرآن بسیار خواندن چهارم بذکر خدای تعالی بودن
پنجم صلوات بر رسول و آل و اصحاب او صلی الله علیه و آله و
اولاده اجمعین فرستادن نهم بیدار بودن در شبها دهم با
وضو بودن تمت بعون الله تعالی تاریخ بیست ثانی
سنه الف تسعون واحدی

وقال رسول الله صلی الله علیه وآله من طول شاربه حتی
دخل شفتیه فکانما زنا مع امه سبعین مرة وقال رسول صلی الله علیه وآله
من قصر شاربه اعطاه الله تعالی ثلاثة انوار نورا فی وجهه ونورا فی قبره ونورا
فی القیامة ودفع منه ثلاثة انواعا من العذاب الاول عذاب القبر والثانی عذاب المنکر ونکیر والثالث عذاب
یوم القیامة وقال رسول الله صلی الله علیه وآله من طول شاربه عوقب باربعة عقوبة الاول لا تنال
شفاعتی والثانی لا یشرب من حوض والثالث یعذب فی القبر والرابع یبعث الله منکر ونکیر بالغضب
[illegible]

حکایت چنانکه آورده‌اند که خواجه امام الدین تبریزی که مرد اهل فضل و خوش طبع و صاحب جاه و تمول بود
و معاصر شیخ سعدی است روزی شیخ سعدی در حمام تبریز در آمد و خواجه امام نیز [illegible] در حمام بود
شیخ لباسی داشت [illegible] خواجه امام [illegible] خواجه امام پرسید که درویش از کجاست شیخ گفت از خاک
شیراز خواجه امام گفت عجب حالتیست که شیرازی در تبریز ما از سگ بیشتر است شیخ تبسمی کرد
گفت این عکس شیراز ما افتاده که تبریزی در دیار ما از سگ کمتر است خواجه امام بهم بر آمد
و شیخ نیز [illegible] و احوال صاحب حسنی چنانکه رسمست خواجه یاد میزد و خواجه امام
و شیخ حاضر بود در آن حال خواجه امام پرسید از سخنهای امام در شیراز میخوانند شیخ گفت بلی
شهرتی عظیم دارد گفت هیچ یاد داری گفت بیتی دارم این است بر خواند [illegible]
امام است حجاب   وقت آن است و این پرده بیکو بگشم خواجه امام را [illegible]
و این برد شیخ سعدی است تو که دست بداد و او شیخ سعدی است گفت بلی خواجه امام از [illegible]
عذر خواست و شیخ سعدی را با هم برده و تکلفات لطیف نمود و صحبتهای خوب [illegible]
خواجه امام بعد غزلیات سعدی را جواب میداد و چون غزلیات و قصاید شیخ سعدی [illegible]
واقف بود زیاده لذت [illegible] کرده [illegible] در توحید [illegible] شیخ [illegible]
فضل [illegible] انکار کرد [illegible] این جامع لطیف [illegible]

چندان [illegible] صورت الوان [illegible] کرد | [illegible] ادمی | [illegible]
الوان نعمتی و [illegible] گفت | و [illegible] رحمتی که [illegible] کرد | آثار رحمتی [illegible]
و جمال [illegible] زنگ [illegible] کرد | در جوف خاک میوه [illegible] | در قطره [illegible]
[illegible] بقطع [illegible] | [illegible] خاک [illegible] استوار کرد | [illegible] خاک [illegible]
لستان [illegible] میوه [illegible] | ابر [illegible] میوه را | [illegible]
توحید [illegible] | [illegible] کرد | [illegible] کدام فصل [illegible]
حیران [illegible] کرد | [illegible] لطف [illegible] | [illegible]